



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



## بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۱۰ جلسه از تاریخ ۱۳/۰۴/۱۳۷۱ الی ۱۳۷۱/۰۵/۰۶ به بحث «فلسفه کیفیت بر اساس فلسفه نظام ولایت» پرداخته است. این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد. ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی



## فهرست:

۷.....	جلسه ۱
۲۷.....	جلسه ۲
۴۹.....	جلسه ۳
۵۹.....	جلسه ۴
۷۳.....	جلسه ۵
۱۰۱.....	جلسه ۶
۱۳۱.....	جلسه ۷ و ۸
۱۶۹.....	جلسه ۹
۱۷۹.....	جلسه ۱۰



بسمه تعالی

موضوع بحث: مدل (ظرفیت، جهت و عاملیت)

تاریخ: ۷۱/۴/۱۳

استاد حسینی: غرض از ظرفیت که در تنظیم جدول کیفی و کمی، هر دو به کار می‌رود ظرفیت تعلق فاعلی به فاعل بالاتر است که برای جامعه هم که به عنوان یک مجموعه به کار می‌رود، ظرفیت یک مجموعه فاعلیت، به یک مجموعه فاعلیت بالاتر است؛ یعنی در حقیقت شما نظام ولایتی را دارید که این نظام ولایت توسعه پیدا نمی‌کند، مگر در نظام تکوین و در نظام تاریخ. یعنی باید یک مجموعه بالاتری فرض شود و این [جامعه] داخل آن مجموعه باشد. آن وقت در خود آن تکوین هم، باید یک مجموعه بزرگ‌تری را فرض کنید که در آن قابل طرح باشد.

توسعه‌ای که این ظرفیت پیدا می‌کند، ظرفیت نظام فاعلیت‌ش توسعه پیدا می‌کند.

درباره خود فرد به تنهایی، وقتی می‌گوییم دارای یک ظرفیت از فاعلیت است، ابتدائاً یک شدت تعلقی از فاعل به فاعل بالاتر است. بعد خود فاعلیت، اول یک فاعلش را می‌گوییم در ایجاد این فاعل، بعد خود این فاعل که به وسیله فاعل دیگری ایجاد شده است، در رابطه خودش با فاعل بالاتر، یعنی در تعلقش به فاعل بالاتر قدرت تصرف دارد. که به این تصرف و فاعلیتی که می‌کند «جهت» می‌گوییم «جهت فاعلیت»؛ یعنی می‌تواند میزان تعلقش را از مقداری که اول خلق شده کمتر قرار بدهد، بعد متناسب با این تصرفی را که این

در فاعلیتش کرده، یعنی فاعلیت کرده است در قدرت تعلق خودش، موضوع عاملیت این رتبه از فاعلیت موضوعش همان «تعلق فاعلیت است که این می‌شود «تقاضا».

حالا بر اساس این تقاضا، مولی فاعلیت می‌کند و متقوم به فاعلیت این، چیز دیگری را ایجاد می‌کند.

آقای صدوق: سه مرتبه فاعلیت اینجا، بعد از اینکه این فاعل به فاعلیت مولی خلق شده،

استاد حسینی: بعد از اینکه این فاعل خلق شده، ظرفیتی خلق شده که خود این ظرفیت به ذات از جهت

عمل مولی، دارای یک ظرفیتی است آن عمل در ایجاد این فاعل، دارای یک جهتی است آن عمل و دارای

یک عاملیتی است در ایجاد نفس آن. این سه تایی که ابتدائاً حامل است. حالا در مرتبه ثانی که می‌خواهیم

ملاحظه‌اش کنیم (که مرتبه اول [عمل خود این فاعل] است)،

آقای صدوق: یعنی مال فاعلیت خودش است.

استاد حسینی: یک ظرفیتی دارد که این ظرفیت در یک منزلتی خارج از قدرت خودش ایجاد شده است.

حالا در این منزلت می‌تواند این فاعلیت بکند در تعلقش به فاعل بالاتر.

آقای صدوق: یعنی می‌تواند در نفس قدرت اعمال فاعلیت خودش، کم یا ضعیف عمل کند.

استاد حسینی: می‌تواند در نفس قدرت فاعلیت خودش، خودش را بکند از منزلتی که ایجادش کرده‌اند به

منزلت پایین‌تر.

آقای صدوق: که اختلاف منزلت در اصل قدرت است.

استاد حسینی: در اصل فاعلیت است.



که نتیجه این فاعلیت این است «اصل فاعلیت» پایین تر یا بالاتر می‌رود.

در همین رتبه وقتی می‌گویید فاعلیتش را پایین تر می‌آورد، معنایش این است که نسبتش به مولی را دورتر می‌کند، چه کسی فاعل است در این تقاضای دورتر شدن؟ خودش. چه کسی به تمام ظرفیت فاعلیت می‌کند به همان طرفی که مولی قرارش داده بود تا تولی پیدا کند؟ خودش. بین تمام ظرفیت تولی کردن به مولی و کمترین حدِ تولی به مولی خودش فاعل است (اگر فاعل تصرفی باشد). که بعداً در فاعل تبعی می‌گوییم که به فاعل تصرفی ملحق می‌گردد؛ یعنی اوصاف او به تبعیت از فاعل تصرفی بالاتر و پایین‌تر محقق می‌شود.

آقای صدوق: من می‌خواستم آن سه مرحله، یعنی درست که این خودش را پایین می‌آورد، رتبه‌اش را که آورد پایین،

استاد حسینی: تقاضای پایین آوردن دارد. [فاعل تصرفی تا خوش نمی‌تواند خودش را بیاورد. تقاضای پایین تر شدن را دارد.

البته در درون خودش، خودش را شایسته پایین تر آمدن می‌کند.

آقای صدوق: بله. این سه میدان از فاعلیت انجام میدهد تا تقاضای مزبتهٔ پایین را بدهد. درونش را که بخواهیم تقسیم کنید فرمودید «طرفیت، جهت، عاملیت» است، یعنی یک عمل است که سه بُعد دارد.

استاد حسینی: یعنی خود این عمل مقداری از ظرفیت و فشار را داراست، معمولاً به او (که خودش است)، در خودش تصرف می‌کند.

آقای صدوق: یک بعد هم پیدا میکند.

استاد حسینی: یک بعدی یعنی یک نسبتی این عملش به مولی پیدا میکند.

آقای صدوق: یعنی جهت.

استاد حسینی: عمل فاعلیتش دارای یک جهتی از قرب و بعد است، دارای یک ظرفیتی از فشار است و

دارای یک تصرفی است در خود، یعنی عاملیتی است در خود. این سه تمام شد.

آقای صدوق: به نظر می‌آید به آن دو مطلب اول دیگر تحقق عاملیت تمام شده، این اشکال به نظر می‌آید.

به نظر می‌آید که با دو بعد اول دیگر بعد سوم هم انجام شده است.

استاد حسینی: سه بُعد از یک چیز است، نه سه تا کار است. سه کار نیست تا بگوییم با کار اول و دوم

تمام شد. این عمل یک طرفش دارای فشار است. مثلاً لامپ روشن می‌شود. این روشن شدن را تعریف

می‌کنید و می‌گویید «شدت جریان» این برق این قدر است. بعد می‌گویید دمای حاصل از آن هم این قدر

است در «شرایط خاص»، این «شدت جریان» با این «شرایط خاص» با هم آن دمای خاص را نتیجه می‌دهد.

بعد یک خصوصیت دیگرش را هم ذکر می‌کنید. بنابراین یک عمل بیشتر نیست، ولی سه بُعد دارد.

یک میزان از فشار فاعلیتی را دارد، یک مقدار از ظرفیت فاعلیتی را دارد و یک نسبتی هم به قرب و بعد

دارد و یک معمول هم که خودش باشد نسبت به خود عمل، موضوعش خود فاعلیت است.

حالا یک نکته‌ای را می‌خواهیم عرض کنیم و آن اینکه «کیفیت» به تبع فاعلیت است و این امر بسیار

مهمی است. اگر بنا شد «کیفیت» به تبع «فاعلیت» باشد، معنایش این است که مطرح نیست در نظام ولایت

«که این شیء چیست؟» این مطرح است که چه موضعی در برابر او می‌گیرد تا چه شیئی بشود. کارایی اشیاء مربوط به ذواتشان نیست، کارایی اشیاء مربوط به فاعلیتی است که شما نسبت به آنها دارید، اما نه فاعلیت شما به تنهایی بلکه کارایی نظام فاعلیت.

بنا به تعریف، هرگز حرکت، بعد شیء نیست. نمی‌توانید بگویید یکی از ابعاد اشیاء حرکت است، تا نتیجه- اش این باشد که بگویید «بعد چهارم شیء» حرکت است. طولی دارد و عرضی و عمقی دارد یا ارتفاعی و دارای حرکتی است و حرکت هم ذاتی آن است، همان گونه که ابعاد سه گانه ذاتی آن است، بلکه کیفیت، بُعد حرکت است؛ یعنی حرکت علت به وجود آمدن «ابعاد» است و حرکت هم به فاعلیت تعریف می‌شود.

آقای صدوق: در اینجا حرکت به مبدأش توصیف می‌شود نه به مکانیزم.

استاد حسینی: بنابراین اگر کیفیت بُعد حرکت باشد در همه قسمت‌ها حرکت هم به فاعلیت تعریف بشود، فاعلیت با ظرفیت برابری دارد؛ یعنی می‌گوییم «ظرفیت فاعلیت» یا «ظرفیت نظام فاعلیت».

استاد حسینی: بنابراین ظرفیت، حد تعریف می‌شود هر چند کیفیت فاعلیت نمی‌گوییم می‌گوییم ظرفیت ایجاد، نه کیفیت ایجاد شده، آن وقت «کیفیت ایجاد شده» فرقی با کیفیت این است که فاعلیت در ظرفیت، قدرت تحرک دارد. ظرفیتی از فاعلیت است که آن فاعلیت به فاعل بالاتر تعلق دارد، در اینکه فاعلیت کند در ظرفیت فاعلیتش و ظرفیت فاعلیتش را توسعه ببخشد.

آقای صدوق: پس «ظرفیت، جهت، عاملیت» بُعد فاعلیت است.

استاد حسینی: بُعد فاعلیت است، اما نه بعد کیفی که برای آن کیفیت بسازد، بُعد «قرب و بعدش» است.

آیا کیفیت ثابتی را که فاعلیت را از کار بیندازد نمی‌سازد؟

آقای صدوق: نه. فاعلیت را از کار میاندازد اما در همان سه بعدی که فرمودید، کیفیت فاعلیت جدید را

معین میکند، تقاضای جدید مشخص میکند.

استاد حسینی: میدان عملکرد فاعل را معین میکند، نه اینکه سلب فاعلیت نمی‌کند.

آقای صدوق: سلب فاعلیت نمیکند، چون قرار شد فاعلیت اصل باشد نه کیفیت. در هر صورت بعد فاعلیت

است، هم ظرفیت، هم جهت و هم فاعلیت، که فرمودید ظرفیت برابر با حد میشود، برابر با فاعلیت نمیشود

چون فاعلیت بر ظرفیت حکومت میکند.

استاد حسینی: ولی ظرفیت حد است نسبت به ظرفیت دوم ظرفیت اول حد است، نسبت به جهت و

عاملیت هم حد است و نتیجه عاملیت هم این است که فاعلیت توسعه یا تضییق پیدا کند به ظرفیت اول

تعریف می‌شود.

آقای صدوق: به نفوذ فاعلیت مولی تعریف می‌شود.

استاد حسینی: ای احسنت!

آقای صدوق: همه چیز به بعد فاعلیت مولی تعریف میشود.

استاد حسینی: یعنی فاعلیت مولی هم گاهی منهای ظرفیت میبینید، ظرفیتی که برای حد ایجاد فرموده،

گاهی میگویید اولین حدی که برای فعل مولی توصیف میشود، بُعد فعل مولی است، خود ظرفیت اولیه بعد

فعل مولی است، یعنی کیفیتی است که به وسیله فعل مولی ایجاد شده است ولی نه کیفیت ثابت، بلکه ظرفیتی از فاعلیت.

آقای صدوق: بله. چون برای فاعل مخلوق، فاعلی است محدود، فاعلی بالغیر است، فاعل مطلق نیست.

حجم و ظرفیتی از اعمال فاعلیت است، نه اطلاق از اعمال فاعلیت، چون محدود است. مشخص است که اعمال فاعلیتش چه ظرفیتی دارد، حالا که خلق شده، هنوز هم خودش عمل نکرده است، یک ظرفیت مشخصی دارد. یک جهت (یعنی قرب و بعدی) دارد و یک عاملیتی هم دارد که شروع می‌کند تقاضا می‌دهد و در خودش تصرف می‌کند، بدون عاملیت نیست.

استاد حسینی: پس قسمت اولی را که گفتیم، ظرفیت فاعلیت نسبت به جهت فاعلیت «حد» است و

نسبت به عاملیت فاعلیت آن و نسبت به ظرفیتی بعد، هر چند مبنای این حد در هر سه تای اینها و اصل در این حد، فاعلیت است، ولی اصل در تعاریفی که داریم بعد از فاعلیت به «ظرفیت، جهت و عاملیت» شناخته می‌شود.

آقای صدوق: یعنی اولین دسته‌بندی در کیفیت؟

استاد حسینی: احسنت! یعنی دسته‌بندی اولیه کیفیت از سه جهت است، هم از جهت فاعلیت، هم از خود

جهت «قرب و بعدش» و هم از جهت نسبت تأثیر و عاملیتش.

قسمت دیگر مطلب این است که عاملیت چیزی نیست جز عمل فاعلیت در فاعلیت خودش، متقوم به فاعلیت مولی؛ یعنی وقتی فاعلیت عمل می کند چه می کند؟ دوباره فاعلیت را در ظرفیت جدید ایجاد می کند، ولی «متقوماً».

بنابراین در جامعه، موضوع عاملیت جامعه توسعه فاعلیت خودش است و حاصل این توسعه (اگر ملکوتی باشد) قرب خواهد بود. ظرفیت جدید با ظرفیت قبلی چه فرقی دارد؟ نزدیک تر است.

حالا باید خود همین را در بخشهای مختلف تشریح کنیم، ببینیم بر این اساس چه ساختمانی از نظام اوصاف حاصل می شود؛ چون اوصاف، حاصل «حرکت و فاعلیت» شدند. اوصاف اصل نشدند تا بگوییم یک ذواتی داریم و این ذوات این اوصاف را دارند، بلکه آن ذوات حاصل حرکت هستند هر جا که باشند، اوصاف هر جا باشند حاصل حرکت هستند و حرکت هم حاصل فاعلیت است. اگر این گنه تعریف شد، هم خاصیت و هم کیفیت اشیاء باید این گونه توصیف شود و هم روابط و هم انسانها؛ یعنی کیفیتها، ظرفیتها و فاعلیتهای تصرفی هم به نوبه خودشان حاصل فاعلیتهای قبلی است و فاعلیتهای مرتبه بالاتر است؛ هم قبلی به معنای زمانی و هم قبلی به معنای رتبه، یعنی نزدیک به محور.

بنابراین تعاریفی ای که داریم از تعاریف مراحل توسعه ظرفیت است. هر گاه تعاریف اساسی ما توانست توسعه ظرفیت در سطوح مختلف تعریف بدهد، آن وقت تصرف در اشیاء و روابط و انسانها را توصیف کرده است. حالا یکی از مطالبی که ما داریم این است که بحث کنیم درباره سه دسته اول که ظرفیت به آنها تقسیم می شود که آن «نظام تولید، نظام توزیع و نظام تخصیص» است.

غرض ما از نظام تولید چیست؟ اول خود تولید چیست و بعد نظامش چیست؟ اگر بنا شد تولید، عاملیت در فاعلیت باشد باید نتیجه‌اش تولیدِ فاعل باشد؛ یعنی ظرفیت به اضافه جهت و متقوم به فاعلیت مولی در فاعلیت عمل کرده است، فاعلیت را اضافه کرده است؛ یعنی فاعل دیگری را متعلق به خودش ایجاد کرده است. در نظام که نگاه کنیم نظام فاعلیت توسعه یافته است؛ یعنی فاعل دیگری به آن اضافه شده است. پس تولید فاعل در «جزء»، تولید توسعه فاعلیت در «نظام» است. هر جا تولید گفتیم به معنای تولید فاعلیت است.

این تولید فاعلیت در نظام به چه معناست؟ یعنی توسعه «حساسیت»، چه حساسیت روحی، چه ذهنی و چه عینی.

هر گاه ظرفیت حساسیتِ نظامِ فاعلیت بالاتر رفت، چیزهایی که این نظام فاعلیت قبلاً حس نمی‌کرده حالا حس می‌کند. چیزهایی را که حدتِ ذهنی‌اش نمی‌توانسته در ساختار «تمثل» مورد تصرف قرار بدهد، حالا مورد تصرف قرار می‌دهد. چیزهایی را که نمی‌توانست مورد عمل قرار بدهد، رابطه‌هایی را که نمی‌توانست با جهان ایجاد کند و فاعلیت‌های تبعی‌ای را که نمی‌توانست به خودش ملحق بکند، حالا به خودش ملحق می‌کند.

پس توسعه حساسیتی فاعل، یعنی توسعه تحرک فاعل، یعنی توسعه فاعلیتِ فاعل.

وقتی که می‌گویید نسبت به یک چیز واکنش ندارد، حساسیت ندارد، نه متأثر می‌شود و نه اثر می‌گذارد، کأنه در آن قسمت فاعل نیست و آنجا نگهبان ندارد. عامل و متصرف در آنجا نیست. وقتی می‌گویید نسبت به

آن دسته از روابط هم حساس است، یعنی آنجا هم میدان برخورد این با غیر پیدا شده است. همان طوری که در یک قسمت متأثر می‌شود و شما می‌گویید حساسیت، در قسمت دیگر برای فاعل تصرفی میدان عمل است. صدایی را که نمی‌شنود پاسخی برایش ندارد. صدایی را که حساس است و می‌شنود، احساس نیاز به فاعلیت می‌کند، تقاضا می‌کند از مولی که مولی او را در مقابله با آن صدا و پاسخ دادن به آن صدا امداد کند.

بنابراین یک توسعه حساسیتی داریم،

آقای صدوق: که همان توسعه تمایلات در جامعه است.

استاد حسینی: بله. این توسعه حساسیت اصل می‌شود در تقاضا، در پاسخ‌گویی و در موضع‌گیری نسبت به آن.

حالا اگر یک رابطه‌ای با شیء پیدا شد و شیء یک رابطه‌ای با آدم برقرار کرد، آدم در برابر آن رابطه تقاضای فعالیت دارد؛ اما اگر آن رابطه فاعل را متأثر نساخته باشد، میدان فاعلیت این فاعل هم نخواهد بود. توسعه میدان فاعلیت یعنی توسعه حساسیت، از توسعه حساسیت نیاز به توسعه فاعلیت و فعالیت پیدا می‌شود.

حالا اگر توسعه نیاز پیدا شد، یعنی تقاضای فعل پیدا شد، یعنی تعلق زمانی جدید پیدا شده است. معنای توسعه حساسیت یک منزلت معنای انفعالی است، یک منزلت هم معنایش این است که مولی با طریق‌های دیگری هم با عبد ارتباط پیدا کرد که حالا عبد، نیازهای جدیدی به امدادهای جدید از جانب مولی دارد و تقاضاهای جدیدی دارد.



بنابراین «حساسیت» که حضور تصرف مولی در عبد است و ایجاد یک خصلت جدید در نظام عباد است، ایجاد یک عطش جدید در عباد است، فاعلیت متناسب با این میدان ایجاد شده، ولی هنوز متصرف نیست. نفس پیدایش تأثر یعنی پیدایش فاعلیت، پیدایش طلب جدید، پیدایش خواست جدید، پیدایش فاعل جدید که در فعالیت است و متعلق است و اینکه فاعل در تعریفش به نیازمند، به متعلق که تعلق دارد به متعلقش که مولی باشد، این یک دقت جدید شده است در معنای فاعلیت.

تا حالا می‌گفتیم فاعلیتی است متعلق به فاعلیت مولی، حالا می‌گوییم این فاعلیت هم خودش در چند منزلت است. یک جا معنی تعلق، معنای نیازمندی است، اما نه نیازمندی چیز ساکن، بلکه نیازمندی تقاضامندی که قدرت تصرف در نفس تقاضای خودش را هم دارد. شما آب می‌خورید رفع عطش می‌کنید. آب کنهش احتیاج شما به رحمت خداست. اگر این طلب در وجود شما نباشد و در وضعیت این طلب فاعلیت نداشته باشید، متصرف در آن نباشید، پاسخی که به تقاضای شما باید داده شود، اصلاً مورد توجه فاعلیت شما نیست، مورد عمل شما نیست. موضوع عاملیت شما وقتی قرار می‌گیرد که تقاضا را بدهند و شما را هم بر تقاضا حاکم کنند. توسعه نیازها، توسعه فقر، توسعه احتیاج به ارتباط از شئون مختلف است و از احتیاجهای مختلف است و از در میدانهای مختلف است به فاعل بالاتر؛ یعنی توسعه قرب است، چرا؟ چون وقتی که شما توانستید به جای ده زبان خدا را خواندن و به ده زبان تقاضا کردن و ابراز فقر کردن، به صد زبان این کار را بکنید و در این عامل بودید و سهیم بودید در نحوه تقاضا.

آقای صدوق: در اضافه شدن وحدت و کثرتش.

استاد حسینی: در اضافه شدن وحدت و کثرتش وقتی شما سهیم هستید،

معنایش شاین است که نزدیک‌تر هستید تا وقتی که ده تا تقاضا دارید.

مثلاً تقاضای بچه کوچک از پدر و مادر تقاضای ساده‌ای است. درک احتیاج او درک احتیاج ساده‌ای است.

وابستگی‌اش هم وابستگی ساده‌ای است. [...] وابستگی بچه بزرگ‌تر بیشتر، انتظارات و توقعاتش بیشتر و

احتیاجاتش هم بیشتر است. پس هر چه فهم از احتیاج بیشتر شود، هر کدام از حوائج رشته‌ای می‌شوند به

تعلق به مولی.

آقای صدوق: وحدت و کثرت تعلق به مولی بیشتر می‌شود و قرب بیشتر می‌شود.

استاد حسینی: وقتی که سهیم باشد در این وحدت و کثرت، یعنی قربش به مولی افزایش پیدا می‌کند.

[...]

اگر بنا شد بگوییم توسعه فقر، خودش حاصل عاملیت متقوم به فاعلیت مولی است، یعنی حاصل عمل

فاعلیت مولی و فاعلیت عبد است که این سهیم بودن هم، در قسمت سفارش به نسبت، مربوط به عبد و به

نسبت مربوط به مولی است (که قبلاً بحث آن در نظام فاعلیت گذشته بود). لکن توضیحی که برای آن

می‌دهیم این است که می‌گوییم ظرفیت فاعلیت که بالا رفت، یعنی توسعه ظرفیت یعنی توسعه وحدت و

کثرت در فقر پیدا کردن، در عین حالی که در فقر توسعه پیدا می‌کند طبیعتاً ظرفیت فاعلیت هم متقوم به

مولی در میدان جدید واقع می‌شود.

بعد از این عرض می‌کنیم که این توسعه فقر همیشه کیفیتی دارد که کیفیت آن مربوط به جهت است. جهت فاعلیت قبلی موجب وضعیت توسعه فقر فعلی شده است. پس اگر نظام فاعلیتی حیوانی بود، جریان رشد و توسعه نیازهای آن هم نیازهای حیوانی می‌گردد. توسعه تحرک او هم در میدان فاعلیتهای حیوانی می‌شود. توسعه نیاز، توسعه میدان فاعلیت فاعل است که جدای از فاعلیت فاعل نیست. فاعلیت فاعل به هر میزان توسعه پیدا کرده باشد می‌تواند رابطه‌هایش بیشتر شود و در روابط بیشتری فاعلیت نماید، در آن روابط هم می‌تواند در جهت حیوانی یا الهی حرکت کند. اگر جریان توسعه نیازها الهی باشد، میدانها، رابطه‌ها و تعلقهایی برای او ایجاد شده است و حتی انسانها و اوصافی برای او و متعلق به او ایجاد شده است که فاعلیتش از طریق آنها می‌تواند به مولی تعلق داشته باشد. حالا اگر این حیوانی باشد، یک لذت جدید مادی برایش طرح شده است و اگر الهی باشد یک بهجت الهی جدید برایش طرح شده است، که در این بهجت و در این کیفیت جدید و راه جدید و ربط جدید، قدرت فاعلیت جدید دارد.

پس قدرت فاعلیت و قدرت فاعلیت یعنی قدرت ارتباط جدید، قدرت تعلق جدید، فقر جدید برابر با قدرت جدید در تعلق و وابستگی [به مولی] است.

حالا ببینیم اگر این تولید، تولید نیاز، حساسیت و فقر جدید است و آن هم می‌تواند دو جهت مادی و الهی داشته باشد و ظرفیت را به معنای ظرفیت فاعلیت یا ظرفیت ارتباط یا ظرفیت فقر و تعلق، شما ملاحظه کردید، البته تعلق که میدان فاعلیت است، تعلق فاعل است، حال در جهت مادی یا جهت الهی، ببینیم قدم بعد آنچه می‌شود.

قدم بعد آن این است که این حساسیتی که توسعه یافته است و یک جهتی هم شما در آن داشتید و حالا هم می‌توانید یک جهتی را در آن داشته باشید، ثمره‌اش عاملیت در آن فقر و تصرف در آن فقر می‌شود که می‌توانید آن را توسعه بدهید.

وقتی که این مال نظام شد و گفتیم ظرفیت نیازهای نظام، توزیع همین فقر و توزیع ظرفیت فاعلیت مسئله مهمی است، توزیع آنچه تولید شده است مسئله مهمی است. چگونه به فقری که برای نظام ایجاد شده است «نظام» می‌دهید و چگونه این را تخصیص می‌دهید. سازمانش را، تقسیم و توزیع این فاعلیت و حدود توزیع قدرت این فاعلیت را، یک ساختاری قائل هستید.

آقای صدوق: یعنی مناصب؟

استاد حسینی: یعنی مناصب.

در بعضی از منصبها بعضی از لذتها قابل طرح نیست، آنها کدامند؟ در نظام مادی چگونه دیده می‌شود که می‌گویند ما تخصیص و توزیع ثروت را بر اساس اصالت سرمایه قرار می‌دهیم، به مدیران این سهم می‌رسد (مدیران سیاسی، فرهنگی، اقتصادی)، به کارمندهای متخصص این سهم، فوق تخصص این سهم، آموزشی این سهم و اینها رشته‌های مادیشان در سطوح مختلف تفاوت دارد.

اگر گفتیم یک لذتهایی برای یک افرادی مطرح است که برای افرادی دیگر موضوعیت ندارد، پشت سرش گفته می‌شود حرص و فعالیت و حساسیت خاصی هم برای آن قشر مطرح است که برای اقشار دیگر قابل طرح نیست. نوع احساس حقارت و احساس جلال آنها با اقشار دیگر فرق پیدا می‌کند. این در بخش الهی هم

طبیعتاً همین طور است. نهایت ممکن است نحوه توزیع این حساسیت در آنجا [نظام مادی] بر اساس مال داشتن باشد و در اینجا [نظام الهی] تولی به ولایت مولی در شکل سیاسی آن باشد. آنجا تولی حیوانی باشد، لذات و حرص آن هم، لذات و حرص مادی باشد و در اینجا ایثارهای الهی باشد. اما در اینکه اینجا هم سطوح مختلف تولید حساسیتها و تولید فاعلیتها با هم فرق دارد، شکی وجود ندارد.

اگر ایمان ۱۰ درجه را به ۹ درجه حمل کنند او را می‌شکنند و می‌گویند چنین شخصی تکفیر می‌کند که ایمان ۱۰ درجه را به ۹ درجه حمل می‌کند و تحمل ایمان ده درجه را ندارد؛ به همین صورت ۹ نسبت به ۸ و ۸ نسبت به ۷، در این ۱۰ درجه (این هم یک قسمت از بحث).

این توزیع، اثر زیادی در سازماندهی خود نظام دارد؛ یعنی در آنچه بعداً به نام جهت خواهیم نفس این ترکیبی را که در ظرفیت ذکر می‌کنیم مؤثر است. درست است که جهت معنای تصرف در خود اینها را بالمآل می‌دهد، یعنی جهت می‌آید متقوم به مولی، تصرف در ظرفیت می‌نماید و ظرفیت جدید را می‌آورد، ولی اینکه ظرفیت چه وضعیتی را دارد که بتوان در او چه جهت‌گیری‌هایی را نمود تا چگونه نیابت و عاملیتی را از مولی اعمال نماییم، منوط به این است که توزیعی قدرت و توزیعی نیازها را و قدرت فاعلیت را بشناسیم.

آقای صدوق: در مرتبه اول یعنی «ظرفیت، جهت و عاملیت» جهت را بُعد «قرب و بُعد» دیدیم، گر چه از طریق ظرفیت و عاملیت هم این مطلب را می‌شود دید، اما شاخصه اصلی جهت «قرب و بعد» است. اینجا هم در توزیع که جایگاه جهت را به عهده دارد، کیفیت و ساختار توزیع قدرت را چگونه قرب و بعد اجتماعی

نشان می‌دهد این را توضیح دهید،

استاد حسینی: چه ساختاری از جامعه را نشان می‌دهد، بعد از آن چه برنامه‌ای؟ یعنی تخصیص، که این ماشین چگونه فعالیتی را می‌کند؟ شما در این مرتبه دارید ترکیبات، نظام و وضعیت ظرفیت را ملاحظه می‌نمایید.

ظرفیت دارای چه روابطی است؟ ظرفیت خود دارای وحدت و کثرتی است. در این دستگاه، تولید نیاز یک حرف است، توزیع نیاز در این دستگاه یک حرف است و تخصیص نیاز یک حرف دیگر. به صورت کلی در این دستگاه اینکه چه نیاز جدیدی، برای چه مناصبی و چگونه مطرح می‌شود و چگونه اینها فعالیت میکنند و تخصیص پیدا می‌کنند [با دستگاه مادی متفاوت است].

تخصیص یعنی موضوع عمل و میدان عمل آنها چگونه است؟ کانه آن نیاز برای همه یک گونه نیست، برای همه جای ظرفیت، [یک گونه نیست، هر چند] به صورت منتجه می‌توانید بگویید بیشتر شده است، لکن به درون آن که توجه شود، باید دید که هر سهمی چگونه تقسیم شده است.

مثلاً اگر برای نیازهایی که در جامعه هست برایش یک سیر فرض کردید که آن سیر از الحادی تا نیازهای التقاطی و اسلامی، در همه مراحل پیش می‌رود، نیازهای الحادی چه سهمی از توسعه نیازها را در بر دارند؟ نیازهای اسلامی چه سهمی را در بر دارند؟ نیازهای التقاطی چه سهمی را دارا هستند؟ حتی در دستگاه الهی، در تخصیص نیاز چه سهمی به رهبری می‌رسد؟ چه سهم به قوه تصرف یا فاعلیت تصرفی می‌رسد در مراتب مادو و چه سهمی به تبعی؟ یعنی وضعیت تولی نسبت به ولایت چگونه است؟ اگر توسعه نیازهای «ولی الی الله» در جامعه اصل نباشد و سهم لازم، سهمی که او احساس کند ضرورت نیابت مولی را برای

خودش توسعه یافته‌تر از عباد نباشد، یا عباد در وضع بدی هستند یا نظام ولایت. باید نسبت بین نظام ولایت و نظام تولی در مراتب مختلف معین باشد و شیب و گرایش و تمایل به طرف ولی باشد؛ یعنی هر چه به ولی نزدیک‌تر است، احساس احتیاج و افتخارش به خدا بیشتر باشد. هر چه به ولی نزدیک‌تر شد، ارتباطش با خدا بیشتر باشد، نظام ولایت زمینه پرورش عموم به سمت خدا می‌شود؛ ولی اگر نیابت در بعضی از سطوح مختلف شد، آنکه بسیجی است در ظرف بسیجی بودنش حاضر به قبول انتحار الی الله و شهادت و استشهاد و فناء است؛ ولی در یک رده بالاتر به این شدت نیست، می‌گویند نمی‌توانید این را سرپرستی کند. توسعه نیازهای این [فرمانده] باید بیشتر از آن [بسیجی] باشد و توسعه نیاز مافوق باید بیشتر از فرد مادون باشد. در رده بالاتری بالا باید تمام فقر و تمام نیابت باشد.

آقای صدوق: یک مقدار راجع به تخصیص هم توضیح دهید که چه فرقی با توزیع دارد.

استاد حسینی: «توزیع»، نفس اختیار است، از نظر منصب و تصرف، لکن «تخصیص» در اختیار قرار دادن فاعلیت تبعی به نسبت، در هر جا به فاعلیت تصرفی است. مثل این است که بگویید این قدر مال در اختیار فاعل تصرفی قرار دادم برای این کار، بنابراین هم موضوع فعل را معین می‌کند و هم «مال» آن را، هم متصرف فیه و هم موضوع تصرف را معین می‌نمایید. یک وقت می‌گویند این قدر مال در اختیار آقای صدوق قرار دادم اما موضوع آن را یا معین نکردند یا موضوع دیگری معین نمودند (این کافی نیست)، یعنی طبقه‌بندی اوصافی که موضوع تصرف شما هستند، تخصیص معین می‌شود.

گاهی به شما قدرت داده می‌شود و گاهی برای شما وظیفه معین می‌شود، وقتی «توزیع» اختیارات است

[معنای آن توزیع قدرت است] و وقتی «تخصیص» است معنای آن تعیین وظایف است.

خود وظایف و اوصافی که مورد تصرف نظام است طبقه بندی دارد، یعنی [طبقه بندی اینکه] چه وصفی

مورد تصرف چه فردی باشد.

این سه که به یاری خدای متعال تمام شد، می‌آییم سراغ مسئله جهت که صحبت پیرامون آن کاملاً مربوط به

ساختار است. در آنجا می‌گفتیم تولید فقر و تولید حساسیت [باید انجام بپذیرد]. قبل از وارد شدن به این بخش،

بخش قبل را به صورت دیگری تمام کنم پس اساس حرکت جامعه و تمایلات جامعه و فاعلیت جامعه در آنجایی که

مادی است می‌گویید فقر بیشتر میشود؛ یعنی احساس نیاز به حرکت، وجود تعلق جدید، وجود فاعلیتِ دارای تعلقِ

جدید، وجود ربطی جدید و فاعلیتی جدید، به هر بیانی که بگویید که هر کدام قید اضافه‌ای برای روشن کردن

مطلب است، این فاعلیت جدید، این میدان جدید، این نیاز جدید، این ارتباط جدید و این فقر جدید علت تحرکِ

جدید است.

حالا شما می‌گویید مخترعین چیز جدیدی را اختراع کردند، مثل تلفن، تلکس، فاکس. می‌گویم یقیناً یک

نیاز و فقری قبل از آن برای جامعه در نظام جامعه طرح شده بود که موضوعی را برای انگیزه و اندیشه این

فرد طرح کرده است. این انگیزه در یک زمینه اجتماعی خاص طرح شده است که در جامعه دیگری این

انگیزه و این فاعلیت و این امکانات قابلیت طرح ندارد، می‌گویید ممکن است هزار یا دو هزار سال قبل از این

هم، یک کاری نظیر این کار برای رساندن صدا به یکدیگر انجام می‌دادند، مثلاً در شکل ریاضتهای خاصی که



هندوها می‌کشند. می‌گوییم ولی این کار اجتماعی نبود و برای هر کس قابل دسترس نبود؛ یعنی کاری بود در جامعه که تخصیص به یک عده خاصی پیدا می‌کرد. این کار، نحوه تخصیص و توزیعش با نحوه توزیع آن از زمین تا آسمان فرق می‌کند. این محصول یک سری فعالیت‌های اجتماعی خاص است و کارآیی آن هم با او فرق دارد، چرا که با او کارآیی برای اداره نظام پیدا نمی‌شود؛ چون موضوعاتی که برای یک جوکی طرح می‌شود، با موضوعاتی که برای اداره امور است، نیست. روی یک مسائل ساده حساسیت داشت، اگر برای جلال و قدرت هم بخواهد یک چیزی طرح کند، آن هم یک موضوع ساده‌ای است. چیزی که برای اداره جمع و به وحدت و کثرت رساندن جمع باشد و جمع را در یک پوشش و جریان قرار دهد و توسعه نیازهای جمع را تحویل بدهد و جمع را به یک وحدت، حول یک محور و ولایت و تولی تبدیل کند نیست. جامعه از افراد بسازد و تمایلات آنها را حول یک محور و تول و ولایت ایجاد کند نیست.

این مسئله‌ای که گفتم در مورد اختراع جدید، این مطلب هست. معلوم می‌کند که قبل از اختراع یک انگیزه‌ای در جامعه به وجود آمده است و بعد از آن هم، خود این منشأ توسعه انگیزه اجتماع می‌گردد.

سؤالی که در اینجا قابل توجه است، آن است که این شدتی که در بشر پیدا شده است نهایتاً چیست؟ این تلفن، تلکس، وسیله رفت و آمد و الی آخر و تحرکی که در جامعه پیدا شده و ابتهاج مادی که در جامعه حاصل میشود این جریان رشد نیازهایی که در جامعه حاصل می‌شود، که نیازهای مادی جامعه و لذتها و سود و رفاه مادی در آن اصل است، آیا این به این معنی است که ما باید در تنظیمات امور و توسعه، حتماً

اقتصاد را اصل قرار دهیم؟ جواب می‌دهیم خیر. شما می‌توانید حساسیت را روی ماده قرار دهید و می‌توانید

حساسیت را روی نظام تولی و ولایت سیاسی قرار دهید.

در جامعه شما، اگر رفاه و لذت مادی اصل قرار گرفته باشد، ظرفیت فقر شما، فقر مادی را ایجاد کند و

جهت شما، جهت مادی باشد، طبیعتاً عاملیت هم می‌کند در ظرفیت مادی، حساسیت مادی ثانی را ایجاد

می‌کند، نظام حساسیت مادی را بالا می‌برد؛ ولی اگر در جامعه شما حساسیت الهی باشد، توسعه هم الهی

خواهد بود و نه مادی.

و السلام

بسمه تعالی

موضوع بحث: مدل (کمیت و استدلالهای فلسفی آن)

تاریخ: ۷۱/۴/۱۴

۱۸۴۶

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نمی توان نسبتهای ریاضی، یا نسبتهای منطقی را به گونه ای تنظیم کرد که هماهنگ نباشند، کلیه نسبتها باید خصوصیات را در بر داشته باشند.

شما اگر گفتید «یک، دو، سه» دو، دو برابر یک هست علاوه بر اینکه یک به علاوه یک دو شده است، ولی عین همین نسبت بین دو و سه برقرار نیست، یک به دو اضافه شده و سه شده است ولی سه دو برابر، دو نیست.

یعنی اگر سه را تقسیم به دو بکنند که «دو» برایش به عنوان یک واحد اصل بشود، نه دو تا یکی، یعنی دو را برایش یک وحدت ترکیبی قائل باشید، نه اینکه دو تایش چیزی مفصل کنار هم باشد، اگر «دو» مثل کم متصل باشد، مثلاً می گوئیم سنگ یک کیلوئی یک دانه داشته باشیم و سنگ دو کیلوئی هم یک دانه، که در عین حالی که وزنش دو برابر یک هست، یعنی اگر بگذاریم روی قپان و بگوئیم به وسیله بازوی گشتاور، جنس را بلند کند، یعنی وزن را ضرب در رابطه اش می کنیم نشان می ده، فاصله را که کم می کنیم، یعنی فاصله را نصف می کنیم دوم نشان می دهد.

به هر حال گاهی هست که کم و متصل فرض می کنید و برایش وحدت ترکیبی قایل هستید و برایش

جموعه قایل هستید.

گاهی «کم» را کنار هم می‌گذارد و اضافه کمی را بدون در نظر داشتن وحدتهای ترکیبی جدید انجام می‌دهید اگر بخواهید مجموعه بسازید و سیر سیر حرکت مجموعه و توسعه یافتن مجموعه باشد نمی‌شود نسبت بعدیتان بر دو قابل تقسیم نباشد مثلاً اگر سه را بر دو تقسیم کنید، دو تا  $\frac{1}{5}$  می‌شود به خلاف که دو را تقسیم بر یک نمائید می‌شود دو واحد، یعنی از نوع یک، دو تای آن در دو قرار دارد، وحدت ترکیبی برابر است با دو برابر عدد قبل خودش، ولی خود عدد دو نسبت به سه که ملاحظه کنیم این دو برابری در آن حفظ نشده است، اضافه کمی منفصل م‌یتوانند ببینندش ولی اضافه کمی متصلی که حفظ نسبت شده باشد، یعنی مجموعه سوم دو برابر مجموعه دوم باشد، همانجوری که مجموعه دوم دو برابر مجموعه اول است و این در صورتی است که بخواهیم برایش نرخ شتاب بنویسم و بخواهد حرکتش از نرخ شتاب واحد تبعیت نکند، حرکتش از دو نرخ شتاب تشکیل نشده باشد و بخواهد جمیع خصوصیات و نسبتهای که بین یک و دو هست بین دو و عدد بعد هم حفظ شده باشد.

برادر صدوق: یعنی می‌گویی غیر از این باشد ناهماهنگی خواهد داشت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا این ناهماهنگی می‌خواهم عرض کنم که این ناهماهنگی...

برادر صدوق: یعنی می‌گویید جریان پیدا می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این ناهماهنگی منطقی را مجبور می‌شوید تفسیر کنید مجموعه هایتان را به دو پایه. یکی دو برابر شدن - یکی، یک و نیم برابر شدن، که در عدد چهار دیگر رابطه تان یک برابر و نیم نیست. اگر کسی اینجوری حرکتی را سیر بکند بگوید یک، دو، سه، چهار، می‌گوییم دو دوبرابر یک سه یک و نیم برابر دو، اما دیگر نمی‌توانید بگوئید چهار یک برابر و نیم سه است، دارد مرتباً نسبت خرد می‌شود (س: سیر نزولی پیدا می‌کند). سیر نزولی پیدا می‌کند در چهار باید نسبت به سه در نظر گرفته شود.

(س: می‌شود  $\frac{4}{3}$  هفتاد و پنج صدم) می‌شود یک هفتاد و پنج صدم. دیگر به پنج که می‌رسد چهار با پنج

سنجیده می‌شود که می‌شود  $\frac{5}{4}$  یا یک و بیست و پنج صدم، (س: یعنی مرتب  $\frac{25}{100} - \frac{25}{1000}$  پایین می‌آید)

آهنگ حرکت مرتباً نزولی پایین می‌آید. نرخ شتاب نرخ منفی پیدا می‌کند اگر حرکتتان برای توسعه کمیت

باشد یعنی نسبت بین وحدت و توسعه کثرت باشد این توسعه کثرت تحویل نمی‌دهد توسعه کثرت آنجائی می‌توانیم بگوییم که مرتباً نرخ شتابان قابل ضرب شدن در خودش باشد، ما می‌گوییم ۱ - ۲ - ۴ بعد می‌گوییم ۲ - ۴ - ۸ بعدش می‌گوییم ۱۶ - ۲۴ - ۳۲ بعدش ضرائب بعدی که در خاطر مبارکتان هست. پس بنابراین اصل بحث این است که ۱ - ۲ - ۴ حفظ نسبت منطقی توسعه یافتن مجموعه است و اینکه مجموعه با نرخی سلوک شد که آن نرخ را در ملاحظه و مطالعه بقیه حفظ نشده است و یک آهنگ بر نرخها استوار نبوده است دقت فرمودید چه عرض می‌کنیم؟ (ج: بله).

وقتی می‌گویید یک آهنگ بر نرخها حاکم نباشد معنایش این است که مرتباً آهنگ را عوض نمائیم نسبت به سیری که داشته اول صعودی بود و بعد نزولی شد.

آنوقت همانجوری که شما می‌گویید که بدون محور وحدت و کثرت یکی نمی‌شود، عرض می‌کنیم بدون یک قانون ثابت حاکمی که بتواند همانگیش را حفظ کند شما نمی‌توانید نسبتهای ریاضی خود را تنظیم نمائید.

برادر صدوق: یعنی، نسبت ریاضی ثابت ما لازم داریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی ما یک نسبت ریاضی محوری لازم داریم که اگر آن نسبت را عوض کنند نرخ شتاب کلش عوض می‌شود یعنی وقتی می‌گوییم ۱ ، ۳ ، ۹ باید کلیه ضرائب برگردد روی این.

برادر صدوق: ولی به معنای این نیست که جهت عوض شده، جهت ثابت است یعنی اگر ۱ ، ۲ ، ۴ باشد یا ۱ ، ۳ ، ۹ باشد همانجوری که الان استدلال فرمودید نرخ شتاب یک جهت خاص را، توسعه محور را نشان میدهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت و این استدلالی که فرمودید که تقوم بایستی به نفع محور باشد بر اساس این مطلب هست، برای این که شما آن مطلب را وقتی حفظ کردید می‌توانید قدرت را به نفع محور حل بکنید.

برادر صدوق: یک چیزی که در ذهن من جولان می‌کرد پاسخش هم این گونه باشد اگر مثلاً بگوییم  $۰/۵$  از اعشار شروع کنیم یا  $۱/۵$  اول نباشد  $۱/۵$  باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حفظ این نسبت را بکنید و آن را دو برابر بکنید دومی آن را عین واحد بگیرید یعنی اولی را یک مجموعه فرض کنید، این مجموعه را هر چه داخلش بخواهید بگذارید (س: در هر صورت واحد است) این واحد هست اما این مجموعه «دو» شما هم در منزلت خودش واحد است، اینجا هم واحد است، این مجموعه سه شما هم واحد است، یعنی یک مجموعه است. (س: یعنی یک وحدت ترکیبی هست.) نسبت بین این دو عدد، اگر اینجا را گرفتید نیم این را می‌خواهید چه عددی بگذارید. (س: می‌شود یک) این را که یک می‌گیرد من می‌گویم نسبت بین یک و نیم، دو برابر است و می‌گویم همین نسبت را بایستی بین این دو عدد بعد هم فرض کنید.

برادر صدوق: اگر اینجا مثلاً نسبت را ۴ گرفته بودیم و نیم را ۲ کرده بودیم نسبت آن می‌شد ۴.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در تبدیل نیم به ۲ باز هم دو برابر می‌شد؟

برادر صدوق: ۴ برابر می‌شد و عدد بعد ۸ می‌بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اجازه بفرمائید، چهار تا نیم می‌شود دو پس اینجا هم می‌شود ۸ بایستی این نسبتی را حفظ کنید (س: حفظ اینکه چهار برابر می‌شود؟) نرخ شتاب اینجا ۴ می‌شود. روی کلش ۴ می‌نویسم اما این را اول کار نمی‌توانید پیاده کنید.

برادر صدوق: چرا؟ چرا از ابتدا بفرمائید، «۱، ۲، ۴»

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مطلوب مرحله اول کمترین تغییر است نه بیشترین تغییر یعنی ما فرضاً مطلوب را، مرتبه دهم می‌گذاریم (س: چون می‌فرمایند حرکت ابتدا و آغازی دارد) مهمش چیز دیگری است در صورتی که ضریب نرخ شتاب مرحله چهارم به عنوان مطلوب مرحله اول اخذ شود اگر شما حرکتی را که می‌خواهید شروع کنید با نرخ شتاب ۴ باشد و جامعه هنوز به نرخ شتاب یک نرسیده باشد (س: یعنی منفی باشد) یعنی شتاب به نفع التقاط و کفر باشد. ما می‌گوییم اینجا نرخ شتاب ۴ جواب نمی‌دهد. سرش این

است که شما می‌خواهید یک فلز که بایستی چند مرحله تغییر را طی کند تا فولان شود مستقیماً به فولاد تبدیل کنید و این نمی‌شود (س: حرکت دفعی می‌شود) احسنت، بارک الله، یعنی در بحث حرکت این معنای انفصال مطلق را می‌دهد. یعنی شما می‌خواهید طفلی که الان در شکم ما در هست و باید یک دوره بلوغ هم بگذراند، در شکم مادرش عروسی کند، این ممتنع است این یک دوره باید بیاید دوره شیرخوارگیش تمام شود دوره کودکیش هم تمام شود برسد به دوره بلوغ آن وقت بتواند ازدواج بکند. شما اگر در حرکت بخواهید نرخ شتاب را پشت سر هم قرار ندهید و تدریج نپذیرد، نمی‌شود. در تغییر نرخ شتاب باید تدریج پذیرفت و از واحد باید حرکت کرد، مطلوب اولیه واحد است عدد منفی تبدیل به واحد می‌شود.

برادر صدوق: یعنی اگر ۱ - بود یا ۲۰ - بود، باید اول به ۱+ برگردد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تازه اگر جامعه وضعیت خیلی خراب باشد می‌گوییم شما ببینید چه عدد منفی است تدریجش را از آن عدد منفی قرار بده و واحد را بالا بیاور.

(س: در منفی‌ها هم می‌شود رفت؟) می‌شود در منفی‌ها رفت و منفی‌ها را به طرف مثبت تغییر جهت داد و آورد و لکن آهنگی که بر نرخ شتابش حاکم است بایستگی یک آهنگ باشد.

اگر بنا شد یک آهنگ باشد فرق نداشته باشد هیچ فرقی ندارد بگویید «نیم» الان وضع بد است (منهای یک نیست) اعداد شما می‌شود «۰/۵ ، ۱ ، ۲» باز نسبتی که بین آنها حاکم است نرخ شتاب ۲ است. شما بگذارد ۰/۲۵ مجموعه دوم را بگذار ۰/۵ مجموعه سوم را بگذار ۱ بگو وضعیت جامعه که بد است با نرخ شتاب ۲ آهنگی که دوام می‌آورمش به ۱ بعد از ۱ که رسیدیم می‌گذارم ۱ ، ۲ ، ۴.

برادر صدوق: پس در اینکه اولین عدد ما ۱ یا نیم یا ۰/۲۵ باشد این ثابت نیست این می‌تواند متغیر باشد. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی نرخ شتاب همیشه بایستگی آهنگش ثابت باشد نمی‌شود آنچه را که بین مجموعه اولتان با مجموعه دومتان تصویر می‌کنید عین همان نسبت در مجموعه سوم رعایت نشود، فرضاً عرض می‌کنم اگر مجموعه اول ۱ شد مجموعه دوم گفتید سیر ۱/۵ برابر است. مجموعه سوم بایستگی

.....  
 ۱/۵ برابر ضربدر ۱/۲۵ بشود. می شود ۲/۲۵ - آنچه که درش ثابت و غیر قابل تغییر است نرخ شتاب واحد می باشد.

چون سرعت ما نسبت بین واحد کمی و کیفی در شکل تکوینی نیست یعنی گاهی است نسبت بین سرعت را معنا می کنیم به نسبت بین کم و (س: طول × زمان) واحد زمانی × واحد مکانی، این طول ضربدر زمان معنایش این می شود یک واحد مکانی می گیرید یک فاصله ای رسم می کنید یک ساعتی را می گیرد نسبت بین آنها را می گیرد و حرکت در این نسبت را سرعت می گوئید، حرکت در نسبت فوق برابر با سرعت است.

خوب شما می گوئید خیر، حرکت در جامعه وجود دارد من می خواهم تصرف بکنم یعنی حرکت من موضوعش خودش حرکت است، (س: یعنی حرکت علی الحركه) یعنی حرکت ایجاد حادثه در یک جریان.  
 بنابراین نسبت به سعه شما حرکت اولیه تان همین نسبت بین سه مجموعه است. (س: این را یک مقداری بیشتر توضیح بفرمائید) یعنی شما در محاسبه حرکت نمی گوئید حرکت در یک مسافتی ضربدر یک زمان بلکه حرکت از یک مجموعه ای به یک مجموعه دیگر دارای یک نرخی است این تناسب معنای سرعت شما را می دهد. سرعت تصرف شما در مجموعه، یعنی شما می گوئید من به میزان یک ونیم به این مجموعه بها می دهم و به میزان ۲/۵ به مجموعه دوم بها می دهم، می گویم پس مقداری که شما تصرف کرده اید. یعنی میزانی که پذیرفتید نسبت بین دو مجموعه را چقدر هست؟ دو برابر بودن مجموعه دوم نسبت به مجموعه اول است، تصرفات شما به گونه ای واقع می شود که هر تصرفی را شما در مجموعه اول بکنید دو برابر آن تصرف را و آن سنخ را در مجموعه دوم خواهید کرد (ملاحظه فرمودید چه عرض می کنم) این حرکت شما را نشان می دهد یعنی شما وضعیتتان نسبت به دو مجموعه، یک وضعیت «ساکن» نیست. (س: یا «ثابت» نیست.) ثابت هست یا یک نرخ شتاب.

برادر صدوق: که دیگر اسم ثابت بر آن نمی گذاریم و جهت ثابت به آن می گوئیم.



حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک حرکت با یک نسبت ثابت است، در مجموعه سوم همین نسبتهایی که هست در حرکتان انجام می‌گیرد، یعنی تصرفات شما دارای سرعت است ولایت شما دارای سرعت است که وضعت تصرفتان در این مجموعه نشأت گرفته است، اگر مجموعه تصرفات شما در مجموعه اول بود در مجموع دومتان نیز یک بود در مجموعه سومتان نیز یک بود. من صحیح بود بگویم که در تصرفتان هیچ تفاوتی و هیچ حرکت و تغییری پیدا نمی‌شود در مجموعه مختلف، برابر با همه یک حالت دارید. انگیزه شما فعل شما تصرف شما یک وضعیتی دارد که بی تفاوت است که مجموعه اول باشد یا دهم باشد یا دوم باشد یا سوم باشد هیچ حرکتی درش نیست.

عین اینکه چه جوری شما بحث سرعت و نرخ شتاب می‌آورید من در فعل شما می‌آورم آن هم در فعل سرپرستی.

یعنی چه؟ یعنی کانه شما برایتان بی تفاوت است که کسی در مجموعه «چهار» باشد یا در مجموعه «یک» باشد.

برادر صدوق: به یک سرعت بهش برخورد می‌کنید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به یک نحو برخورد می‌کنید، کسی مسلمان یا کافر باشد به یک نحو برخورد می‌کنید اگر نحوه برخورد و ولایت شما و حرکت و فعل شما نسبت به جمیع جهات مساوی باشد، یعنی اگر یک ولی ای پیدا کردید که گفت من نه روی اعتقادات برایم فرق دارد نه روی کارائی مادی برایم فرق دارد. نه روی کارائی ذهنی برایم فرقی دارد هیچ نحوه کارائی برایم هیچ فرقی ندارد می‌گویم شما پس سرپرستی به هیچ طرفی نمی‌خواهید بفرمائید. (س: البته دارد موضع گیری می‌کند یعنی تصرف می‌کند ولی اسمش...) موضع گیری می‌کند و همه موضع هایش مساوی است، از موضع های مساوی سرپرستی و حرکت بر نمی‌آید یعنی نتیجه اش پرورش نخواهد بود حرکتی است که نه در انگیزه شما فرقی دارد نه آنکه تحت سرپرستی شما هست برایش فرق دارد، استغفرالله اگر گفتی که چه بگوید خدا هست من یک اندازه به شما احترام می‌گذارم بگوئی هم نیست یک اندازه احترام می‌گذارم، قدرت کارائی ذهنیتان بالای بالا باشد یک

اندازه احترام می‌گذارم پائین پائین یک اندازه احترام می‌گذارم، این معنایش این است که شما نمی‌خواهید هیچ گونه حرکتی ایجاد شود. هر قدر شما بیشتر بها دادید، معنایش این است که نسبت تأثیر ولایتان را بیشتر توسعه می‌دهید. ولایتان را که توسعه دادید در فعل شما، معنای حرکتی دارد.

فعل شما یکسان نیست دارای حرکت است دارای تغییر است، متصرف فیه شما هم طبیعتاً متغیر می‌شود یعنی تحت سرپرستی قرار می‌گیرد مجموعه یک تدریجاً تمایل به مجموعه دو پیدا می‌کند مجموعه دو هم تمایل به مجموعه چهار پیدا می‌کند. معنای تمایل پیدا می‌کند یعنی مرتباً درش اوصافی متناسب با چهار و متناسب با یک جهت خاص و یک مقصد خاص ایجاد می‌شود.

برادر صدوق: روشن شد. تا حالا معنای سرعتی که در ذهن ما بود که یک واحد مکانی را ضرب در یک واحد زمانی می‌کردیم که تقریباً آن را قفلش می‌کردند یعنی ساکن می‌دیدند. وقتی می‌گوییم طول ضربدر زمان این تحرک ندارد مثلاً می‌گوییم سانتی متر.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی نسبت بین واحد زمانی و مکانی را که نگاه بکنیم دیگر حرکتی را نمی‌بینم مگر اینکه حرکت مکانیکی درست کنید که زور در آن است ماشینی را راه می‌اندازید بعدش هم شتاب، نرخ شتاب، از مکانیک به اصطلاح (س: از استاتیک وارد مکانیک و بعد وارد دینامیک...) به نرخ شتاب بیان کردن به این شکل می‌شود یک شکل این است هک (آن را برای تقریب به ذهن می‌گوییم، ولی بعد ول می‌کنیم آن را رها می‌کنیم) می‌گوییم معلوم شد که تغییر، تغییرات تغییر تغییرات تغییر سه تغییر را می‌شود ملاحظه کرد در حرکت یک ماشین در یک جاده، حالا اینها را رها کنیم، ببینیم در موضوع سرپرستی و ولایت چگونه می‌شود.

برادر صدوق: می‌خواستیم این را بگوییم که اصلاً حرکت را بدون ولایت و فاعلیت نمی‌شود دید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله، اگر حرکت را بعد شیء بگیری و شیء را اولاً و بالذات ساکن فرض کنید بعد حرکت هم بعدش باشد مثل اینکه ده خاصیت دارد طول عرض، عمق، ارتفاع، شیرینی، ترشی چه چه ... یکی از آنها هم حرکت باشد. اگر حرکت بعد شیء باشد بهتر است که آدم اول شروع کند از نسبت

بین فاصله زمانی و مکانی را ملاحظه کند ولی اگر حرکت در شیء اصل شد مطلب دیگری می‌شود(س: یعنی فاعلیت اصل شد) یعنی فاعلیت اصل و به تبعش حرکت اصل شد بعد از حرکتی که معنای فاعل تبدیل شد به فاعلیت، حین فاعلیتی که معنای حرکت را دارد. حین فاعلیت که شما ملاحظه می‌کنید اصل می‌گیرید بعدش می‌خواهید کیفیت درست کنید، طبیعی است که معنی حرکت به معنی حرکت از یک مجموعه به مجموعه دوم و از مجموعه دوم به مجموعه بعدش خواهد بود (س: خوب خیلی ممنون اجرکم الی الله) جزاکم الله خیر الجزاء این سیر را که ما نگاه کنیم عین مقابل این سیر بایستی سیر پیدایش اوصاف باشد.

برادر صدوق: این نکته مهمی بود که ریشه فلسفی «کم» در همین جا پیدا می‌شود یعنی اگر کسی روی این مطلب دقت نکند که «کم» از کجا پیدا می‌شود...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: «کم» نسبت بین مجموعه هاست (س: یعنی اگر رفت در مقیاس ...) یعنی نظامی در کل عالم هست. و قبل از اینکه بخواهیم برویم در مقیاسها نظام فاعلیت در پیدا شدن نظام نسبتها اصل است چون شما می‌خواهید با نظام نسبتها ریاضیات و غیر را تعریف کنید لذا نمی‌شود که در نظام نسبتهای کمیتان فاعلیت اصل نباشد.

برادر صدوق: من حالا آن چیزی که استفاده کردم این است که نوعاً کم می‌آید روی مقیاس ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مقیاس را هم ساکن می‌گیرند یک طولی یا یک وزنی یا یک ...

برادر صدوق: بله اگر بیاید روی معنای حرکت و حرکت بیاید به فاعلیت تعریف شود دقیقاً در مبنا تعریف می‌شود و دید را روی «کم» عوض می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همین طور است. همین جور که دید را روی مجموعه ای که می‌خواهید درست کنید عوض می‌کند.

آن وقت ما به ذهنمان می‌آید که مثلاً تناسبات اعدادی که در یک مجموعه است وقتی می‌گویید هر کدام از اینها را اصل بکنید و واحد قرار دهید و آن را به صورت یک مجموعه ملاحظه بکنید و درونش نسبتهای

کل مجموعه را بیاورد آ، وقت معنایش این است که دیگر سیر اعداد اعشاری نیست (عنایت دارید چه عرض می‌کنم)

برادر صدوق: آنها به علت همان ریشه ساکن بودن مطلب غلط در می‌آید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن وقت مسئله هم که می‌گویید مثلاً ما همین جور «توان» بگیریم، توان می‌گیرد تا این اعدادتان تمام شود ولی وقتی داخلش می‌خواهید بروید دیگر توان نمی‌گیرد، در داخل کل دستگاه توانیتان می‌رود زیر یک بخشش. چون مرتباً به عنوان واحد می‌گیرد (س: مطلب روشن شد) حالا بیائیم سراغ بحث فلسفی اش اگر در نظام ولایت، تولی باید منتهی به یک ولایت بشود عین همان بحث را در «کم» و در «نسبتها» می‌توانید انجام دهید.

برادر صدوق: یعنی ۱ و ۲ و ۴ اگر به نحو ولایت بخواهد تمام شود

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله یعنی حفظ نسبت شد (س: حفظ نسبت برابر با جهت محور است) برابر است با محور قرار گرفتن همان نسبت یعنی خود نرخ شتاب دو، محور این ضرائبان است. (س: یعنی در ۱ و ۲ و ۴ محور دو هست) از اول تا آخر د و هست ۱ و ۲ و ۴ - ۲ و ۴ و ۸ ... تا آخر (س: یعنی حضور محور را می‌رساند) یعنی یک نرخ دارید شما نمی‌توانید این نرخ را عوضش کنید یعنی در حقیقت یک نسبت دارد که محور برای کل نسبتهایتان هست چون یک محور برای کل نسبتهایتان دارید و میتوانید در عمل نسبتها حول یک محور قرار بگیرید. یعنی اگر کسی سؤال کند چرا تقوم را می‌تواند به نفع محور تمام کند، می‌گوییم چون در کلیه نسبتها یک محور اخذ شده است، همان نسبت را که در جهت محور و رهبر قرار بدهید همان نسبتها جهت رهبر می‌شود.

برادر صدوق: چه الهی باشد چه الحادی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر چه که می‌خواهد باشد یعنی وجود یک نسبت است که امکان می‌دهد که ما جهت مجموعه را به طرف یک محوری ببریم مطلب روشن است.

برادر صدوق: بله، بحث دوم پر کردن جدول ۴ و ۲ و ۱ در عرض و در طول بوده است، که ما  $۳ * ۳ = ۹$

وصف کیفی داریم که ما می‌گوییم «ظرفیت جهت معاملیت» که هر کدام از اینها تقسیم به ۳ می‌شود.

ظرفیتمان می‌شود «نظام تولید، نظام توزیع، نظام تخصیص» جهتمان می‌شود «اخلاق احکام، علوم» و

عاملیتمان «کارائی اصل مقدورات، کارائی فرعی مقدورات جامعه، کارائی تبعی مقدورات جامعه، این ۹ تا را

که می‌خواهیم در خانه‌ها به صورت تلقی و عمودی پر کنیم به چه صورت ممکن است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر نسبت واحد نداشته باشیم نمی‌توانیم مجموعه را در عینیت به

طرف واحد جهت دهیم، و ابزار ما برای اینکه مجموعه به طرف یک ولی و سرپرست و فاعلیت واحد باشد

حفظ نسبت واحدی است که آن نسبت را به نفع ولی قرار دهیم

اگر این نسبت را در همه سیر حفظ کنیم، نتیجه اش این می‌شود که تمام اجزاء و تمام تناسباتی که در

یک مجموعه بزرگ وجود دارد، اگر صد رقم عدد هست جهت همه آنها به طرف رهبر باشد.

برادر صدوق: خود این معنای ضرب است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله خود این حفظ نسبت واحد به معنای ضرب است، حفظ نسبت

واحد در جمع انجام نمی‌گیرد ولو اینکه در جمع اول یک صعود پیدا می‌کند و بعد شروع می‌کند به نزول

یافتن که عرض شد صعودش به این است که گفته شود «دو» دو برابر «یک» است، ولی این نسبت بین «۲

و «۳» یا «۳ و ۴» یا «۴ و ۵» و ... حفظ نمی‌شود.

این استدلالی است که به نظر ما می‌آید استدلال زیربنائی است

اما قسمت دوم را هم (که از آثار این مطلب است) ذکر می‌کنیم و آن عبارت از این است که اساساً توسعه

مجموعه چگونه است؟ شما فرض کنید که در یکطرف سه وصف «الف و ب و ج» را دارید و در طرف دیگر

هم سه وصف «د، و، ز» را دارید فرض این است که اینها دو دسته هستند مثلاً می‌گوییم «الف، ب، ج» وصف

زمانی و «د، و، ز» وصف مکانی باشد فرض کنیم که می‌خواهیم اینها را جمع کنیم و نه ضرب، اما شکل

جمع این است که جمع توانائی شمول و فراگیری کلیه صورتهائی که بین دو مجموعه امکان دارد راندارد.

یعنی اگر گفته شود، «ح» می‌تواند با هر یک از «د، و، ز» جمع شود و همین طور «ب» می‌تواند با هر یک از «د، و، ز» جمع شود و «الف» هم می‌تواند با هر یک از «د، و، ز» جمع شود این نحوه جمع به معنی همان ضرب است»، چون اگر شما آنهارا جمع کنید ۹ صورت تحویل می‌دهد، که اگر بنا بود جمع شود باید ۶ وصف می‌شد (که حاصل جمع سه وصف به علاوه سه وصف بود) چون در جمع «تعداد» و صفها مطرح است نه «نسبت» بین آنها، اما اگر بخواهیم نسبت بین اوصاف را بیان نمائیم باید هر کدام را به تعداد اوصاف دیگر تکرار نمائیم و این ۹ وصف می‌شود.

پس در جمع بیان نسبت نمی‌شود، یعنی در جمع اساساً مجموعه درست نمی‌شود (این قسمت روشن شد؟)

برادر صدوق: خیر، چون در ترکیب اعداد به همین شکل از جمع استفاده کردیم، چون اگر خود نسبتها را موضوع قرار دهیم جمع کارائی دارد هر چند ترکیبی واقع می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ترکیب نسبت بین اوصاف است نه اضافه کردن اوصاف به هم.  
برادر صدوق: شما در اینجا اضافه فرمودید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به این ترتیب ۹ حالت پیدا کرد چون به وصف به علاوه سه وصف ۶ وصف تحویل می‌دهد.

برادر صدوق: اما جمع در مجموعه اینگونه نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همین که می‌گویند جمع در مجموعه اینگونه نیست یعنی در جمع مجموعه باید چیزی را وارد کنیم که در جمع معمولی نیست، سه بعلاوه سه، ۶ می‌شود.

شما در آنجا غیر از جمع یک کار دیگری می‌کردید و آن تکرار جمع بود.

برادر صدوق: یعنی غرض من این است که در جدول مطلوب «ج» در «و» ضرب شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی مرتب جمع را تکرار کردیم اما بدون حفظ قانون جمع، ممکن است تکرار عدد مثل ضرب باشد بدون قانون ضرب، پس سؤال مهم این است که چرا در درست کردن

مجموعه نمی‌توان از جمع استفاده کرد، پاسخ آن است که در جمع فرض می‌شود که هم اعداد تبدیل به یک واحد شده باشند و در اضافه شدنشان تکرار واحد مطرح است نه ملاحظه نسبت یک مجموعه به مجموعه دیگر. در تکرار واحد نسبت مساوی فرض می‌شود واحد و نسبت هر دو فرض می‌شود یعنی «افزایش» تکرار یک باید نسبت مساوی صورت می‌پذیرد، و این امر هیچ یک از دسته جات و مجموعه را بالاتر یا پایین تر قرار نمی‌دهد یا لااقل معرف بالائی و پائینی نیست، اما وقتی می‌گویید این عدد را در آن عدد ضرب کن تا واحد این عدد بدست آید معلوم می‌کند که اولی واحد عدد دومی نیست، و یک نسبت واحد تکرار شده‌است. فرق است که بگوئید نسبت آن یک نسبت کیفی است یا بگوئید تکرار یک کمیت است، مثلاً عدد ۴ (که مجموعه سوم شماسست و نسبت آن دو برابر دو برابر است) با افزایش کمی تکرار واحد ( $3 = 1 \times 3$ ) بدست نیامده است بلکه با یک نسبت دیگری بدست آمده است، اگر چهار در مجموعه بزرگ شما دارای یک حجم مخصوصی باشد که آن حجم مخصوص معرف وزن در مجموعه شما باشد (مثلاً غیر اصلی باشد) و دو امر دیگر هم مغیر فرعی و تبعی باشد، (که طبیعتاً در مجموعه نمی‌تواند غیر از این باشد) آن وقت اگر ما صرفاً اینها را با هم جمع کردیم و ۹ یا ۲۷ حالت درست کردیم یدین معنی است که جمع را در جایی بکار بردیم که باید ضرب نمائیم و حال آن که قانون جمع می‌گویند سه وصف بعلاوه سه وصف می‌شود ۶ وصف.

برادر صدوق: این روشن است اما سؤال ما قسمت بعد آن است ۹ وصف به وسیله عملیات جمع نوشته ایم و گفتیم «ج» به علاوه «د»، و، ز»

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا این به معنای آوردن جمع به جای ضرب نیست یعنی کلاً مگر جمع تکرار واحد و حفظ نیست مگر در جمع  $3 + 3 = 6$  نمی‌شود و مگر ضرب تکرار در حد هر یک از دو طرف ضرب نیست؟

برادر صدوق: هست، یعنی ضرب یک عدد را در همه حالات دیدن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این به معنای ضرب است یا به معنای جمع؟

یعنی وقتی می‌گوییم  $۳ * ۳ = ۹$  این آنجائی است که بنا باشد که ۳ سه مرتبه تکرار گردد، ولی اگر ۳ بخواهد با ۳ جمع شود باید حاصل جمع ۶ گردد.

حالا بکارگیری جمع در جایی که باید در آنجا ضرب شود موجب می‌شود تا عملیات جواب ندهد.  
برادر صدوق: یعنی می‌فرمائید هم باید نسبت بین خانه‌ها ضرب باشد و هم نسبت بین اعداد ضرب باشد.  
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: باید یک نسبت در کل آن باشد

برادر صدوق: یعنی همان چیزی که در فلسفه تمام کردیم، یعنی در اینجا هم سؤال من همین بود که  
«ج» در «و» ضرب می‌شود یا با آن جمع می‌گردد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌خواهم عرض کنم که «و = ج» غلط در می‌آید جدول ما ۹ خانه است در حالی که قانون جمع این است که  $۳ + ۳ = ۶$  شود پس ۶ خانه مساوی با کم مساوی و منفصل باید تحویل دهد، وقتی شما از جمع آن ۹ حالت بدست می‌آورید معلوم می‌شود که جمع را به جای ضرب بکار برده‌اید،  $۳ * ۳ = ۹$  است نه  $۳ + ۳$  یعنی در حقیقت اگر بخواهد جمع شود باید بگوئیم اوصاف مکانی (د، و، ز) اوصاف زمانی هم (الف، ب، ج) در جمع بین این دو باید مجموعه درست شود که دارای ۶ وصف مساوی است.

برادر صدوق: سؤال من در قسمت بعد مربوط به درون آن ۹ وصف بود، چون در درونش خود «ج» باید در «د» ضرب شود، استدلال این را بفرمائید.

یعنی جمع بین ۶ خانه تحویل دهد و حال آنکه ۹ خانه داریم، وقتی ۹ خانه داریم سه در سه ضرب شده است نه جمع هم هست چون نسبت‌های مختلف دارد (به خلاف ۶ خانه جمع که مساوی است) این عددهای مختلف چگونه بدست می‌آید با جمع یا ضرب؟ یعنی ۲ و ۴ داشته باشیم جمع ۲ و ۴ و ۶ است ولی اگر ضرب شود می‌شود ۸، استدلال این مطلب را بفرمائید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر شما خواستید همان نسبت اولیه را در این جریان دهید باید حتماً ضرب کنید نمی‌توان جمع کرد یعنی نسبت می‌آورد و در کلیه خانه‌ها ضرب می‌کند، تا آن موقعی که



می‌خواهید از داخل یک خانه بیرون بیایید، یعنی ما فقط در یک جا جمع داریم که آن در آخرین مرحله است (که کوچک شده آن ۳۴۳- می‌شود)، در جمع مورد نظر این است که هر کدام از خانه‌ها چه نسبتی از مجموعه را دارا هستند، یعنی به عبارت آخری در آخرین مرحله ای که می‌خواهد جمع شود، می‌خواهم نسبت به کل «تقسیم به نسبت» نمائیم، «کل» به صورت یک واحد ملاحظه می‌شود، لذا صحیح نیست که بگوییم اینها را ضرب نماییم.

برادر صدوق: یعنی در واقع فقط نسبتها مورد نظر ما هست، چون بین آنها «۱، ۲، ۴» رعایت شده‌است، یعنی بین «۵۱۲ و ۲۵۶ و ۱۲۸»، نسبت «۱، ۲ و ۴» رعایت شده است عین همین نسبت وقتی ۹ خانه با هم جمع می‌شود نسبت بین ۹ خانه مجاور خودش و ۹ خانه درون خودش مجدداً «۱، ۲، ۴» رعایت شده است، بنابراین اگر نسبتها برای ما سهم است جمع زدن هم لازم نیست یعنی خودش دارد نشان میدهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اما منزلت را نشان میدهد، حالا خوب عنایت کنید مگر اینه کار دیگری کنیم، بگوییم به خانه ای که ضریب «۱» دارد « $\frac{1}{7}$ » بدهیم و به خانه ای که ضریب «۲» دارد « $\frac{2}{7}$ » بدهیم و به خانه ای که ضریب «۴» دارد « $\frac{4}{7}$ » بدهیم. حال آیا می‌شود «۱، ۲، ۴» را بدون این «تقسیم به هفت» آورد.

برادر صدوق: حقیقت نسبتها در «۱، ۲، ۴» هم همان  $\frac{1}{7}$  و  $\frac{2}{7}$  و  $\frac{4}{7}$  است یعنی در اینجا جمع است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: غیر از این می‌خواهید نسبتها را با هم در یک مجموعه مقایسه نمایند، یعنی «۱، ۲، ۴» که سیر حرکتی شما بود می‌خواهید نسبت، یک واحد ملاحظه کنید، اگر واحد شامل را (که کل واحدهای شما را در بر بگیرد) بخواهید ملاحظه نمائید بدون جمع ممکن است نیست.

بنابراین در مراتب بعد اگر بخواهید بگویید  $\frac{4}{7}$  از  $\frac{4}{7}$  یا سه بار تکرار کنید و بگوئید  $\frac{4}{7}$  از  $\frac{4}{7}$  از  $\frac{4}{7}$ ، این منجر به تقسیمی می‌شود که کار شما را مشکل می‌کند. چرا این مشکل پیدا شد چون تفاوت منزلت اینخانه نسبت به منزلت خانه دیگر که  $\frac{1}{7}$  از  $\frac{1}{7}$  از  $\frac{1}{7}$  است در اینکه این خانه چهار برابر بزرگتر است نیست، بلکه ۴

.....  
 $4 \times 4 \times 4$  مرتبه یعنی ۶۴ مرتبه بزرگتر است، چون منزلت آن خانه حاصل ضرب « $1 \times 1 \times 1$ » است که همان یک باقی می ماند لذا اگر این نحوه محاسبه شود اختلاف در منزلت هم بدست می آید.

آن وقت اگر خواستید نسبت بین اجزاء مجموعه را با کل ملاحظه کنید کل را همیشه می توان جمع کرد، اما نه جمع بین اجزاء مساوی، بلکه جمع اجزائی که با اختلاف نسبت وجود دارند، اختلاف نسبتها با ضرب بدست می آید در حالی که کل شما حاصل جمع اجزائی است که اختلاف نسبت دارند.

برادر صدوق: ما اگر بخواهیم بر مبنای ۲ جمع نمائیم،  $1+2+4=7$  نمی شود، چون ضرب بر مبنای ۲ انجام پذیرفته است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر بخواهید معنای آن را مطلقاً عوض کنید، باید متناسب با سطح عوض شود، مثلاً عدد ۶۴ را به جای ۳۴۳ (که مجموع کل است) قرار دهید و آنرا به ۳۴۳ تقسیم کنید، بعد  $\frac{64}{343}$  را به خانه بزرگتر سهم بدهید فرق بین منزلتی که در سطح اول می دهید، با دیگران اگر دارای دو واحد باشد نسبت بین آنها برقرار نمی شود مثلاً اگر بجای ۴ در رده اول، ۶۴ قرار دهید و به جای ۴ در رده دوم ۳۲ قرار دهید و به جای ۴ در رده سوم ۱۶ قرار دهید و به جای ۴ در رده دوم ۳۲ قرار دهید و به جای ۴ در رده سوم ۱۶ قرار دهید (این نمی شود)

برادر صدوق: بله این اشکال وارد است، به هر صورت آن چیزی که تعیین کننده است همان ۱۸ است یعنی ۱۶ فشار از یک واحد در آن خانه است، یعنی ختلافش در اعدادش است، اگر بخواهیم آنرا بگوییم قابل تبدیل به هم و قابل محاسبه نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: علاوه بر این شما می آئید برای اینکه یک روال کاملاً حفظ شود (آن فرمایش حضرتعالی که می گوید یک معنای دیگر دارد در این سطح درست است) می گوید در یک سطح مطلب کاملاً تمام شد، حالا هر تک دانه از این اعداد بصورت واحد خذ می شود و در داخل آن عمل می کنید. تقسیم و منها از نظر فلسفی برای ما قابل طرح نیست چون از نظر فلسفی ما معتقد نیستیم که کثرت به طرف بساطت برود.

برادر صدوق، یا اگر جهت غایی را تناقصی بگیریم تقسیم و منفی جایگاه دارد اما فلسفه ما این دو را اجازه نمی‌دهد.

برادر صدوق: ... اگر فرض شود که نرخ شتاب ولایت دو است و نرخ تولی  $\frac{1}{2}$  است، در این صورت آن مطلبی که می‌فرمودید نسبت بین ولایت و تولی و وضعیت نظام را تحویل م‌ بدهد، در بیان کمی به چه صورتی در می‌آید؟

البته در همین فرضی که خدمتان عرض شد توضیح دهید که نرخ ولایت ۲ و نرخ تولی  $\frac{1}{2}$  است، و باید بتدریج به هم نزدیک شوند اعم از اینکه ولی ظرفیت ولایتش را پایین آورد تا مولی علیه ظرفیت تولیش را بالا بیاورد تا به نقطه توسعه برسد، بیان تقوم در رابطه با این دو نرخ شتاب، چگونه است؟ آیا این دو عدد باید از هم کم شود و گفته شود نرخ شتاب نظام  $\frac{1}{5}$  است؟  $(\frac{1}{2} - 2 = \frac{1}{5})$  و این عدد مبنای تقسیمات وضعیت در جامعه قرار گیرد یا امر دیگر است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مطلب دو قسمت دارد یکی اینکه یک نسبتهایی داریم که این نسبتها، نسبتهای مطلوب است که از «۱، ۲، ۴» آغاز می‌شود و در پایان یک نسبتهایی را هم از ۱ تا ۶۴ نتیجه می‌دهد، دوم اینکه جامعه یک وضعیتی دارد، که آیا جامعه چه نحوه ولایتی دارد، در جامعه هم که می‌آئیم اگر ولایت در همه سطوح «۱، ۲، ۴» باشد محال است تولی غیر از «۱، ۲، ۴» باشد یعنی اگر بنا شد هر کس در منزلت خودش موضعی را که نسبت به خودش و مادونش داشته باشد منزلت نیابت او نسبت به ولایش به تمام وجه باشد در این صورت است که «۱ و ۲ و ۴» می‌شود و الا اگر فقط یک نفر یعنی شخص رهبر «۱ و ۲ و ۴» باشد نظام ولایت نیست، اگر نظام در سرپرستی کردن کاملاً آهنگ «۱ و ۲ و ۴» را داشته باشد معنایش این است که مردم به صورت «۱ و ۲ و ۴» تولی دارند، یعنی اگر فرمانده سپاه بخواهد، دستور مافوق را عیناً انجام دهد به معنی این است که تولی و ولایت برابر باشد.

می شود شما بگوئید که در نظام ولایت این نسبت برقرار نیست و تولی به ولایت جور، وجود دارد یعنی جای « ۱ و ۲ و ۴ » به طرف ولی حق نیست بطرف ولی جائز است مثل زمان طاغوت یا زمانی که مسلمین سست هستند.

برادر صدوق: در آنجا هم دقیقاً « ۱ و ۲ و ۴ » نمی‌و شد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌خواهم عرض کنم اگر بگوئید التقاطی است یعنی « ۱ و ۲ و ۴ » آن ...

یعنی جریان منفی است، آن وقت تصرفاتی که واقع می‌شود با ضرائب مطلوب ه نسبتی که با مقدمات دارید شروع می‌کنید یعنی جامعه خودتان را شامل کل وحدت و کثرتی که یک عنوان سیاسی دارد نمی‌گیرید یعنی امام وقتی که یک عده محدودی در سال ۴۱ تابع داشتند، جامعه ای را که رهبری می‌کردند و « ۱ و ۲ و ۴ » آن به دست ایشان بود فرضاً ۵۰۰ یا ۵۰۰۰ نفر بود تدریجاً این زیاد شد و ۵۰۰۰۰ یا ۵۰۰۰۰۰ نفر شد که کم کم به یک اوجی رسید که توانست کشور را تسخیر کند می‌خواهم عرض کنم که مسئله ولایت و تولی همیشه یک بخش از آن روی یک نسبتی هست.

هر وقت به ولایت را به معنای عام توجه کنید « ۱ و ۲ و ۴ » نبودن آن به معنی منفی بودن است، آن وقت باید سیاستهایی را اتخاذ کنید که آن را به طرف مثبت سوق دهد. اولاً اهمیت طبقه بندی موضوعات را بر اساس ۱ ، ۲ ، ۴ مطبوباتان می‌شناسید، می‌دانید چه قسمتی برای کفار و چه قسمتی برای شما حساس است می‌خواهید با ولایت کفار به نفع ولایت حق درگیر شوید طبیعی است که اگر آسیب پذیر ترین نقطه آنها قوی ترین نقطه دستگاه خودتان را بشناسید، بیشترین قدرت خودتان را متوجه آسیب پذیرترین نقطه آنها می‌کنید آن وقت باید به نسبت، تبدیل یا تغییر جهت واقع شود یعنی سیری که پشت به شما منفی و نسبت به آنها مثبت بوده است با این موضعگیری شما بر عکس می‌شود یعنی با هزینه کردن و صرف کردن قوی ترین نقطه قوت خودتان در ضعیف ترین نقطه دستگاه آنها باید بتوانید آنها را به صورت تبعی به دنبال

خودتان منحل کنید و به این ترتیب در ظرفیت دوم توسعه، قدرت جدیدی برای شما پیدا می‌شود با این قدرت جدید هم مثل قبل عمل می‌کنید تا وقتی که عدد منفی را به سمت مثبت بکشانید.

برادر صدوق: سؤال حقیر این بود که در یک دستگاه مثبت یعنی دستگاهی که ولایت و تولی الهی در دو ظرفیت متفاوت جریان دارد، مثلاً ظرفیت ولایت ۲ و ظرفیت تولی  $\frac{1}{2}$  است نرخ شتاب مجموعه چگونه محاسبه می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این فرض برای فرد قابل تحقق است اما برای نظام ممکن نیست. برادر صدوق: باید از بین این دو (نسبت تولی و ولایت) نظام را تعریف کنیم، و اما شما نظام را یک قدم جلو بردید. حتماً در برخورد دو نظامی که در مقابل هم هستند و یک الهی و یک مادی است، بین دو نرخ شتابی که یک مثبت و یک منفی است اصطکاک به وجود می‌آید دو نرخ شتاب مثبت وجود ندارد (استاد: درست است) یعنی اگر فرض کنیم که در افغانستان یک جامعه الهی داشته باشیم حتماً عضو مجموعه ما محسوب می‌شود، و بریده از نظام ما نیست چون با نظام ما یک جهت دارد روی هم یک پیکره را تشکیل م دهد.

پس در اصطکاک بین دو نظام الهی و مادی، نرخ شتاب یکی مثبت و نرخ شتاب دیگری منفی است، و بتدریج باید در اصطکاک بین هم آن منی به مثبت تبدیل شود، در اینجا صحبت از اینهک تقوم این دو نرخ شتاب جامعه دیگری را تحویل دهد نیست ولی سؤال حقیر راجع به مسئله‌های بود که در جدول مدل فرمودید که یک سیر ولایت داریم و یک سیر تولی، که به نظر می‌آید آن چه در مدل فرمودید در اصطکاک بین دو نظام الهی و مادی نباشد بلکه ما یک نظام سرپرستی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: که این نظام سرپرستی از رهبر شروع می‌شود و تا خود ملت ادامه می‌یابد، چون خود احاد ملت به یک نسبت در تولی به یک نسبت در ولایت قابل ملاحظه هستند البته ممکن است گفته سرعتی که نسبت بین تولی و ولایت دارد با «تقسیم» مشخص می‌شود، سنجیدن نسبت بین تولی ولایت نه معنی جمع دارد و نه معنی منها، بلکه به معنی نسبت مقسم و تقسیم است، چون شما

می گوئید حرکت مکانیان (مافوق) یک چندم دارای قدرت و شدت است، نسبت بین تولی و ولایت برای ما مهم است، مثلاً نرخ شتاب نظام ولایت روی ۲ است و نرخ شتاب تولی یک درجه کمتر است.

البته درنظام که بیائید باید هر دو با هم برابر باشند دراین فرض باید گفت نظام ولایت تهم نمی تواند روی ۲ عمل کند.

برادر صدوق: باید ولی شیب ولایت خودش را کمتر کند تا مادون به او برسد یعنی ممکن است سرپرستی واقع شود اما جریان پیدا نمی کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی ولایتی که متناسب با تولی نباشد تا مراتب پایین نظام وقوع پیدا نمی کند.

برادر صدوق: یعنی به یک جا می رسد که برخورد دارد و برگشت دارد، یعنی ضوابطی را معین می کند که پذیرش آن نیست یا تصمیماتی می گیرد که در ظرفیت افراد نیست لذا اثر نمی کند و بر می گردد (استاد: بله) ولی این رفت و برگشت ها دو جریان را به هم نزدیک می کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همیشه تولی باید تقسیم شود یعنی اگر صورت تقسیم را «ولایت» قرار دهیم و مخرج تقسیم را «نظام تولی» قرار دهیم نسبت بین تولی و ولایت بدست می آید.

برادر صدوق: که این نسبت به تدریج باید به «یک» نزدیک شود

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اول باید یک نسبت مطلوب داشته باشیم که اول خود ولایت با این نسبت مطلوب سنجیده شود (س: چون ممکن است این نباشد) بعد بگوئیم سیرتان را جوری قرار دهید که به این تطبیق کند.

برادر صدوق: یعنی به عدد «یک» نزدیک شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی باید به تناسبات «۱، ۲، ۴» نزدیک شود یعنی اگر  $\frac{1}{2}$  است

مرتب دو برابر شود (س: تولی او هم به همین ترتیب تغییر کند) احسنت مناسبات آن باید عوض شود.

برادر صدوق: یعنی باید به مبنا (که ۲ است) نزدیک گردد یک سؤال دیگری در باره «یک» وجود داشت، که آیا به این ترتیب عدد مساوی در دستگاه ما وجود ندارد؟ یعنی نرخ شتاب «یک» نداریم، در سعه غیر معصومین برابر مساوی نداریم، و ما از اینکه در سعه معصومین اگر نرخ شتاب توسعه آنها برابر یک باشد و یا عین اضافه برابر باشد چه معنایی پیدا می‌کند، درکی نداریم، ولی در دستگاه ما که «یک» جایگاه نمی‌یابد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نرخ شتاب یک به این دلیل جایگاه پیدا نمی‌کند که وجود آن به معنی حذف شتاب است، که در این صورت نظام خواهید داشت.

پس در دستگاه ما تکرار واحد انجام نمی‌گیرد، در هر جای نظام که یک واحدی هست به واحدهای دیگر نسبت دارد نه اینکه چند برابر تکرار آنها باشد، اگر تکرار واحد اول باشد معلوم می‌شود که ریاضیات آن در سطح جمع کمی است نه جمع کیفی، جمع مجموعه شدن وقتی است که تکرار واحد نباشد.

برادر صدوق: غرض من این است که فرض کنیم اگر الان نرخ شتاب مجموعه اول را  $\frac{1}{2}$  قرار دهیم، و بخواهیم نرخ شتاب را به جای آنکه دو برابر یا سه برابر قرار دهیم «یک» قرار دهیم این جواب ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نرخ شتاب این وضعیت اگر نیم بوده است، نرخ شتابش نسبت به «یک»، «یک» نیست، بلکه «دو» است چون «یک» دو برابر «نیم» است.

برادر صدوق: حال اگر بخواهیم مجموعه را حساب کنیم،  $\frac{1}{2}$  اگر یک برابر شود خود  $\frac{1}{2}$  می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این به معنای تکرار کم منفصل است ه مجموعه تحویل نمی‌دهد (س: آیا وجود نفس عدد یک معنی تکرار مساوی نیست؟) یعنی هر گاه نرخ شتاب را به کمتر از «دو» بیاورید معنای آن انتقال از ریاضیات مجموعه به ریاضیات کم منفصل است، یعنی تبدیل به جمع عددی می‌شود، هزار نفر هزار تک نفر هستند مثل هزار کیلو کنار هم مثل هزار متر کنار هم (س: یعنی عدد «یک» موضوعاً نمی‌تواند مجموعه را نشان دهد» احسنت.





بسمه تعالی

موضوع بحث: کیفیت ضرب ظرفیت، جهت، عاملیت در ظرفیت، جهت عاملیت

تاریخ: ۷۱/۴/۱۴

۱۸۴۷

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم...

برادر صدوق: جلسه قبل بحث درباره ظرفیت، جهت، عاملیت بود ظرفیت را به نظام تولید و نظام توزیع و

نظام تخصیص معنی کردید

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ظرفیت مقداری از فاعلیت در جریان توسعه است، که این مقدار، قدر

و اندازه اش قدر و اندازه کمی نیست. قدر و اندازه منزلتی و کیفی است. قدر و اندازه قرب و بعدی است.

بنابراین ظرفیت تعریف می شود به توانائی تولید خود ظرفیت و توانائی توزیع و تخصیص خود ظرفیت.

یعنی ظرفیت را که به خودش تعریف می کنید، به این معناست که دارید ساختار ترکیبی خود فاعلیت را

تعریف می کنید، یعنی ظرفیت که بنا بوده فاعلیت باشد، حالا این فاعلیت را به نظام فاعلیت تعریف می کنید.

تولید حساسیت روحی، نظری و عینی یک مناسباتی دارد که نهایتش کل جدول که تا آخر پر شود برابر

با یک ظرفیتی می شود. که ما اولین تقسیمات را داریم می گوئیم. بعداً تقسیمات جهتی را (که البته آن هم

منحل در این ظرفیت می شود) بیان می کنیم البته توصیه جهت وسیله توصیف بیشتر ظرفیت قرار می گیرد.

لی توصیف شما از ظرفیت منقطع از توصیف شما از جهت نخواهد بود و منقطع از قدر عملیاتی که دارد نیز

نمی باشد. عاملیتش هم در توسعه همین ظرفیت است در بالا رفتن قدرت حساسیت، قدرت فقر قدرت تأثیر و

قدرت تولی و نیابت و توسعه وحدت و کثرت همین فاعلیت است.

به هر حال اگر بخواهیم بگوییم که تولید، تولید حساسیت است در عین حال صحیح است که در یک معنای دیگر بگوییم قدرت تولید واحدمان است و در پایان هم باید تصرف کنیم و واحدمان را عوض کنیم. یعنی در آخر کار مقیاس در همه قسمتها عوض می‌شود.

وقتی که می‌گویید مثلاً در ۲۰ هزار قسمت یا ۱۰ هزار قسمت توانسته اید مقیاس را عوض بکنید معنایش این است که در سطح بالاترش نیز این مقیاس عوض شده تا برس به سطح خود جامعه. هر گاه گفتید مقیاس حرکت نسبت به خود جامعه عوض شد یعنی نرخ شتابش مثلاً از ۲ به ۳ تبدیل شده معنایش این است که این جامعه واحدش عوض شده است، تقرب بیشتری یافته‌است. پس بنابراین توان تولیدی جامعه، تولید حساسیت نیاز، قدرت و تولید ولایت و تولی (تولی کل جامعه به ولی بالاتر) بیشتر شده است. تغییر واحد، اصل در تولید می‌شود. واحد هم چه وقت بالا می‌رود، وقتی که حساسیت در همه سطوح، تا آخر کار افزایش پیدا کرده باشد.

توزیع و تخصیص هم باید واحدش عوض بشود،

بنابراین در توضیح ظرفیت روشن شد که ما ظرفیت را به اوصاف ظرفیتی تعریف کردیم ظرفیت که در دستگاه نظام ولایت به معنای ظرفیت فاعلیت بود سه وصفی را که متناسب با خود ظرفیت بود را توضیح دادیم.

حالا سه تا وصف برای جهت لازم داریم که باید برای جهت وصف قرار بگیرند که به نظرمان می‌آید که اگر بگوییم «الخلق»، معنای انگیزه و حساسیت را دارد و یک ساختاری از اوصاف و حساسیتهائی را دارد که این یک جهتی را نشان می‌دهد. مثلاً وقتی می‌گویید اخلاق را تهذیب کنید یعنی در جهت الهی حرکت کنید. یعنی جهت انگیزه تان را اصلاح کنید یعنی انگیزه و تمایلاتان را لاهی کنید پس اولین چیزی را که در فاعلیت در باب جامعه صحبت می‌کنیم می‌گوییم اخلاق جامعه چگونه است الهی یا الحادی است؟ یعنی تمایلات عمومی که در ظرفیت آن را بحث می‌کنیم و می‌گوییم فاعلیت برابر است با قدرت تمایلات عمومی، در اینجا جهت آن فاعلیت را مورد بحث قرار می‌دهیم اخلاق آن فاعلیت را بحث می‌کنیم.

در اینجا گفته می‌شود این میل روی به کدام طرف دارد، ابتهاج پیدا می‌شود اما این ابتهاج به چه نحو ابتهاجی است. آیا ابتهاج به لذتهای اکل و شرب است یا ابتهاج به بندگی و قرب است.

پس بنابراین ما یک نظام حساسیتی داریم که این نظام حساسیت در جامعه می‌شود «نظام ارزش». جامعه روی یک چیزهائی حساس است برای جامعه یک چیزهائی ارزش دارد چه ارزش اقتصادی و چه ارزش فرهنگی و سیاسی. چیزهائی برای جامعه ارزش و چیزهائی ضد ارزش است مثلاً مسئله شهادت برای کسی که توجه به آخرت دارد یک ارزش و قدر و منزلتی بالاتر از چیزهای دیگر دارد که عین این ارزش را محال است در یک نظام الحادی پیدا کنید. بی معناست که برای جامعه الحادی «شهادت» ارزشمند باشد نه فقط ارزش ندارد بلکه سعی دارد به اینکه میل انسان را به دنیا به حداکثر برساند و اصلاً معنی جنگ و غلبه را از شکل خاصی بیرون بیاورد و شکل خاصی بدهد. او حاضر نیست ریسک بکند و در سینه خطر بود لذا کلیه وسایل امنیت افرادش را در جنگ تأمین می‌کند سنگر خاص، دوربین خاص شکل می‌گیرد می‌گوید دید را و قدرت عملکرد را بگونه ای بالا ببرید که در آن تأویل افراد اصل باشد برای چه؟ برای اینکه کشته شدن نمی‌تواند برای او ارزش باشد و هدف قرار بگیرد او می‌خواهد طرف مقابل را از بین ببرد. طرف مقابل هم طرف مقابل مادی و مزاحم مادی تعریف می‌شود. نه یک مزاحم معنوی می‌خواهد طرف مقابل را حذف کند تا به یک مادیت بالاتری دست پیدا کند. اگر هم یک وقتی برای سربازهایش یک غرورهایی را تبلیغ می‌ند آخرش مبنای این تبلیغ را مادیت قرار می‌دهد. می‌گوید اسمت را مشهور می‌کنم، خانوادهات سعادت‌مند می‌شود، فرزندان را تأمین می‌کند اول تمام وسایل حفظت را فراهم می‌کنم و آن در صد خیلی کم احتمال از بین رفتن را با این چیزها تدارک می‌کنم. از آن طرف هم اگر نیروی جنگ اینگونه مجازات می‌شود، اینگونه تحقیر می‌شوی و اینگونه همه چیزت را از تو سلب می‌کنم تا اینکه فرد را مخیر کند بین بقای مادی و فنای مادی و برایش بقای مادی ترجیح پیدا می‌کند و بیاید در میدان جنگ.

برادر صدوق: چرا به نظام ارزشی جامعه اخلاق می‌گوییم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نظام ارزشی مگر می‌تواند بدون نظام حساسیت قابل طرح باشد؟ ارزشها با حساسیتها گروه خورده است، پس می‌شود نظام حساسیت و نظام حساسیت تناسب بین اوصاف است.

برادر صدوق: پس ریشه ارزشها به تناسبات نظام اوصاف بر می‌گردد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و اوصاف هم به تعلقات، مثلاً کسی به چیزی ۱۰ درجه تعلق دارد، به چیز دیگر ۵ درجه و به چیز دیگر ۲ درجه یک بافتی را نشان می‌دهد که این بافت حول محور شهادت یعنی حول محور پرستش خدا ساخته شده است. اما این را برای کافر نمی‌گویید. می‌گویید او «اولویت در جه یکش» ریاست مادی و در جه است و نفوذ و حکمرانی مادیش برایش اصل است حکمرانی در چه چیزی؟ در این همه لذتهای مادی، تحقیقات مادی و بعد از آن لذتهای مادی است.

پس یک نظام ارزشی در جامعه دارید که حاکی از وضعیت اوصاف جامعه است. یک طرفش نظام ارزشهاست و یک طرفش نظام تمایلات. تمایلات عمومی یک بافت و ساختاری را نشان می‌دهد که زیربنای این ساختار نظام اوصاف و حساسیت ها تولی افراد است. تولی افراد نظام حساسیت ها را می‌سازد. تمایلات نظام عمومی ارزشهای جامعه را شکل می‌دهد.

برادر صدوق: وجه تسمیه آن به اخلاق را بفرمائید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خلق و خوی افراد یعنی اوصافی که دارند. اوصاف عمومی جامعه تناسبی که دارد یک ارزشی با ارزش دیگر یک میل و جاذبه ای با میل دیگر. تعلقات جامعه و خلق آن جامعه را نشان می‌دهد. احکامشان هم همان دستوراتشان است بر اساس آن میلها و ارزشها ونظامی را که حساسیتهای جامعه دارد فرمانها و دستورها تولید می‌شود. حالا چه استنباط بشود از وحی و بعد، از نسبت بین عینیت و وحی استنباط بشود و آخرش هم بیاید توی مجلس شورای اسلامی و «حکم» بشود و به احکام و رامین و دستوره‌های جامع تبدیل شود. این دستورات و بایدها را اگر از جامه حذف بکنید بایستی ها یعنی ارزشها از جامعه حذف می‌شود. بها دادن جامعه به تصمیم نسبت به عمل می‌شود حکم. یک نظام از

دستورات است که نحوه حرکت جامعه را روی یک ضوابطی می‌برد یعنی میلها بایستی در یک «ساختار بایدی، در یک» ساختار فرمانی جریان یابند نتیجه اش این می‌شود که بتوانند تحقیق بکنند یعنی بتوانند اراده اجتماعی را در «مقدورات طبیعی شان» نفوذ بدهند. تا نتیجه اش پیدا شدن یک علمی باشد.

پس میل از طریق یک رابطه های انسانی که «نظام باید» است به یک ابزارهای تصرفی در طبیعت و در مقدورات طبیعی، تبدیل می‌شود.

حالا آن مقدورات گاهی «انسان» گاهی جامعه و گاهی اشیاء است. هر موضعی که مورد تصرف قرار می‌گیرد تبعی نامیده می‌شود. تحت سرپرستی قرار می‌گیرد چه انسان باشد که فاعل تبعی می‌شود می‌گویید این کارها و این ورزشها برای افراد باید باشد تا برسد به علوم کاربردی و توصیفی که ابزار تصرفی شما در توسعه قدرت شماست.

پس بنابراین «جهت» به وسیله این سه ساختار «نظام اخلاق» «نظام احکام» و «نظام علوم» جریان پیدا می‌کند.

برادر صدوق: هر کدامش متناسب با ظرفیت، جهت و عاملیت است نظام ارزش برابر با جهت ضرب در ظرفیت است و جهت را که در جهت ضرب کنیم می‌شود نظام «فرمانها» و جهت را در عاملیت که ضرب می‌کنیم می‌شود نظام تصرف در فاعلها تبعی یا «علوم».

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت سپس می‌آید در کارائی های اصلی فرعی و تبعی یعنی خود عاملیت را در ظرفیت، جهت و عاملیت ضرب کنیم. حتماً عاملیت اصلی جامعه در یک جا طرح می‌شود، یا در خدمت دین یا علیه دین. شما یک ارزیابی عمومی می‌کنید و می‌گویید «عاملیت» جامعه آمریکا علیه دین طرح می‌شود. می‌گوییم چرا؟ می‌گویید برای اینکه به میزان تخصیص ساعات افراد (از تحرک روحی تا تحرک ذهنی و عینی شان) و به میزان فاعلیتها و حساسیت ها و نسبتهایی که در تمثلات دارند و فاعلهایی که روبروی هم قرار می‌گیرند توجه کنید، متوجه می‌شوید که مه اش دعوی سر دنیاست. توسعه نفوذ مادی را می‌بینید می‌گویید بیا در بازار بورس نگاه کن، در قسمتهای مختلف که لحاظ کنید می‌بینید دارند از امور

مادی لذت می‌برند. در تحقیق هم به دلیل یک امر مادی لذت می‌برد دنبال این است که یک نفوذ جدید به نفوذ لدت مادی در ماده ایجاد کند.

می‌گویید این «کلمه کفر» است، استکبار است. ابتدأً حالت تسلیم در آنها پیدا نمی‌کنید ابتدأً حالت سرسپردگی به وحی در آنجا پیدا نمی‌شود.

اما در مورد بسیجی می‌گویید بر عکس است. می‌گویید کارائی اصلی «بسیج» در جهت خداست کارائی تبعی اش در مقیاس خیلی کم ابتلای به کار کفار است. به هر حال اینها سوار ماشین می‌شوند، تفنگ و لباس دارند، مصارفی دارند که بازار مصرف کفر به حساب می‌آید می‌گویید این قدر «تویوتا» این قدر موتور سیکلت برای جبهه خریداری شد اما بلافاصله می‌گویید که اینها به گونه ای به کار گفته می‌شد که نفع تبعی اش برای کفار بود. نفع اصلی اش برای اسلام بود. خیلی فرق است بین مسجد ساختن شمال شهر تهران با لباس بسیجی در میدان جنگ. آنجا را نمی‌گویید نفع تبعی اش برای کفار است زیرا می‌گویید آن قدر تجملش زیاد است که نفع تبعی اش برای اسلام است و در آخر هم می‌گویید منبری اش همه‌اش نقل قول از دانشمندان آنها می‌کند، پامنبری هایش هم فرهنگ غرب را نشخو می‌کنند.

برادر صدوق: چرا عاملیت را به کارائی تفسیر می‌کنید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌خواهد «متقوم به مولی» در خارج تصرف کند این تصرف وقتی با جهت مقایسه می‌شود یک سهم اصلی دارد و یک سهم تبعی. مثلاً اگر ۱۰ درجه زور دارد چقدر از این زور در جهت الهی است یعنی ظرفیت های الهی را بالا می‌برد، چقدر ظرفیت جامعه را بالا می‌برد و در چه جهتی بالا می‌برد.

فاعلیت به میزانی که توسعه مکانی پیدا می‌کند متقوم به مولا فاعل دیگری را به خودش منحل کرد است.

برادر صدوق: آیا در عاملیت اصطکاک دو نظام را باید دید

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما قبل از اصطکاک دو نظام توسعه خود ظرفیت را می‌بینید اول می‌گوئید عمل باعث می‌شود خود فاعلیت توسعه پیدا کند، اول در یک جهت ملاحظه اش کند، نه در دو جهت.

برادر صدوق: یعنی کارائی اش باید اصلی باشد که منجر به توسعه شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت می‌گویید کارائی در توسعه ظرفیت در این جهت خرج می‌شود یعنی موضوع کارائی را خود فاعلیت بگیرید یعنی از طریق جهت در توسعه ظرفیت خرج بشود. یعنی معمول به عاملیت خود فاعل است. که فاعل توسعه پیدا می‌کند، پس باید به عاملیت ختم بشود تا بتوانید این نتیجه را بگیرید.

حالا می‌گویید اگر بنا باشد عاملیت در ملاحظه اثر در توسعه فاعلیت اصل بشود (که متقوم به مولی عمل می‌کند) نگاه می‌کنید ببینید این عاملیت به نفع این جهت است یا آن جهت؟ به دلیل اینکه عاملیت در توسعه فاعلیت واقع می‌شود، باید با میزان جهت نگاه کرد و دید که فاعلیت را در کدام جهت توسعه داده است وقتی سخن از جهت شد این جهت و جهت مقابل طرح می‌شود.

سپس بر اساس اصلی فرعی و تبعی پیدا می‌شود. که ببینید فاعلیتی که در اینجا منحور است تاریخی است اگر اسلامی شد اسلامی است و اگر التقاطی شد التقاطی می‌شود اگر الحدی شد الحدی.

برادر صدوق: یعنی عاملیت را به معنای کارائی گرفتیم و ظرب در ظرفیت و جهت و عاملیت که بکنیم اصلی، فرعی و تبعی معنا پیدا می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن وقت بعضی از کارائی‌ها را اصلی می‌گیرید ولو همه اش هم الهی باشد، یعنی برای این نسبت تأثیر بیشتری قائل هستید می‌گویید «و ما نودی بشیء مثل الولاية» یعنی در خود جدول عاملیت نشان دادن وضعیت ولایت به نظام رهبری، محور اصلی است.

کانه در موازنه نگاه می‌کنیم تا ببینیم بیشترین میل و فشار و تعلق، کاراترین عمل به نفع کیست. مثلاً در این برنامه ای که به هر حال هست ما می‌بینیم که تمایلات مذهبی تدریجاً به نفع تکنولوژی حل می‌شود،

یعنی جنگ با اخلاق فاسد و مشکلات انسانی رتبه دوم یا رتبه سوم را پیدا کرده است جنگ با مشکلات طبیعی رتبه اول را پیدا کرده است لازمه چنین استراتژی ای این است که نیروهای «حزب الهی» تحقیر بشوند چرا که این نیروها همشان در درگیری باطبیعت این نبوده تا اختراعات و اکتشافات متناسب را داشته باشند. اگر همشان در اختراعات مادی (البته به دلیل مادی بودنش نه به دلیل برای خدا بودنش) قرار بگیرد معنایش این است که پرستش لذت مادی برای آنها اصل قرار بگیرد، اگر اینگونه شد دیگر این حزب الهی نیستند.

پس بنابراین محور استراتژی، در عمل موازنه، عاملیت را معلوم می‌کند. به عبارت دیگر ضرب شدن همه ظرفیت های «تولیدی، توزیع و تخصیصی» در «اخلاق، احکام و علوم» برای این است که در پایان ببینید کارائی در کدام جهت و طرف است آیا طرف تعلق کارائی روحی، ذهنی و عینی بشر به سمت خدای متعال است آیا بشر در همه کیفیات مشغول پرستش خدا است کار اقتصادی اش هم حول محور پرستش خداست کار سیاسی اش و فرهنگی اش هم هیمن گونه است؟ یاخیر، محاسبه این امر با نسبتهای فوق انجام می‌پذیرد البته اگر «ولایت، تولی و تصرف» در تعریفها اصل قرار گرفت این امکان اینگونه محاسبات را می‌دهد.

عاملیت متقوم به رهبری و تولی عمومی است، رهبری عمومی چه تصرفهائی را در جامعه ایجاد می‌کند چه کارائی ها را دارد و موضوع تصرفش چیست؟ (جواب: گاهی خود انسانها است گاهی روابط و گاهی هم اشیاء است یعنی گاهی که رتبه انسان است می‌گویید الحمد لله مقدورات اصلاح شد، گاهی مقدورات انسانی در اصلاح الحمد لله مقدورات انسانی اصلاح شد، گاهی مقدورات انسانی را اصلاح می‌کنید اما مقدورات ارتباطی و طبیعی را کنار می‌گذارید، اما یک وقت هم می‌گویید مقدورات اجتماعی هم که ساختار فعالیت عینی انسانها با هم است نیز باید مورد توجه قرار گیرد. یک مقدار از اینها را مردم زود متوجه می‌شوند مثلاً وقتی می‌گویید ارتباط انسانها با هم به وسیله بی سیم، تلفن و امثال آن صورت می‌پذیرد وسایل ارتباط را خوب متوجه می‌شوند، یک مقدار از ساختار ارتباطی را در همین ساختمانها، خیابانها می‌بینند اما مقداری که مربوط به ابزارها و تناسبی که ابزارها به هم دارند می‌شود توجه به آن مشکل است که آیا مثلاً این کارخانه



متمرکز باشد یا کوچک باشد؟ آیا در ابزارهای جنگی ما این اصل باشد یا آن، همه اینها مقدمات ارتباطی علمی جامعه است که باید متناسب با ظرفیت حساسیت ها، توزیع حساسیتها و تخصیص آنها یعنی متناسب با اخلاق احکامتان و علومتان درست شده باشد، اگر یک علوم انسان دیگری داشته باشیم که نحوه خاصی از صرفه جوئی در مقیاس تولید را بگوید و یک علوم تجربی دیگری داشته باشیم یک چیز دیگری داریم.

خوب حالا اگر مدلتان درست شود ولی کارشناسی که این مدل را بلد باشد نداشته باشید مقدمات انسانی تان ناقص است، کارشناسش را داشته باشید اما ابزار متناسبش را ولو در سطح کلی نداشته باشید تصرف متناسب نمی‌توانید داشته باشید، یا اینکه مقدمات طبیعی متناسبش را نداشته باشید، نمی‌شود.

مقدمات هم شامل مقدمات انسانی، مقدمات ارتباطی یا اجتماعی و مقدمات طبیعی است و مقدمات طبیعی هم دررتبه خودش برای ما مهم است که با چه دسته از مقدمات طبیعی ما روبرو هستیم، آیا فرضاً مقدمات طبیعی ما با امکانات انسانی ما چه نسبتی به هم دارند به هم می‌خوانند یا نه؟

س: در علوم هم که می‌گوییم همین گونه است یعنی چه علوم انسانی باشد چه علوم ارتباطی باشد و چه علوم نسبت به اشیاء همه اینها باید با هم هماهنگ باشد یعنی شما اخلاق که می‌گویید، می‌گویید اخلاق سیاست، اخلاق فرهنگ و اخلاق اقتصاد جزئی‌اش می‌کنید و می‌گویید اخلاق کارائی، اخلاق ضربدر مقدمات (یعنی شیء) تأثیر روی حساسیت و خلق شما دارد.

شما یک چیزهایی را راحت متوجه می‌شوید که عادت می‌آورد و روی اخلاق اثر دارد مثل تریاک، هرئین. اما اگر به شما بگویند اتومبیل اخلاق می‌آورد دیر متوجه می‌شوید یا کولر اخلاق می‌آورد دیر متوجه می‌شوید یعنی چیزی نیست که شما نسبت به او بی تفاوت محض باشید در کارائی اش اگر کارائی اشیاء مورد نظر شما نباشد چه نحوه ارتباطی با اشیاء دارید.

شما مثلاً این شیء در حمل و نقل برایتان یک کارائی دارد که به لحاظ آن ظرفیت از کارائی که دارد حتماً حامل یک نحوه اخلاقی است.

شما اگر بگویید مردم که ما اگر بخواهیم با آمریکا بجنگیم باید تصمیم بگیریم که یخچال و کولر و جارو و ماشین لباس شوئی و ... اینها را کنار دگاریم می‌رسد به جایی که می‌گویند نمی‌شود کنار گذاشت و قفل می‌شود.

اگر بگوییم حمل و نقل هم لازم نیست در وضعیت خوراک به چیزهای بسیار ساده باید اکتفا کنیم نظام مصرفی عوض می‌شود مثلاً باید به نان تنها اکتفا کنیم یا در گزینش مسکن نمی‌توانیم همه ما نمی‌توانیم در شهر باشیم باید عده‌ای از ما بیرون برویم، اگر اینها را به کسی بگویید، طرف می‌گوید این دیگر چگونه جنگی است که می‌خواهید راه بیاندازید؟ معنایش این است که تعلق دارد، میلش به اینهاست.

البته شما لازم نیست همه اینها را قطع کنید اگر الگوی تخصیص کلی را به گونه ای عوض کنید که تدریجاً بتواند این مقدورات متناسب با توسعه خودش را ایجاد کند یعنی صنعت و علوم خودش را ایجاد کند کافی است نه اینکه بگویید این یک مرتبه از کل اینها دست بردار.

و السلام

بسمه تعالی

موضوع بحث: (تقسیمات کیفی)

موضوع بحث: نظام تولید، نظام توزیع، نظام تخصیص و نحوه ترکیب ابعاد جامعه با هم

تاریخ: ۷۱/۴/۱۶

۱۸۴۸

برادر صدوق: بحثی را که داشتیم درباره نظام «تولید، توزیع و تخصیص به عنوان تقسیمات و ابعاد تشکیل دهنده نظام ظرفیت بود.

و در قسمت دوم ابعاد جهت عبارت بودند از «اخلاق» به معنای نظام ارزشی و «احکام» به عنوان نظام فرمانها و دستورها و «علوم».

«احکام» عنوانی است که مقابل اخلاق و علوم است و در توضیحش می‌گوییم نظام تکلیف، (مثل اخلاق که نظام ارزشی بود).

در عاملیت هم فرمودید کارائی اصلی مقدمات کارائی فرعی مقدمات و کارائی تبعی مقدمات. بعد دو سیر ولایت و تولی نحوه ضرب اینها را فرموده بودید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا سیری که از بالا می‌آید مرحله بعد از «نظام تولید اخلاق» کارائی اصلی آن را می‌بینیم، خوب کارائی اصلی نظام تولید اخلاق.

برادر صدوق: به نظر حضرتعالی نمی‌آید که باید ۹ وصف جدول را پر کنیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: الان ۹ وصف تمام شده است یعنی در حقیقت «نظام تولید اخلاق احکام دستوری و علوم» و سپس «کارائی اصلی، فرعی و تبعی اخلاق» باز می‌توانیم تقسیمات پایین تر همین را هم ببینیم مثلاً یک ظرفیت دارد یک سیاست دارد انسانی هم دارد کارائی اصلی اش ظرفیت سیاست

انسانی آیا کارائی اصلی نظام تولید اخلاق، خودش می‌تواند به تنهایی یعنی که ما بتوانیم برابری شی معرفی کنیم بدهد؟

برادر صدور: کارائی اصلی اش مقدمات ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن وقت مقدمات را باید جمع ببندیم و اخلاق را هم جمع‌بندی کنیم و به صورت کلی آن بالا بنویسیم.

سؤال مهم این است که اگر بخواهیم پایین بیائیم می‌شود یا نه؟ اگر جدول در سه طبقه پر شود فرض کنید بشود ۷۲۰ الان ۲۷ داریم و  $۲۷ * ۲۷$  بشود باید از پایین شروع کنیم به پر کردن و بالا بیائیم یعنی جمع‌بندی کنیم مثلاً در مورد اعداد کوچک می‌گفتیم ۶۴ نسبت به ۳۴۳ سهیم این است یعنی باید پایینی را پر کنیم و بعد برای بالائی جمع کنیم و سهم بالا را محاسبه کنیم تا معانی آنها روشن بشود یا از همان بالا می‌توانیم معنی کنیم. بالا اوصاف قفسه‌ای است یعنی اوصافی هستند که به یک معنی زیر بنای ملاحظه پایینی‌ها هستند اینها هم زیر بنای ملاحظه پایینی‌ها هستند چیزی را که ما می‌خواهیم آن را به وصف بشناسیم موضوع خورد است یا موضوع درشت؟

کلی‌ترین مطالب ما آن ۲۷ تایی بالای بالاست به عبارت دیگر مثل اینکه می‌گوییم بازار کار، بازار کالا، بازار پول و بازار مثلاً سرمایه به هم نسبت دارد. در بازار کالا همه چیز هست از نفت تا کاغذ، همه چیز درش هست، انواع پولهایی که در کشور هست هم در آن هست چه اسکناس باشد چه در جریان باید چه به عنوان سپرده باشد و چه چک پولی باشد همه اینها هست که از کار ساده تا تخصص و مدیریت درش هست، سرمایه هم همین است حالا شما اوصافی که دارید اوصاف توسعه است و اوصاف کلان است و شما چه چیزهایی را می‌خواهید در مقابلش ذکر کنید که به عنوان شیء باشد چون به نظر می‌آید که یکی از دو تا مشکل را در سیر مدل قبلی داشتیم یکی تعیین اشیاء بوده که چه موضوعاتی برابر چه چیزی است موضوعات اگر در شکل اوصافی کلی جامعه باشد نمی‌شود شیء در برابرش معین کرد.

تازه اینجا هنوز در اخلاق اینکه اخلاق سیاست اصل است یا اخلاق سیاست شده است کما اینکه کارائی اصلی تبدیل به کارائی اصلی مقدرات انسانی و غیر انسانی نشده است یعنی در انسانی هایش باید دید چه رقمی می‌شود.

برادر صدوق: در هر صورت مثل آن ظرف که می‌گوید پول، کالا، کار، سرمایه باید اشیاء کلان را در همین مفاهیم فلسفی اولیه بدست بیاوریم و بعد باید آنها در قسمت پایین خورد بشود و انسان و چیزهای دیگر بشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا مثلاً عرض می‌کنم اخلاقی که شما در اینجا دارید یا نظام ارزشی جامعه دستور می‌دهد که روی آن امار بگیرند چیست؟ مثلاً می‌گویید باید این مسئله که «مردم چه چیزهایی را دوست می‌دارند» در تمایلات عمومی جامعه اعم از سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اش سؤال شود تا کارائی اصلی اش را بدست بیاورد ببینید کارائی اصلی اش چه تناسبی دارد با نظام تولید اخلاق.

این یک سؤال، سؤال دیگر این است که «نظام تولید اخلاق» یعنی چه؟ یعنی اخلاق چگونه در جامعه تولید می‌شود. آیا نظام تبلیغات (مثلاً) مولد اخلاق است یا ... مولد اخلاق چیست؟ توسعه میل در جامعه چگونه واقع می‌شود؟ خود نظام ولایت (سازمان) آیا ماشین مولد اخلاق می‌شود یا اینکه سازمان، اخلاق بدست آمده را در جریان می‌اندازد.

مثلاً آیا درگیری با مستکبرین یعنی جریان جامعه در جهتی که «درگیری» باشد آن مؤد اخلاق است.

برادر صدوق: تا مفاهیم کلی (۲۷ تا) مشخص نشود نمی‌توانیم پایینی‌ها را پر کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: غرضمان از تولید توسعه واحد است توسعه اخلاق، توسعه احکام، توسعه علوم. توسعه اخلاق، توسعه حساسیت‌های جامعه توسعه تمایلات جامعه است توسعه تمایلات به وسیله موضعگیریهایی که نسبت به مستکبرین در سطوح مختلف انجام می‌گیرد به عبارت دیگر تولی به مولی برابر است با اعراض از غیر او. این اعراض از غیر او و تولی به مولی (که برای توسعه در شئون مختلف اصل است) سطح دارد باید جامعه از یک سطح از تولی به سطح دوم بیاید، چنانچه در اخلاق فردی می‌تواند به

سطح بالاتری بیاید که در درگیری با کفر ارتقاء سطح برایش پیدا شود (ولو در شرک خفی باشد) و به یک سطح دیگری برسد یعنی بدون اعراض بدون تبری و تولی نمی‌شود چنین چیزی واقع شود.

بنابراین ما به نظرمان می‌آید که وقتی که می‌گوییم نظام تولید یعنی «نظام درگیری با کفر به نفع ایمان» در حقیقت نظام تولی به مولی به وسیله عدم تولی به دشمن و دوری از او یعنی احساس فقر می‌کنیم در احساس فقر حقیقت تولی واقع می‌شود بعد از درگیری و اینکه نتوانستید، از تولی کمک می‌خواهید.

حتماً کمک خواهید شد تقوم شما به مولی در موضوع توسعه نیابت مولی موجب شکست دشمن است. اولین مرحله شکست دشمن اینک ترس از وجود شما از بین می‌رود چه کشته بشوید و چه نشوید. اینک ترس از شما بیرون رفت اولین کار دشمن که این همه گرد و خاک می‌کرد چیزی جز «یعدهم و یمنیهم» نبود می‌خواست شما را بترساند یعنی می‌خواست در وجود شما توسعه پیدا کند تا متولی به او بشوید، و این واقع نشد وقتی نشد یعنی اینک عملاً شما یک درجه جلو بردید.

پس بنابراین نظام تولید (به حسب مراتب مختلف) (تولید حساسیت) با نحوه درگیری های مختلف در سطوح مختلف امکان پذیر است. البته مخفی نماند که نظام تولید در جامعه اسلامی تا کفار را می‌گیرد. نهایت آنها درگیری های تبعی می‌کنند، درگیری تبعی مثلاً درگیری با طبیعت، یعنی عملاً آنها می‌آیند صناعی را که ما می‌خواهیم برای سود مادی خودشان درست می‌کنید (البته به میزانی که ما حاکم شده باشیم). ود رگیری التقاطی ها به صورت فرعی است یعنی تولید اخلاق برای آنها به صورت فرعی است. و برای اسلامی ها مستقیماً درگیری با کفر می‌باشد.

پس شد کارائی اصلی، فرعی و تبعی جامعه، گفتیم کارائی اصلی باید اسلامی باشد کارائی فرعی بایدالتقاطی باشد و کارائی تبعی الحادی. شما به وسیله درگیری اعتقادی به وسیله اعتقاد با مستکبرین روبرو می‌شوید همین درگیری که شما برای خدا با کفر دارید (و می‌گویید به کربلا می‌رویم باعث می‌شوید تا علوم آنها به را نسبت، خدمت بگیرید (البته ملحدی که توی دستگاه شماست نه ملحد بیرونی).

جامعه را یک جامعه ای فرض می‌کنیم که مجموعه از افرادی است که در آن مسلمان هست، التقاطی هست، الحادی هم هست. شما باید بتوانید به نحوی برخورد کنید که آنها هم برای شما کارائی تبعی داشته باشند، وقتی درگیری با ظلم و فساد پیدا می‌کنید باید در یک مقدار از درگیری آنها را هم همراه خودتان حاضر کنید. اگر بگویید در هیچ مرتبه ای نمی‌توانم او را همراه کنم معنایش این است که «تحت ذمه» نمی‌توانید آنها را بیاورید.

«تحت ذمه» شما که هستید باید به یک نسبتی از آنها کار بکشید. باید از ملحدین داخلی هم علیه استکبار جهانی کار بکشید.

به نظر می‌آید تولید قدرت بدون تولید حساسیت در همه سطوح محال است. «نظام تولید» یعنی جامعه حساسیتش، فقرش بالا برود یعنی ولید تولى تنها در درگیری با دشمن مولا امکان دارد تولید تولى به مولا ممکن نیست مگر با دوری و اعراض از غیر او «لا اله الا الله» یعنی شما در بریدن از غیر هست که نیابت اعلام حضور می‌کنید. نیابت و ولایت در هر سطح ممکن مساوی با مقابله با دشمن «مولى» است. این قبل از این مرحله است که وارد بحث «اخلاق و ارزش» شویم. سپس می‌گوییم اخلاق در درگیری با دشمن این است که فعلمان فعل دشمن نباشد «ترک گناه است» ایقان واجبات است. پیدایش این نحو روحیات است.

ارزشها با تغییر اوصاف تغییر می‌کند و اوصاف با عوض شدن میلها عوض می‌شوند. میلها از رذیله به حمیده عوض می‌شود، یعنی میلها تولى به مولى پیدا می‌کنند. از میل به دشمن ومیل به رفتار و سلوکهای او، به میل، مولى تبدیل می‌شود.

نظام تولید اخلاق عین نظام تولید احکام عین نظام تولید علوم است.

به صورت بسیار عام می‌گویید «ساختار تولید تولى» خود این ساختار تولید به نفسه وقتی داخلش بروید می‌گویید «اخلاق، احکام و علوم» باز داخلش که یک پله دیگر بروید می‌شود «کارائی اصلی، فرعی و تبعی، می‌شود».

نظام تولید تولى، نظام توزیع تولى و نظام تخصیص تولى

وقتی که در جامعه ولایت در نظام اختیارات می‌روید وقتی که آمده در میلها به افراد می‌سپارید چه سرپرستی سیاسی چه فرهنگی و اقتصادی باشد چون تولی را تولی عمومی ذکر کردید...

برادر صدوق: اگر نظام تولید را ضربدر «اخلاق، احکام و علوم» بکنیم و سه مفهوم بدست بیاوریم و بعد برگردیم. در نظام توزیع ضربدر اخلاق، احکام و علوم بکنیم ببینیم فرقی پیدا می‌کند یا نه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: «تولید» ایجاد تولی است در صورتی ه غرضمان از «توزیع» سپردن تولی است. توزیع تقسیم آن چه که ایجاد شده است. «تخصیص»، هزینه کردن آنچه تقسیم شده است یعنی اختیارات را شما در جایی به کار می‌گیرد. مصرف می‌کنید که به اضافه موضوعات می‌شود یعنی در توزیع قدرت توزیع نیروی انسانی و توزیع امکانات اجتماعی و توزیع منابع طبیعی است، در تخصیص هزینه می‌کنید، به اصطلاح آن را در موضوعات خاص خرج می‌کنید یعنی «تولید ایجاد می‌شود سپس تقسیم می‌شود و آن گاه هزینه می‌شود».

«تقسیم» سپردن به دست جنابعالی است (توزیع اختیارات)... یعنی در حقیقت این تخصیص نسبت به چیز توزیع شده مطرح است. اختیارات بدون هیچ گونه «امکانات اختیار» نیست، در هیچ یک از مناصب دولت اینگونه نیست که بودجه و امکان و مقدوراتی به شما ندهند و فقط سازمان و یک تعداد انسان به شما تحویل دهند و سفارش کنند که شما از ایشان اطاعت کنید. بگویند در چه چیزی؟ بگوید فعلاً چیزی نداریم بعداً هم نخواهیم داشت.

برادر صدوق: خود توزیع اختیارات همراه با مقدوراتی است. پس در تخصیص موضوع هزینه و برنامه هم مشخص می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درست است.

برادر صدوق: در عین حالی که سازمان هست، انسانهایی هم مکلف به تبعیت هستند و مقدوراتی را هم داده اند می‌گویند کجا صرف کن.



حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس اختیارات هم شامل انسانی شد و هم کالا و هم طبیعی، بعد موضوعات هزینه و موضوعات تخصیص را به او می‌دهند، می‌گویند آن قدرت و امکانات را در این موضوع خرج کن.

حدود «اختیارات و وظائف را معین می‌کند مثلاً می‌گویند» وظیفه دارید که این اختیارات را برای رسیدن به هدف خاصی بکار گیرید»، در اینجا این وظیفه ای که می‌گویید می‌شود برنامه.

حالا اگر گفتید «وظیفه دارید که فرمان مافوق را در این حد و مرز اطاعت کنید»، این وظیفه ای که می‌گویید عین خود اختیار است که اختیار طبقه بالا نسبت به طبقه پایین را معین می‌کند. برای طبقه پایین نسبت به طبقه بالا ایجاد وظیفه می‌کند. هر گونه اختیاری که بالا می‌دهید باید پایین را هم موظف کنید که آن اختیار را تبعیت کند.

این وظیفه و اختیاری که می‌گویید دو طرف یک قضیه است، یعنی «تولی و ولایت» است که در نظام توزیع اختیارات می‌توانید از آن به «توزیع اختیارات» تعبیر کنید، به خلاف اینکه اگر گفتید وظیفه برای اعمال اختیار برای رسیدن به یک هدفی است.

پس اگر وظائف در قبال اختیارات شد به معنی تولی است و اگر وظیفه به معنی اجرای یک کاری برای هدفی شد می‌شود برنامه مصرف. یعنی «قدرت نسبت به ایجاد تغییری در یک موضوع».

برادر صدوق: حالا نحوه ضرب آن را همراه با دسته بندی را توضیح بفرمائید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین به نظر ما «تولید، توزیع، تخصیص» که در قسمت اولیه وجود دارد درست برابر با «ظرفیت، جهت، عاملیت» است. نتیجه این سه باید توسعه اختیار گردد، یعنی وقتی این تمام شود باید اختیار افزایش یافته باشد.

این کار در صورتی تمام می‌شود که این را در ۲۷ وجه ضرب نمائیم و مثلاً گفته شود هر یک از تولید توزیع و تخصیص در ۹ شکل قابل وقوع است.

تولید اخلاق، تولید احکام و تولید علوم، وبعد از آن «تولید اخلاق کارائی اصلی» «تولید اخلاق کارائی فرعی» و «تولید اخلاق کارائی تبعی»

برادر صدوق: فرمودید تولید یعنی «ایجاد تولى اخلاق» آیا اخلاق یعنی تغییر خلق؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله، یعنی شهادت جزء ارزشها نبود و جزء ارزشها شد، یک ارزش دور دست و سمبلیک که قابل وصول نبود تبدیل به یک ارزش قابل وصول و عینی برای جامعه شد.

برادر صدوق: این «تولی تولى» یک تغییر در خلقهایی ایجاد می کند و یک تغییر در احکام ایجاد می کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی تولى روانی در تمایلات وجود دارد که حساسیتها را بالا می برد. و در یک بخش هم حساسیت نسبت به قانونها بالا می رود یعنی ادراک قانونی و ظرفیتهای قانونی بالا می رود و در یک بخش ظرفیتهای علوم یا حساسیت نسبت علوم بالا می رود.

مثلاً کسی که نسبت به راهنمایی و رانندگی و بکارگیری قوانین آن مسلط است یک حساسیت خاصی پیدا کرده است که فردی که در چنین جامعه ای نیست چنین حساسیتی هم ندارد.

مثلاً شما یک وقت به قوانین مالی بسیار ساده و غیر متحرک و غیر حساس مواجه هستید (چون آنها هم بالاخره مجبورند که قانون داشته باشند، ولو قوانین مبتنی بر ظلم باشد، بی قانونی و حرج و مرج مطلب نمی شود) اما یک وقت با قوانین چک و قوانین بانکی موجود مواجه هستید و می گوئید هرج و مرج ندارد، مثلاً سهم کارخانه آمریکا را هر جای دنیا باشد محفوظ است حتی اگر برای تفریح چند روز موقتاً به یک کشور سفر کرده اید، مثلاً هتلی که در آنجا اقامت کردید صورت چیزهای مختلفی را شما می دهد، می گوید اگر غذا خواستید به این شماره تماس بگیرید، اگر ویدئو خواستید به این شماره و اگر خواستید سهم بخرید به این شماره زنگ بزنید، شما به مرکز فروش سهام زنگ می زنید بلافاصله لیست شرکتهائی که در آنجا سهم دارند را به شما می دهد می گوئید این مقدار از سهام ژنرال موتور را خریدارم بلافاصله بدون تحویل پول از شما، از پشت تلفن ثبت می کند که در فلان ساعت این تعداد سهام به اسم شما شد آن را تا دو ساعت بعد بایست تصویری به شما تحویل و پول را به واسطه مسئول هتل دریافت می کنند، پول آن را هم لازم نیست

شما بشمارید کافی است که شماره حساب و شماره پاسپورت خود را ارائه دهید، بعد از پنج روز زنگ می‌زنید می‌گویید می‌خواهم سهام خود را بفروشم فوراً به نرخ بازار برای شما می‌فروشد و سهم دلالی خود را هم بر می‌دارد، مسلماً چنین سرعتی داخل هندوهای کافر پیدا نمی‌شود هر دو کافر هستند اما یکی سرعت حساسیتش نه فقط در تمایلات بلکه در قانون هم بالاتر است.

سؤال می‌کنید نمی‌شود که این فرد ثقلب کند؟ می‌گوید احتمال ثقلب آن یک در هزار است، و چون می‌داند هک با فاصله هزار میلیمتری تحت کنترل این شرکت است و پلیس بین الملل او را می‌گیرد و هزینه و جریمه کل مخارج را هم از او می‌گیرد و او را زندانی می‌کند دیگر این کار را نمی‌کند.

بالا رفتن حساسیت نسبت به قوانین و توسعه یافتن خود قوانین مسئله مهمی است. شما در استفاده از ضبط قوانین خاصی را رعایت می‌کنید و با هرج و مرج به آن برخورد نمی‌کنید، تکنولوژی و رانندگی هم عین همین است.

پس «احکام» تولید تولی می‌کند و حساسیتها هم در «روان» هم در «قوانین» و هم در «علوم» بالا می‌رود، واحد پیدا می‌کند و نسبتهای آن هم شتاب بیشتر می‌یابد.

برادر صدوق: تا اینجا روشن است، اگر در مقیاسه با نظام توزیع هم تفاوت آن را بفرمائید روشنتر می‌شود که آیا در آنجا هم می‌گوییم نظام توزیع «اخلاق، احکام و علوم».

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین تولید تا علوم آمد یعنی می‌شود شما حساسیت داشته باشید که مثلاً بتوانید کمترین دما را به این ضبط صوت بدهید یا از او بگیریید حرکت آن را به صوت تبدیل کنید یا بر عکس و الی آخر که وارد بحثش نمی‌شویم.

اما «توزیع اختیارات»، در جواب اینکه توزیع اختیارات بر چه اساس صورت می‌پذیرد یک وقت می‌گویید ما فقط به حکومتی ها اختیارات می‌دهیم، یک وقت می‌گویید خیر، کمترین محبوبیتی که در روزنامه ها پیدا کنید کارائی سیاسی دارد، بعد می‌گویید می‌شود آن چیزهایی که معنی محبوبیت سیاسی در ساختار جدید می‌دهد کاملاً با جاهای دیگر فرق کند.

عین همان مطلبی که درباره تولید گفتیم در توزیع قدرت هم شما مشاهده می‌کنید که قدرت اقتصادی چگونه بدست چه افرادی بیافتد؟ الان قوانینی که درباره تشکیل و تشکل سرمایه (یعنی شرکت) گفته شد، همین قوانین را در توزیع قدرت سود آوری می‌توانید ملاحظه نمائید، شما در یک شهر آمدید می‌خواهید فقط پنج روز توقف نمائید آیا می‌توانید از امکانات مالی که دارید یک اختیارات جدید بدست آورید، و در تولید سهام شوید و می‌توانید هزینه کنید، چون در توزیع سرمایه و «قدرت» از طریق یک رابطه ای به نام خرید سهم به شما تخصیص داده شده است.

یک انضباط به قانونی دارید، که در احکام آن را بررسی می‌کنید، احکام وسیله می‌شود که قدرت مصرف به دست شما برسد، در ظرف پنج روز پانصد تومان به سرمایه شما اضافه شده است، شما هم در تولید سهام بودید و هم قدرت سرمایه گذاری با پانصد تومان اضافه به شما تخصیص یافته است.

یک وقت می‌گویید سرعت چرخش و قدرت قوانین افزایش یافته است، یک وقت می‌گویید شما به وسیله قوانین در تولید سهام می‌شوید و یک وقت می‌گویید شما به وسیله قوانین در درآمد سهام می‌شوید، وقتی سخن از تولید گفته می‌شود یعنی سرمایه شما پشتوانه تولید یک کارخانه شد و شما در یک تولید سهام شدید و یک وقت توجه می‌کنید که قوانینی باعث شد که شما بتوانید برای پنج روز هم که شده است چنین کاری را انجام دهید اگر جوری بود که می‌خواستید چند روز تحقیق کنید که این فرد معتمد باشد هیچ گاه این کار انجام نمی‌گرفت این علامت توسعه قوانین است. یک وقت شما می‌گویید در آمد پیدا کردید و برای شما توزیع ثروت انجام گرفت یعنی قدرت حاصل شده از پول شما به علاوه پول دیگران، بین شما و دیگران تقسیم شد.

شما در توزیع، گاهی از توزیع اقتصادی صحبت می‌کنید گاهی می‌گویید توزیع میل، میلاً در این سفر دو خوراک آمریکائی جدید توانستید میل کنید که اشتهای جدید برای شما پیدا شده است در دعوی با طبیعت تمایلات شما توسعه یافت، یعنی احساس نیاز به شرب یا شکلات جدید و خلاصه نیاز جدید پیدا شد، مثلاً قبلاً توت فرهنگی نخورده بودید حال که خوردید متوجه می‌شوید که ترشی آن غیر از انار است که قبلاً

خورده بودید، و برای شما یک میل جدید ایجاد می‌کند و با تکرار آن و وارد شدن در الگوی مصرفی شما یک اخلاق جدید برای شما ایجاد می‌کند.

حالا سراغ این می‌آییم که گاهی توزیع، توزیع یک میل جدید و اخلاق جدید است، آن هم در سه بخش سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، است. و گاهی توزیع احکام است، یک دسته از احکام مورد ابتلای شما نبود (حالا هست)

برادر صدوق: بنده قسمت اول را توزیع اخلاق حساب کردم نه توزیع احکام، یعنی این فردی که در هتل برایش چنین امکانی را برای مطالعه فراهم می‌کنند، برایش یک نیاز جدید و یک خلق جدید ایجاد می‌شود و این تولید تولی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر فردی هیچ‌گاه به چنین جایی نرود چنین قدرتی برای او پیدا نمی‌شود (البته در فرضی که مسئله سرمایه و سود را جهانی نمائید) فرض کنید که فردی که به آن کشور خارجی رفته است نماینده کارخانه بیک است، اما برای کارمند کارخانه بیک در توزیع قدرت چنین سهمی منظور نمی‌شود، حتی سهم درمکه و مشهد رفتن هم برای او منظور نمی‌شود، اما برای چند رده بالاتر از او سهم مسافرت به مشهد، مکه و اروپا هم وجود دارد. این فرد (اگر مادی حساب کنیم) اگر مشهد هم رفت هلوی آنجا را می‌خورد، اما آن فرد دیگر چیزهای بیشتری در اختیارش قرار می‌گیرد.

بنابراین اخلاق تولید شده در سطوح مختلف به یک نحو توزیع نمی‌شود، لذا توزیع اخلاق هم مثل توزیع مال و ثروت خواهد بود چه اخلاق مادی و چه اخلاق الهی پس توزیع در بخش اخلاق هم وجود دارد.

برادر صدوق: سؤال این که چگونه می‌شود توزیع، با اخلاق جمع شود و چه معنایی دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنایش این است که حساسیتی به این منصب می‌رسد.

برادر صدوق: یک وقت است که تولید تولی را در سه بخش «اخلاق، احکام، علوم» درک می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا تولید تولی در همه سطوح به یک صورت است؟ اینکه حجم کل تولیدات در کشور چه اندازه است یک مطلب است، نحوه توزیع آن مطلب دیگری است، که این نحوه توزیع جهت آن و نحوه اخلاق آن را معین می‌کند. پس توزیع هم معنی توزیع قدرت سیاسی را می‌دهد و هم آن را در نظام و جامعه می‌آورد هم در اخلاق می‌آورد و هم در احکام و هم در علوم، مثلاً در توزیع علوم، بعضی علوم است که علوم است که بهره مستقیم آن اصلاً به ما نمی‌رسد، یک وسائل رفاهی یا یک وسائل کارائی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی وجود دارد که مبتلاً به ما نیست، گر کسی هم آن را کادو آورد، نهایتاً باید آن را بفروشیم. مثلاً اگر مباحث ما به سطح فعلی نرسیده باشد و در حد پنج سال پیش بود کامپیوتر برای افراد این مجموعه وسیله بازی می‌شود، چون از کارائی آن استفاده نمی‌شد یک وقت هم مثل زمان حاضر در همه ادارات و مؤسسات رسم شده است که هر کدام یک کامپیوتر بخرد، و انسان تعجب می‌کند که این کامپیوتر را برای چه می‌خرد؟ (س: چون هم جا دارند) بقالی‌ها با سرعت زیاد چورتکه محاسبات خود را انجام می‌دادند اما حالا همه ماشین حساب ژاپنی دارند، و چورتکه در مغازه‌ها دیده نمی‌شود در حالی که ماشین حساب جای چورتکه قرار دادن غیر اقتصادی است، چون چورتکه نه برق مصرف می‌کرد، نه خراب می‌شد و نه در جزو مجموعه واردات کشور بود و کار بقال را هم راه می‌انداخت.

برادر صدوق: چگونه نظام تولید در «اخلاق، احکام، علوم» خوب می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینها باید به صورت قید اضافه پشت سر هم قرار گیرد، یعنی مثلاً سه نوع تولید داشته باشیم.

تولید اخلاق - تولید احکام - تولید علوم

برادر صدوق: یعنی اخلاق بعد از تولید تولی است، یعنی تولید تولی بدون تغییر اخلاق و تمایلات ممکن نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌شود «تولید تولی در تمایلها»، یعنی شما به وسیله «درگیری»

حساسیت جدیدی را در میلها تولید می‌کنید، اعم از اینکه این درگیری با ماده باشد یا با انسان باشد.

هدف از درگیری توسعه تولی (یا توسعه نیابت و ولایت) حول محور ملکوتی یا حیوانی است. گاهی درگیری با امور مادی موضوع پرستش می‌شود و گاهی موضوع پرستش تولی به خدای متعال و ائمه طاهرین می‌شوند و به خاطر آن احیاناً با طبیعت هم درگیر می‌شوید ولی درگیری شما حول ماده نیست.

برادر صدوق: قسمت اول که معنی ضرب شدن نظام تولید در اخلاق بود تمام شد یعنی توسعه تولی از طریق نظام ارزشی انجام می‌پذیرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی در حقیقت یک سؤال این است که آیا تولید چند بخش دارد؟ و سؤال دیگر این است که آیا تولید در هر بعد چگونه انجام می‌پذیرد؟

برادر صدوق: ما یک نسبتی داریم که «تولید، توزیع، تخصیص» بعد آن است، بعد پایین می‌آید و به «اخلاق، احکام، علوم» تبدیل می‌شود، موضوع تقسیم «تولید» است یا اینکه یک بعد در بعد دیگر ضرب شده است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر جامعه به صورت یک واحد فرض شود (که نهایتاً) بایست یک واحد فرض کنید) اینها ابعاد و اوصاف جامعه خواهند شد و نظام اوصاف جامعه را تحویل می‌دهند یعنی در کل جامعه می‌توانید بگویید «ظرفیت، جهت، عاملیت» و همه اینها جزو ابعاد درونی جامعه خواهد بود، هر چند مرحله که پایین رویم معنی بعد دارد. ولی اگر خواستید تخصیص دهید و متوجه شوید که باید کجا را کم و زیاد نمائید، باید معنی مجموعه‌ها و زیر بخشها مشخص باشد...





بسمه تعالی

موضوع جلسه: طرح احتمالات جدید پیرامون جدول کیفی

تاریخ: ۷۱/۴/۲۴

۱۸۴۹

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم... بحث درباره این است که آیا از نظام توزیع، تولید، تخصیص بحثمان را آغاز کنیم یا اینکه بگوییم «السلام، التقاط، الحاد» یا اینکه نه بالاتر بیائیم بگوییم توسعه وحدت و انسجام عمومی و توسعه کثرت، یعنی عناوینی، که مخصوص ولایت می باشد به عبارت دیگر بگوییم «ولایت، تولی، تصرف» اینها اولین تقسیمات جامعه است، وقتی نظام فاعلیت اصل باشد تولی وصف فاعلیت می شود، که آیا ملکوتی فاعلیت کرده است یا حیوانی؟

یعنی به عبارتی دیگر می خواهیم بگوییم ولایت و تولی و تصرف که بنا شده، در کلیه امور و تعاریف اصل باشد، خواه آن امور ریاضی یا کیفیت باشد، نمی شود گفت جامعه را اصل بگیریم و برایش یک اوصاف ذاتی اولی قائل بشویم و کیفیتی از آن وصف فاعلیت باشد بنابر اصالت ولایت یا کیفیتی از آن وصف تولی باشد، و یا کیفیتی از آن وصف تصرف باشد. این چنین چیزی نمی شود اولین تقسیمی که به موضوع می خورد باید ولایت باشد، جامعه خود هم به عنوان وصفی از ولایت تکوینی محسوب می شود ولی همین که شما یک موضوعی را بخواهد بررسی کنید فرض کنید شما آمدید سراغ میکروفون، اولین چیزی که می گوئید، می گوئید چه ولایتی، چه نفوذ اراده ای و چه تولی و چه تصرفی علت پیدایش این میکروفون است، نمی آئیم آن را در رده سوم بکار ببریم، قرار است که ما اگر بخواهیم بگوییم نظام تولید، توزیع، تخصیص بعدش هم اخلاق، احکام، علم، بعدش هم کارائی اصلی، فرعی و تبعی، در رده دوم نوبت به این می رسد که بگوییم

اسلامی باشد یا التقاطی باشد یا الحادی، و بعدش بگوییم، ولایت توسعه پیدا می‌کند یا تولی و یا تصرف توسعه پیدا کند. بنابراین جایگاه اوصاف را باید تغییر بدهیم.

برادر صدوق: به نظر می‌آید که این اوصاف، همین طور که می‌فرمایید وصف می‌باشد این تقسیم بندی را که شما می‌فرمایید، شالوده حقیقی وجودی موضوع می‌باشد. که موضوع مورد مطالعه چه جامعه باشد چه فرد باشد یا هر چیز دیگر باشد، دسته بندی اصلی و حقیقی و جوهره‌ای آن ولایت، تولی و تصرف می‌باشد، آن وقت آن ۲۷ وجه، ۲۷ وجه ولایت هست...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: باز من به نظرم می‌آید که همین طور تقسیم ها در همیدگر مانند عددها ضرب می‌شوند، اول می‌گوییم ولایت، تولی، تصرف، بعد می‌گوییم جهت سیاست، فرهنگ، اقتصاد می‌شود بعد از این سه رده که رد شد آن وقت شروع می‌کنیم ۲۷ وجه، که خود این تقسیمات در همدیگر ضرب می‌شوند و «۲۷ تا» به ما تحویل می‌دهند ۲۷ تای دوم ما می‌شود نظام تولیدی، نظام توزیعی، نظام تخصیص تا برسد به آخرش، اینگونه به ذهن نزدیکتر می‌باشد.

به عبارت دیگر اوصافی مثل سیاسی، که تمایلات جامعه باشد و فرهنگی که تمثلات یا پذیرشها یا ادبیات آن جامعه باشد و اوصافی مانند اقتصاد که تصرفات جامعه باشد اینها بالاترین رده عاملیت جامعه می‌باشد یعنی ولایت می‌کند تمایلات را، ولایت می‌کند ادبیات و تصرفات را، تولی می‌جوید در نفس تولی، تولی می‌جوید در ادبیات و تولی می‌جوید در تصرفات و همچنین تصرف می‌کند در تمایلات، متقوم به ولایت، و تصرف می‌کند در ادبیات، و تصرف می‌کند در موضوع تصرف جامعه یعنی در محصولات جامعه و در تشکیلات آن تصرف می‌کنند، حال اگر این سه دسته را بنویسیم یعنی بگوییم سطح اول در مقیاس جامعه اگر بخواهیم عمل بکنیم، که جامع در اینجا یک نظام ولایتی مفروض ما هست که خود او را باید در جای خودش مفصلتر بحث بکنیم، فعلاً الان وارد در جزئیات آن نمی‌شویم، در هر موقعیتی، و در هر مقیاسی که بخواهیم جامعه را ملاحظه بکنیم چه مقیاس جهانی باشد چه مقیاس یک منطقه کوچک باشد، در هر حدی که فرض کنیم، جامعه اولاً به سه سطح باید تقسیم شود، سطح اول به نظر می‌رسد ولایت، تولی، تصرف، این

سه ضرب می‌شود در اسلامی، التقاطی، الحادی، که جهت را معین می‌کند، باز یک سطح پایین تر می‌آید سیاست (برادر صدوق: منظور از سیاست تمایلات عمومی است) ج: به تمایلات عمومی، ادبیات عمومی، و تصرفات و رفتارها، این را سطح اول تقسیمات فرض کنید سطح دوم عبارتند از: نظام تولید، نظام توزیع، نظام تخصیص و اخلاق، احکام، علوم

سطح سوم می‌گوییم کارائی اصلی، کارائی فرعی، تبعی، حالا باید در مورد سطح دوم توضیح دهم، جامعه دارای رشد و توسعه می‌باشد. (برادر صدوق: در تاریخ ج: بله در تاریخ) زمانی که جامعه را به عنوان یک واحد نگاه می‌کنیم و می‌گوییم این مجموعه دارد توسعه پیدا می‌کند آیا این چیزهایش توسعه پیدا می‌کند یا نه، یعنی آیا می‌توانیم بگوییم وحدت جامعه توسعه پیدا می‌کند یا می‌توانیم بگوییم هماهنگی عمومی جامعه توسعه پیدا می‌کند یا می‌توانیم بگوییم کثرتش توسعه پیدا می‌کند، یعنی یک جامعه ضعیف با جامعه توسعه یافته در تاریخ چه فرقی دارد؟ می‌گویید جامعه توسعه یافته دارای یک شدت بیشتری است یعنی دارای ظرفیت والاتری است، یعنی قریب به محور تکوینی بیشتر است. چه وقتی جامعه قریب به محور تکوینی بیشتر می‌شود؟ به ولایت محور تکوینی، به حور تاریخی. یعنی آیا می‌تواند کثرتش توسعه نیافت باشد و قریب بیشتر شده باشد؟ بنابر بحث فلسفی ما نه. یعنی جامعه ای توسعه یافته که دارای کثرت بیشتری هم باشد، پس می‌توانیم بگوییم گسترش کثرت، این گسترش کثرت اگر انسجام و هماهنگی عمومی نداشته باشد آیا می‌تواند وحدت داشته باشد و تحت ولایت رهبری باشد یا یک جمعیت متشتتی هستند؟ طبیعتاً می‌گویید باید هماهنگی اش افزایش یافته باشد. (برادر صدوق: یعنی شدت این کثرت به محور زیادتر شده باشد) یعنی باید اول تعداد اوصاف بیشتر باشد دوم باید این تعداد هماهنگ هم باشند، انسجام و هماهنگی شان اضافه شده باشد. سوم اینکه آیا می‌شود این تولیها شده باشد و یگوید که وحدتش (رهبری اش) توسعه نیافته باشد؟ نه پس باید رهبریش هم توسعه یافته باشد، توسعه رهبری، هماهنگی پیروی، گسترش علوم، (برادر صدوق: اگر ولایت، تولی و تصرف را اینگونه معنا بکنیم...) معنای جامعش این می‌شود که رهبری توسعه یافته باشد و تولی هم توسعه بیابد، تعداد هم کثرت داشته باشد. تا بگوییم جامعه بزرگ شد (س: پس

تصرف می‌شود کثرت؟ ج: بله)، بنابراین در اینجا ولایت می‌شود توسعه رهبری، ... خوب این سطح باید باشد و الا جامعه را نمی‌توانیم در تاریخ معنا بکنیم. پشت سر این سطح جهت این، تعریف می‌شود که آیا جهت رهبری اسلامی است یا التقاطی یا الحادی که حیوانی بودن و ملکوتی بودن را می‌رساند، پشت سر این، نشان می‌دهد که متصرف فیه اش، که نتیجه اش بالا رفتن ظرفیت خودش می‌باشد یا مادر هر تصرفی می‌گوییم برابری چیزی خلق می‌شود دوباره ظرفیت پرستش توسعه پیدا می‌کند. یعنی همیشه سیکلی را که می‌چینم و می‌گوییم فاعلیت جهت، تصرف، همیشه نتیجه تصرف افزایش فاعلیت است برای بار دوم یعنی همین که تصرف کرد و تابعی را بخود ملحق کرده ظرفیت دوم فاعلیت ایجاد می‌شود در حقیقت انگار این سیر از اینجا که آمد به جهت و از جهت به تصرف یا عاملیت، حاصل عاملیت این شده که برگردد ظرفیت دوم قوی تر بشود.

برادر صدوق: در این قسمت اول که فرمودید توسعه رهبری، هماهنگی عمومی، گسترش کثرت، این با هماهنگی عمومی و تمایلات عمومی چه نسبتی دارد چون هماهنگی به تولی معنا می‌شود و اگر اینها حول یک محور باشند می‌شود هماهنگی. خوب به نظر من این هماهنگی عمومی با تمایلات عمومی یک معنا می‌دهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال می‌خواهیم ببینیم تولی عمومی با تمایلات عمومی چه فرقی می‌تواند داشته باشد. اگر گفتیم یک نظام داریم نظام ولایت، انسان هم تولی دارد هم ولایت، این آیا عین همان تمایل است یا اینکه تمایل مفهومی است که با تولی فرق دارد. در تولی وقتی که از مولا تبعیت می‌کنید می‌گویید دارم تبعیت می‌کنم حالا اگر تولی شما در موضوع ولایت شد، یک وقتی اصولاً منهای تولی و ولایت می‌بینید که میل عمومی شدید هست یا ضعیف، مثلاً حساسیت که در بحث اخلاقی گفتیم حساسیت می‌تواند افزایش پذیر باشد، وقتی افزایش پیدا می‌کند با تصرف جامعه افزایش پیدا میکند یا نه. یعنی میل اول با میل دوم چه فرقی دارد یعنی این سومی همیشه، یا عاملیت همیشه موضوع تصرفش همان

اولی می‌باشد یعنی وقتی که شما تصرف می‌کنید فاعلیت اولی قوی می‌شود. در نظام تقووم وقتی تصرف می‌کنید نتیجه اش چه می‌شود؟ یعنی این ولایت، تولی، تصرف باید در حوزه توسعه یافته تری ملاحظه شود. برادر صدوق: یعنی وقتی که فرض کنیم تمایلات عمومی یک امری هست که، جدای از آن تولی، اگر در آن تصرف بشود حاصلش می‌شود توسعه تولی، ادبیات را وقتی عوض می‌کنیم یا در رفتار عمومی که تصرف می‌کنیم حاصلش توسعه یافتن رهبری است و گسترش بیشتری حاصل می‌شود و انجسام بیشتری حاصل می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به عبارت دیگر امام خمینی(ره) می‌آید با کفار جنگ راه می‌اندازد. شما به او تولی پیدا می‌کنید، تصرفاتی می‌کنید، یک گسترشی پیدا می‌شود خوب این در یک سطح است در یک سطح دیگر از بر رسیمان در همین مطلب دارای یک وصفی است یعنی او ضرب می‌شود در وصف، اگر می‌گوییم ولایت تولی، تصرف به معنای ۴، ۲، ۱، ضرب می‌شود در اسلامی، التقاطی، الحادی، یعنی اگر شما بهای تصرفتان را ۱ بگیرید بهای برای هماهنگی و تولی را ۲ بدهید، بهاء برای مسئله سرپرستی رهبری ۴ می‌باشد. پس علاوه بر اهمیت تولی و تصرف محور اصلی ولایت می‌باشد. حالا پس سه وصف در جامعه هست ولایت اسلامی، ولایت التقاطی و ولایت الحادی، بعد دوباره می‌گویید ولایت اسلامی در تمایلات عمومی سرپرستی می‌کند تمایلات را، حاصلش این می‌شود که نظام ارزشی ادبیات جامعه تغییر نکند، مگر نمی‌شود موضوع ولایت تمایلات قرار بگیرید، سرپرستی بکند تمایلات اسلامی را و سرپرستی بکند ادبیات اسلامی و تصرفات اسلامی را. به عبارت دیگر تولی اسلامی می‌کند در ادبیات و در تصرفات، میل و حساسیت فرد می‌رود دنبال حساسیت امام خمینی(ره) یک وقتی تولی موضوعش میل است به طوری «ولی» میل می‌کند این هم میل می‌کند و «جعل هواه هوا علیاً» تولی در میل می‌کند، گاهی تولی در لغت می‌کند، یک فرد می‌آید تولی در لغات می‌کند و همان لغات امام خمینی را بکار می‌برد، دیگر لغت کارگر را نمی‌آورد دیگر لغت تضاد طبقاتی را نمی‌آورد بلکه کلمات امام خمین(ره) را می‌آورد. و یا تولی می‌ند در رفتار، امام مرگ بر آمریکا می‌گوید این شخص هم «مرگ بر آمریکا» می‌گوید بنابراین تصرف فیه در سرپرستی مولا میل قرار

می‌گیرد موضوع تولی هم می‌تواند میل قرار بگیرد. حالا به نظر می‌آید که بعد از ضرب ۲۷ جمله تمایلات عمومی، ادبیات عمومی، تصرفات عمومی، داریم که می‌شود گفت عموم تمایلات و عموم تمثلات یا پذیرفته شده‌ها.

(برادر صدوق: چه فرقی می‌کند؟)

اگر گفتید تمایلات عمومی، موضوع می‌شود تمایلات که قید به «عموم» می‌خورد. اطلاق کلمه تمایلات کم می‌شود به وسیله عموم، پس تمایلات خصوصی حذف می‌شود. بلکه تمایلات صنفی، فردی و خانوادگی حذف می‌شود، مثلاً خیابان جاده ایی است عمومی، ولی راهروی خانه شما حتماً جاده است اطاقهای شما را بهم وصل می‌کند، و شما از آن عبور می‌کنید ولی اسمش را اصلاً جاده نمی‌گذارید. من می‌گویم مگر معبر به معنای عامش شامل راهروی از حیاط به اطاق خانه، نمی‌شود که شما از آن عبور می‌کنید؟ ولی می‌گویید نه عبور فقط به راههای عمومی اطلاق می‌شود این جاهای خصوصی را به آن راهرو می‌گویید.

برادر صدوق: اشکال دیگر می‌آورد این تعبیر که بعضی از میله‌ها هست که متصرف فیه ولایت تکوینی است، موضوعاً قابل تصرف اجتماع نیست. میله‌های تکوینی موضوع بحث ما نیست اصلاحش، مثلاً میل به خداپرستی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تهذیب در جامعه در جامعه مگر نیست؟

برادر صدوق: چرا، از طریق تمایلات اجتماعی تهذیب واقع می‌شود ولی موضوع ما اجتماع است، فرض کنید من در محیط سازمانی که می‌آیم یک نحوه دارم تهذیب می‌شود وقتی هم که دارم نماز می‌خوانم نحوه دیگر دارم تهذیب می‌شوم، خوب آنجا رفتار من سازمانی نیست و حکومتی نیست ولی وقتی در سازمان می‌آیم آن کار بر روی تهذیب اثر دارد ولی اطلاق سازمانی و حکومتی به آن می‌شود. روی همدیگر هم اثر دارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تمایلات اجتماعی اطلاق دارد و می‌پوشاند و لکن وقتی عموم را از آن حذف می‌کنیم و اجتماع را جای آن به عنوان قید می‌آوریم (برادر صدوق: یا بگوییم تمایلات جامعه) یعنی رشد فرد در جامعه مورد توجه هست خوب تمایلات اجتماعی بهتر است یا تمایلات عمومی؟

برادر صدوق: تمایلات عمومی در ارتکازات بالاتر از اجتماع چیز نمی‌فهمند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تمایلات اجتماعی، پذیرفته شده‌ها، تمثلات در ادبیات ما ادراک به معنای ابزار تصرف است نه به معنای درک کردن از چیزی، (برادر صدوق، پذیرفته شده‌ها به جای ادراکات خوب است) خوب سومی هم عملیات و عملکردهایی عمومی و رفتار اجتماعی، پس دیگر رفتار فردی را نمی‌پوشاند.

حالا کل این تقسیمات روی هم رفته چه می‌فهماند، هنوز ما کلمه نظام را اینجا به کار نبردیم یعنی هنوز هویت ساختاری نداریم ولایت، تولی، التقاط، ادبیات ... در اینجا ساختاری نیست و یک نظام تحویل نمی‌دهد. به خلاف قسمت دوم که نظام مند می‌باشد یعنی نظام تولید، نظام توزیع و نظام تخصیص، نظام الخاق، نظام احکام، نظام علوم می‌آید. حالا ببینیم آیا نظام کارائی می‌شود گفت.

برادر صدوق: نه آن عمومی است، شما چون اصلی و تبعی فرعی اتان اسلام و التقاط و الحاد می‌باشد که آنجا آورده شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا جابه جا کردن اصلی، فرعی، تبعی با تمایلات، تصرفات، ادبیات، تا بشود نظام تمایلات عمومی، نظام فرهنگ عمومی، نظام رفتار عمومی حالا اینها اینجا بیاید آن وقت کارائی اصلی، فرعی، تبعی برود بالا، خوب این به نظر شما چگونه است؟

برادر صدوق: نه آن اصلاً غیر از این معنای اسلامی، التقاطی الحادی چیز دیگری نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌خواهیم ببینیم پتانسیل اولیه جامعه چیست؟ (برادر صدوق: یا اسلامی یا التقاطی و یا الحادی) خوب گاهی می‌گوییم اصل پتانسیل قابل جمع بندی و تقسیم به اصلی و فرعی و تبعی نیست و گاهی می‌گوییم اصلی اش صرف کجا می‌شود اول ببینیم اصلی، فرعی کردنی هست یا

نه اگر اصلی فرعی کردنی هست می‌گوییم پس قدرت را دسته بندی کنیم مثلاً پولهایی که خرج می‌شود بیشترین پول کجاها هست معنای بیشترین یک حرف است موضوع بیشترین یک چیز دیگر است، می‌گویید موضوع بیشترین را عوض کنیم یعنی ۶۰٪ بودجه را بکنیم «۴، ۲، ۱» و ۴ را باید صرف اسلام کرد حالا اگر بگوییم که کارائی اصلی، فرعی، تبعی بیاید بالا بین سیاست، فرهنگ، اقتصاد کارائی اصلی اسلام کجاست کارائی فرعی کجاست، مثلاً کارائی اصلی ولایت اسلامی یک وقتی جنگ است یک وقت فرهنگ و یک وقت اقتصادی است گاهی جنگ هست مانند جنگ الان لبنان و فلسطین که آن را حمایت می‌کنیم اما نه به عنوان کارائی اصلی، بالاخره عناوین اصلی، فرعی، تبعی که حتماً برابر فاعلیت محوری برای جامعه و فاعلیت تصرفی برای جامعه و فاعلیت تبعی برای جامعه است.

برادر صدوق: یک وقت با ترکیب کارائی مورد نظران است و یک وقت خود اصلی، فرعی و تبعی یک تقسیم بندی مستقلی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: موضوع صحبت را اگر بخواهیم خیلی کلی قرار بدهیم آن وقت مجبور هستیم در این سه تایش معنای اصلی و فرعی تبعی بکار ببریم. یعنی بگوییم کارائی اصلی انسان، کارائی فرعی انسان و کارائی تبعی انسان، مثلاً کارائی اصلی انسان را ما قرار دادیم در جنگ سیاسی و مثلاً کارائی فرعی اش را قرار دادیم در کار فرهنگی، و کارائی تبعی اش را در اقتصاد قرار دادیم. کارائی اصلی اش را گذاشته ایم مثلاً در جنگ با کفار پس بنابراین کارخانه هایتان باید تولیدش عوض شود و اسلحه جنگی بسازد و آزمایشگاهها باید بروند دنبال اسلحه و صدا و سیما که وسیله ارتباطات هستند مثلاً بروند دنبال فیلمهای جنگی،

برادر صدوق: خوب این اصلی، فرعی و تبعی اگر بخواهد بالا بیاید باید ضربدر آن دو تا دسته بندی دیگر بشود، که اسلامی، التقاطی، الحادی باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله همینطور هست ما باید بگوییم ولایت اسلامی در کارائی اصلی، سرپرستی اسلامی کارائیهای اصلی، سرپرستی اسلامی کارائیهای فرعی سرپرستی اسلامی کارائیهای تبعی.



آن وقت آیا جای اینها فرض اگر اینها را برداشتیم سنخیت اینها با این جدول اول که تمایلات عمومی، فرهنگ عمومی تصرفات عمومی هست.

کدامش به ظرفیت در بزرگترین سطح بیشتر می خورد؟ به نظر من می آید که نظام تولید اخلاق کارائی اصلی بیشتر نزدیک است یعنی تولید اخلاق که می شود می گوئیم کارائی اصلی اش چیست؟ کارائی مثلاً اخلاق شهادت فتح المبین است خوب کارائی فرعی اش انقلاب کردن مثلاً هست، تبعی اش جهاد سازندگی است. این روش اولی است تا اینکه این را ببریم در سطح بالا.

برادر صدوق: در مورد این دسته بندی سوم تمایلات عمومی و رفتار و ادبیات بیشتر معنی موضوعی به ذهن من می آید تا وصفی، یعنی کمتر وصفند در صورتی که آن ۹ تا تقسیم بندی پایین که کاملاً مشخص است نظام تخصیص و تولید و توزیع اخلاق، آنها به نظر می آیند و اوصافند و در این قسمت اول که دو تا دسته بندی داشت، ولایت، تولی تصرف و دسته بندی تمایلات عمومی، ادبیات و رفتار اینها شکل موضوعی دارند، کمتر وصف بکار می روند وقتی که می گوئیم که موضوع تصرف تولی میل است یعنی شیء ای است نه وصفی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی هر وصفی که توی عاملیت قرار گرفت به عنوان تصرف است نه به عنوان ظرفیت (برادر صدوق: یعنی شکل موضوعی دارد) باید شکل موضوعی پیدا کند، عاملیت است یعنی عمل می کند و متصرف فیه دارد (برادر صدوق: موضوع معین میشود) بله نهایت اینجا موضوعات خیلی کلی نسبت به جامعه باید معین بشود، جدول سوم باید موضوعش خاص ریز معین بشود (برادر صدوق: یعنی عاملیتها همراه با وصف موضوع را هم معین می کند؟) موضوع نه، موضوع در سطح همان جدول یعنی در همان مقیاس، اگر قید در موضوع باشد اگر وصف هست وصفهای عمومی ای در این سطح موضوع تصرفند که می توانند ظرفیت قرار بگیرند در آن سطح، وصفهایی هستند که آن وصفها نسبت به اینجا حاکمند، هر چند خودشان در اینجا محکوم هستند.

برادر صدوق: من به نظرم می‌آید این خوب است که در قسمت دوم به جای کارائی اصلی تبعی و فرعی بگذاریم، کارایی انسان، کارایی رابطه، کارای امکان، یعنی موضوع آن کارائی اصلی تبعی فرعی را معین کنیم و صفش هم وصف کارائی باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، اگر آنجا بگوییم کارائی اصلی جامعه که موضوع کثرت جامعه است این یک حرفی است اگر بخواهد بیاید بشود انسان، و بگوییم کارائی اصلی انسان، خوب آیا برای انسان کارائی فرعی فرض داریم یا نه؟

برادر صدوق: یعنی انسان در جامعه کارائی فرعی ندارد هر جا انسان هست باید کارائی اصلی داشته باشد. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اگر انسان را در درون خودش ملاحظه کنیم بیشترین نیروی انسانی را کجا می‌گذارد نفرت را کجا می‌گذارد آیا در جامعه این مطلب قابل طرح هست یا نه؟ (برادر صدوق: این از تقسیمات پایین است) پس اصلاً بگوییم کارائی را حذف کنیم، اگر بگویید حذف بکنیم بد حرفی نیست که بگوییم کارائی انسان و کارائی محصولات اجتماعی و کارائی محصولات طبیعی. اگر این بخواهد کمی توصیف بیشتر شود شما به وسیله چه رابطه ای این را می‌خواهید بگویید رابطه ای که بین انسانها با هم هست در احکام، علوم را می‌خواهید بگویید یا رابطه ای که با جامعه دارد. اگر رابطه با جامعه را می‌خواهید بگویید به معنای ادبیات است یا به معنای قانونهاست یا به وسیله اشیاء هست مثل انسان که یک شیء است انسان، محصولات اجتماعی و امکانات طبیعی، خوب حالا اگر این را جدول دوم فرض کنیم جدول سوم باید چه باشد؟ خوب اینجا می‌بینید که پله پله هر چه می‌رویم پایین تر دارد خاص تر می‌شود خوب ما وقتی می‌گوییم نظام تولید اخلاق انسان، نظام تولید اخلاق محصولات و نظام تولید اخلاق امکانات، اخلاق امکانات یعنی چه؟

برادر صدوق: فرض کنید آیا آن آثاری که خرما و عسل و اینها روی انسان می‌گذارد با هم خیلی فرق می‌کند. خود آب که طبیعی است اجتماعی نیست، آب یک خلق خاصی در انسان ایجاد می‌کند که این مواد شوینده ای که اینها بجایش گذاشته اند نمی‌گذارد یا بالعکس آن توی میوه جات در آن چیزهایی که آنها

تکیه دارند موز و آناناس که طبیعی است خوب چیزهای طبیعی را که دین سفارش کرده است به عنوان غذا، البته ظاهراً در بحث اجتماع نباید این بحث بیاید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله همینطور است، به نظر می‌آید انسان، محصولات اجتماعی، امکانات از امور جدول سوم هستند به نظر نمی‌آید هنوز وقت جدول دوم باشد کارائی که می‌گویید معنای نسبت تأثیری دارد، نسبت تأثیر حتی اگر بالای تولید هم بیاید، یعنی نسبت تأثیر اصلی نظام تولید اخلاق، حتی تا این مرحله هست که اگر بگوییم کارائی معنای ظرفیتی می‌دهد زیاد تند نرفته ایم، چون کارائی اصلاً در عرف معنای ظرفیتی از آن در می‌آید. مثلاً می‌گویند این ماشین کارائی اش چقدر است و مثلاً می‌گویند ۱۰۰ اسب یا ۱۰ اسب این معنایش کارائی را بیان می‌کنند. مثلاً من باب فرض یک دستگاه تولید برق دارد ۱۰۰ هزار مگاوات برق تولید می‌کند می‌گویید کارائی اصلی این دستگاه برای کارخانه های بزرگ است و می‌گویید کارائی فرعی اش برای مثلاً روشناییهاست، می‌گویم کارائی تبعی اش تزئینات می‌باشد، تابلوهای نئون و وسایل زینتی و امثال آن بالعکس هم می‌شود، در ایران الان بالعکس است برق کارائی اصلی اش در تزئینات است و تابلوهای نئون در خیابانها و فلکه ها همه تزئینی هستند شما در فلکه سالاریه اگر شب تشریف بیاورید می‌بینید برق را برای تئین بکار برده اند نه برای روشنایی، به اصطلاح چراغانی چراغانی غیر استفاده به میزان لزوم است معنایش اصراف در تنظیم نور هست که این هم خودش یک نحوه تجمل است خوب حالا می‌گویید در ایران در خانه ها برق، به عنوان کاری مصرف شناخته شده یا به عنوان ابزار تولید یا سؤال می‌کنیم بیشترین مصرف برق صرف خانه می‌شود یا کارخانه های تولید، می‌گویند در ایران برق یک کاری مصرف است و کاری به تولید ندارد که تولید یک بخش جزئی و تبعی آن هست.

برادر صدوق: بلکه کارائی از اوصاف شامل و عامی است که یا باید در طبقه اول بیاید یا در طبقه دوم

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن وقت در طبقه دوم، جای ظرفیت می‌آید در جای نظام؟ آیا کارائی اصلی، فرعی، تبعی بالای نظام تولید، توزیع، تخصیص قرار می‌گیرد؟ یعنی بگوییم کارائی اصلی تمایلات عمومی، بعد بیاید بشود اخلاق، احکام، و علوم در نظام تولید، یعنی کارائی اگر بخواهد بیایدب الا در همان

رده اول یا دوم است چون وصف هم هست و موضوع که نیست. کارائی اصلی موضوع به ما تحویل نمی‌دهد، قرار شد در رده سوم موضوع معین کنیم پس باید بیاید در رده اول یا رده دوم؟ در قسمت اول هم دیگر شامل تر از اینها نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین اگر بخواهد در رده اول باشد چطور می‌شود؟ می‌شود (کارائی اصلی، فرعی، تبعی) (اخلاق، احکام، تکنولوژی) (نظام تولید، توزیع، تخصیص) (برادر صدوق: دیگر باید معنایش هم عوض بشود) یعنی می‌گویید اخلاق بیاید پایین. (برادر صدوق: بله چون با آن معنایی که فرمودید نظام تولید تولید نیازها و حساسیتها شد و آن وقت آن هست که نظام ارزشی را تحویل می‌دهد).

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس بنابراین کارائی اصلی، فرعی و تبعی بیاید کجا؟ (ج: همان اولی) اتفاقاً خیلی هم خوب شد.

اول نظام تولید، توزیع، تخصیص و بعد اخلاق، احکام، علوم

برادر صدوق: به نظر می‌رسد این دو دسته بندی، نظام تولید - توزیع - تخصیص با اخلاص - احکام - علوم هر دو یک موضوعاتی را معین می‌کند یعنی هر دو باید در عاملیت قرار گیرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تولید اخلاق و توزیع اخلاق و تخصیص اخلاق می‌کنیم اخلاق آیا خودش به عنوان موضوع متصرف فیه قرار می‌گیرد یا نه؟

برادر صدوق: اخلاق خودش موضوع عاملیت است، نظام ارزشی که در جامعه است خودش موضوعی است که به عاملیت تناسب دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نظام ارزشی که در جامعه است به وسیله یک نظام تولیدی مرود تصرف قرار می‌گیرد شما می‌گویید هم نظام می‌تواند متصرف فیه بشود و هم همین نظام به معنای ساختار جهت خاصی را نشان می‌دهد خوب البته معنی ساختار نظام خیلی زیاد است لذا می‌تواند معنی جهتی هم داشته باشد خوب اخلاق، احکام، علوم هم معنای ساختاری دارد (برادر صدوق: لذا در جهت هم مطرح شده است) جهت به معنای ساختاری دارد (برادر صدوق: لذا در جهت هم مطرح شده است) جهت به معنای کل

اگر جهت معنای کل باشد اشکال ندارد عاملیت هم معنای ساختاری بدهد، همان طوری که جهت هم معنای ساختاری میدهد فقط یکی از آنها حاکم بر دیگری است.

برادر صدوق: معنایی که برای نظام تولید کردیم، بر اساس درگیری با نظام کفر بنا شد «تولید» توسعه حساسیتها باشد توسعه حساسیتها خودش بافتی را نشان میدهد آن بافت معنای اخلاق و معنای ارزش می‌دهد با معنایی که فرمودید اینگونه به نظر می‌آید که تولید تولید حساسیت است و به نظر می‌آید که موضوع می‌شود

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر اینها را جای اینکه بیاوریم تو ظرفیت در جدول اول قرار دهیم قبل از اسلامی، التقاطی، الحادی قرارش بدهیم به این معنی که اینها معنای نسبت تأثیر جامعه را می‌دهد، یعنی نسبت تأثیر ولایت و تولی و معنای ساختاری ندارد، معنی ظرفیتی دارد، ظرفیتی هم ظرفیتی اصلی آیا اسلامی یا التقاطی یا الحادی به عبارت دیگر جهت ظرفیت کلی را می‌تواند نشان بدهد. اگر ما بگوییم نسبت تأثیر برداری را نشان میدهد یعنی بردار اصلی جامعه کجا هست؟ بردار فرعی آن کجاست؟ حتی قبل از اسلامی، التقاطی، الحادی می‌شود رهبری کارائی اصلی جامعه، اسلامی هست یا التقاطی یا الحادی هست.

این سه تا در موضوع ولایت معنای ظرفیتی دارد ولایت، تولی، تصرفی مگر معنای ظرفیت اول فاعلیت جامعه نیست یعنی فاعلیت جامعه تشکیل می‌شود به فاعلیت ائمه، پس اگر ولایت، تولی، تصرف با هم معنی فاعلیت جامعه را بدهند جامعه را هم به عنوان واحد فرض کنیم، موضوع بوجود آمده‌هاز یک فاعلیت بسیار بزرگی است در یک نظام فاعلیت که اگر بخواهیم تقسیم کنیم و توی نظام برویم می‌گوییم رهبر، پیرو، تابع دارد این سه تا روی هم می‌شود فاعلیت جامعه. یک سه تای دیگر هم باید نشان داده شود «جهت» یک سه تای دیگر هم باید نشان داده شود «عاملیت».

برادر صدوق: این موضوع اولین مرتبه جامعه است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این موضوع است یا خود جامع (ج: جامع)

جامعه مثل یک انسان، یک انسان دارای فاعلیتی هست، انسان خودش دارای یک رتبه فاعلیت اخلاقی هست یا فاعلیت تمثلی هست و یک فاعلیت تصرفی هست که تناظرش تقسیم رهبری پیرو، تابع می‌باشد یک جهتی هم دارد که آن جهتش را مثلاً بگیریم کارائی اصلی، فرعی، تبعی و متصرف فیه آن جهت رهبری یعنی بیشترین بهائی که می‌دهد رهبر، به اسلامی، الحادی، التقاطی است یا جور دیگری است مثلاً یک رهبری اسلامی بیشترین بهاء را به مورد الحادی نمی‌توانید بگوئید وجود ندارد. یعنی یک محدودیتهای عینی در برابرش هست بخواهد یا نخواهد. عکس آن هم رهبر کافر هم نسبت به اسلام یک محدودیتهایی دارد چه بخواهد و چه نخواهد.

سومی را هم «اسلامی التقاطی الحادی» بگیریم تا نتیجه اش عاملیت باشد عمل می‌کند در توسعه اسلام اگر کارایی اصلیش اسلامی باشد اگر التقاطی و یا الحادی باشد عمل می‌کند در توسعه متناسب. ظرفیت فاعلیت آن باید بعداً با عاملیت آن مشخص شود که چه ظرفیت گسترده ای در چه جهتی در چه رابطه ای است، مثلاً در جامع آمریکا رهبر و پیروی و تابعی دارد و یک ظرفیتی الان دارند کارایی اصلیشان را روی چیز خاصی می‌گذارند نتیجه کارایی آنها مثلاً الحاد توسعه پیدا می‌کند می‌آید توی ظرفیت. می‌خواهیم ببینیم در ۲۷ تای ظرب ما اسلامی را بالا بگذاریم یا کارایی را، و کارایی معنای منتهی ای در آن بیشتر می‌شود، می‌می‌کنید اگر گفتیم معنای عاملیتی دارد بگوییم رهبری اسلامی کارایی اش چیست یا اینکه بگوییم رهبری اسلامی. کارایی اصلی اسلامی کارایی التقاطی، کارایی اصلی الحادی.

برادر صدوق: دو تا اشکال به نظر می‌رسد، یکی اینکه رهبر پیرو تابع که میدان عملکرد فاعلیتها هست بنا به بحث قبلی که داشتیم می‌آید در عاملیت موضوع معین می‌شود وصف نیست خودش تعیین موضوع شده است دوم می‌توانیم به این کیف معین کنیم که در این سطح رهبری در این سطح پیروی و در این سطح تابع ضربدر یک اوصافی بشود این کار به نظر می‌آید بهتر باشد. رهبر، پیرو تابع در سه سطح

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر بگوییم محور یا رهبر اینجا هم پیروی یا متصرف اینجا هم تابع

برادر صدوق: آن وقت هر کدام از اینکه دارای ۹ وصفند یعنی  $۳*۹=۲۷$  یعنی محور دارای ۹ وصف کارایی اصلی، فرعی، تبعی (اسلامی، التقاطی، الحادی) پیرو هم همین طور، تابع هم همینطور یعنی موضوعات را اینجوری تقسیم بکنیم تا پایین آنجا هم که بگوییم تمایلات ادبیات، رفتار هر کدام ضرب در ۹ وصف بشود. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی جای (فاعلیت، جهت، عاملیت) رهبر، پیرو، تابع باشد (ج: میدان سه مرتبه از اعمال فاعلیت می شود)

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولایت، تولی، تصرف را شما از این طرفی قرارش می دهید. اما خیر بایستی از هر دو طرف باشد. مثل عدد ۴ و ۲ و ۱ که ضرب در عین حال که هر دو طرف هست ۲۷ می شود عرض می کنیم باید بگوییم ظرفیت، جهت، عاملیت، اینکه بگوییم فاعلیت محوری، پیرو تابع ببینیم چه می شود، اینجا ولایت، تولی، تصرف این یک تعبیر، «ظرفیت، جهت، عاملیت» این هم یک تعبیر دیگر «محور، پیرو و تابع» هم یک تعبیر دیگر که هم می شود گفت فاعلیت محوری، فاعلیت تصرفی، فاعلیت تبعی، باید ببینیم که اینها با هم چه فرقهائی را دارند.

برادر صدوق: ولایت، تولی، تصرف جریان یک فاعلیت را نشان می دهد جریان یک نظام را نشان می دهد. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعلیت محوری تصرفی، تبعی چطور؟ ولایت فاعلیت محور است تولی فاعلیت تصرفی و تصرف فاعلیت تبعی، مگر اینکه بگوییم این توجه به فعل دارد که می شود فعل ولایت، فعل تولی، فعل تصرف اگر ولایت تولی تصرفی را بگذاریم شماره یک، فاعلیت محوری تصرفی تبعی را بگذاریم شماره دو چه فرقی اینها با هم دارند.

برادر صدوق: چیزی که به نظر حقیر می آید ولایت تولی تصرف، جریان اعمال یک فاعلیت هست که از ولایت شروع می شود و تولی نسبت بین ولایت و نیابت است اما فاعلیت محوری، فاعلیت تصرفی، فاعلیت تبعی سه مرتبه از فاعلیت هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعلیت تصرفی منزلتی است که همیشه یک گونه تولی به فاعلیت محوری دارد چه ملکوتی باشد چه حیوانی.

برادر صدوق: فاعلیت تبعی هم به فاعلیت محوری تولی دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نحوه تولی اش یعنی تصرف در درون خودش هست پس تبعی هست. برادر صدوق: فاعلیت محوری، تصرفی و تبعی طبقات نظام را نشان می‌دهد، یعنی سه دسته فاعلها را در نظام نشان می‌دهد، جریان اعمال یک فاعلیت نباید باشد، تا بگوییم فاعلیت تصرفی نسبت بین فاعلیتها محوری و تبعی هستند اینجوری نیست که بگوییم حتماً نفوذ فاعلیت محوری باید از طریق فاعلیتهای تصرفی باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چرا مگر مستقیم هم می‌تواند.

برادر صدوق: بله فرض کنیم شمشیر آقا دستش هست و هیچ فاعلیت تصرفی ای واسطه نیست، یا اسبش و انگشترش و تمامی فاعلهای تبعی که تحت تصرف ایشان هست اینگونه نیست که فاعلیتهای تصرفی واسطه باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: والی را بدون تولی هم می‌شود دید (برادر صدوق: نه) چطور می‌گویید آنجا می‌شود دید.

برادر صدوق: در اینجا یک جریان هست نمی‌شود بدون همدیگر ببینیم، بدون همدیگر قابل روئیت نیست، یعنی ولایت و تولی با هم هستند ولی آ، جا نه

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی آنجا می‌شود ولایت باشد و بدون تولی تصرف بکند.

برادر صدوق: حمل این مطلب آنجا درست است از جهت تناظر، ولی فاعلیت تصرفی را می‌شود دید و فاعلیتهای تبعی را می‌شود مستقل مطالعه کرد، مستقل نه به معنای اینکه جدای از نظام باشند ولی فاعلهای تبعی موضوع مطالعه می‌توانند باشند، البته اگر بخواهیم در درونش برویم ولایت تولی، تصرف، را در درونش ببینیم دیگر ولایت و تولی از هم بریده نیست ولی خود فاعلیت تبعی را می‌شود مورد مطالعه قرار داد.



فاعلیت تصرفی را می‌شود مورد مطالعه قرار داد، توجه باید داشته باشیم که در درونش ولایت، تولی  
تصرف از هم بریده نیست ولی خودشاه سه طبقه بندی مراتب نظام فاعلیت هستند یک جا می‌شود فاعلیت  
تصرفی با فاعلیت محوری را ارتباطش را دید اولی فاعلیت تبعی نباشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی چه موجب تصرف می‌شوند مگر تصرف بدون تبعیت ممکن  
است «خیر» می‌شود «ولایت»، «تولی»، «تبعیت».

برادر صدوق: در اینجا تصرف خودش نیابت است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تصرف نیابت است یا تولی نیابت است

برادر صدوق: تولی تبعیت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بعدش تصرف که می‌کند، تصرف را هم می‌خواهید بگویید برای  
همین منزلت هست که در اینجا نیابت هست تبعیت و نیابت اینها کلاً یک معنا را می‌دهد، می‌خواهم بگویم  
تصرف را هم می‌توانید بیاوریم اینا بگوییم همه اش از شئون تولی هست. تولی و ولایت از طرف مولا تصرف از  
طرف مولا نیابت از طرف مولا این رتبه آخرش باید تبعیت بکند یعنی باید فاعلیت تبعی داشته باشد که  
تصرف را بپذیرد.

برادر صدوق: می‌گوییم فاعل مادون (ج: بله) اگر بشود فاعل مادون دیگر از این دسته بندی بیرون می‌رود.  
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تقوم در وقتی هست که تصرف می‌کند (ج: بله) تولی و تبعیتش  
لزومی ندارد که تقوم داشته باشد، حالا می‌خواهیم ببینیم شما که می‌فرمایید این فرد می‌شود آن جمع، چه  
فرقی م‌یکند. یک ولی ای داریم «ولایت»، تولی به ولایت هم داریم «تبعیت» در فاعلیت یا «نیابت» (برادر  
صدوق: نیابت دیگر معنای عاملیت دارد) به تعیت که رسیدیم بایستی بگوییم تقوم و بعد بگوییم نیابت یا  
«تصرف»، در تصرف هم برای ولی بسط مکانی می‌آورد ولی در تبعیت و تولی برای این صعود و برای مولا  
توسعه مکانی هست.

بنابراین اگر بنویسیم «ولایت»، «تولی»، «تصرف یا نیابت»، هنوز موضوع سوم را طرح نکردیم.

برادر صدوق: یک موضوع را معین کردیم یعنی ولایت را هم متناسب با تولی مطرح کردیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی در حقیقت اینها به هم متقوماً معنا شده اند تا این نیابت نتیجه

اش شده است معنای ظرفیت جهت عاملیت در اینجا آیا هست یا نه؟

برادر صدوق: بر اساس «ظرفیت»، جهت «عاملیت»، معنا شده است «ظرفیت»، «جهت»، «عاملیت» به

معنای تقاضائی هست که بر اساس تعلق یا فاعل به فاعل بالاتر که تصرف کند در فاعلیت خود و برای توسعه

خود معنا شده است فقط چیزی که دارد دیگر «جهت، ظرفیت، عاملیت» معنای بعدی دارد نه سه مرحله از

اعمال فاعلیت باشد (حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سه بعدی از هر مرحله هست) ولی در قسمت اولی

که «ولایت، تولی، تصرف» معنا می‌شود سه مرتبه از اعمال فاعلیت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کدام یک سه مرتبه اعمال فاعلیت است.

برادر صدوق: «ولایت، تولی و تصرف» یعنی وقتی تعلق پیدا می‌کند به مولا این غیر از وقتی هست که

تصرف می‌کند در مادون.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: «ظرفیت، جهت و عاملیت» سه بعد از فاعلیت هستند.

اگر سه بعد از فاعلیت هستند بایستی مقدم بر این باشند یعنی فاعلیت در هر مرحله چه در مرحله ولایت

باید «ظرفیت، جهت و عاملیت» داشته باشد تولی را هم که نگاه کنیم باید «ظرفیت، جهت و عاملیت» داشته

باشد، نیابت را هم که نگاه کنیم همین طور، این می‌شود اصل در تفسیر این.

برادر صدوق: «ولایت، تولی و نیابت» معنی موضوعی دارد بایستی بیاید پایین رتبه اول نمی‌تواند قرار

بگیرد، یعنی در دو طبقه بالا بایستی ۶ تا وصف باشد یعنی ۶ بعد باشد که ضرب در طبقه سوم که می‌شود

بتواند ۹ بعد از سه موضوع را مشخص کند که نتیجه ۲۷ بشود. خود این هم قابل بحث هست، که آیا در

جدول عام شامل کلی دو دسته اوصاف باشند ۶ تا وصف باشد در طبقه بالا و در طبقه سوم موضوع باشد

همراه با یک وصف دیگر؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اصول هر وصفی در قسمت سوم موضوع است برای فعل وصف قبلی

یعنی به عبارت دیگر اگر تعبیر وزن مخصوص حجم مخصوص را بکار ببریم مثل آهن که روی چوب اثر می‌گذارد به دلیل وصفش، نه به دلیل اینکه موضوع است آن موضوع نسبت، وصف آهن سختر از چوب هست. وصف چون سستر است، اوصاف نسبت به همدیگر یکی بر دیگری متصرف می‌شود. نه اینکه لازم است پایین موضوع باشد البته در پایان یک اجسامی را ملاحظه می‌کنید عنوانش را می‌گذارید موضوعات و الا همه این اوصاف موضوع هستند، موضوع در نسبت هستند هیچ وصفی نیست که موضوع نباشد. حتی خود ظرفیت، ظرفیت چرا موضوع به حساب نیاید.

برادر صدوق: اگر در اینجا بتوانیم مقداری درباره وصف و موضوع و تفاوتش صحبت کنیم که فرمودید اشکال مدل قبلی هم همین بوده است خیلی خوب است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: صحبت این است که فاعلیت اصل است و هیچ کیفیت را نسبت به فاعل نمی‌توانید بگویید مگر نسبتی که بین فاعلها با هم هست که این «نسبت» موجود بین فاعلها در فاعلیت ظهور پیدا می‌کند، باز کم و زیاد می‌شود، فیکس نیست. یعنی هیچ کیفیت ثابت و هیچ وصف ثابتی نداریم «نسبت» ها به وسیله فاعلیتها ایجاد می‌شوند. (برادر صدوق: جریان نسبتها) اگر بگوییم جریان نسبتها مقداری اجمال پیدا می‌کند خود کلمه جریان باعث اجمال می‌شود باعث ابهام می‌شود که این ابهام برای نتیجه گیری بسیار مضر است. شما می‌خواهید به یک اعداد مشخصی برسید نمی‌توانید بگویید این جریان است. این قابل ملاحظه نیست، مجمل است این عین این است که بگوییم ما نمی‌توانیم تعریف کنیم، کاری از ما ساخته نیست.

باید نسبتها بین جریانها را ببینیم و بگوییم چگونه می‌شود آن را کنترل کرد. به هر حال آخر کار صحبت از کنترل، برنامه و تصرف هست. منتهی می‌گوییم به تبع فاعلیت مشخص می‌شود. این عدم تعیین و اجمالی که در رتبه فاعلیت هست ابتداً باقی نمی‌ماند، تبدیل به تعیین می‌شود، ولی تعیینی که حاصل نسبت فاعلیتها به هم می‌باشد.

اولین چیزی که پیدا می‌شود نسبت تأثیر فاعلها بر هم هست که منزلت سازی می‌شود یکی در منزلت بالا یا در منزلت محوری قرار می‌گیرد و دیگری در منزلت پایین تر، یکی در منزلت محور واقع شدن در وحدت و کثرت هر چند حیوانی قرار می‌گیرد و یکی در منزلت پایین تر یعنی این یکی سعه و تصرفش به اندازه محور نیست و یکی هم در منزلت تابع بودن.

نسبت بین تبعیت و تصرف بر حسب منازل مختلف یک جا تبعیت بیشتر می‌شود یک جا تصرف، فاعلی که خودش را در پایین پایین قرار داده تابع یک نظامی هست به نسبت بسیار زیاد و نسبت تأثیر هم دارد اما بسیار بسیار کم و آنی که در بالا نظام خودش را قرار داده به نسبت بسیار زیادی متصرف است هر چند به نسبت بسیار کمی هم مجبور است تابع شرایط باشد.

حالا صحبت در این است که وصف و موضوع مسئله را حل نمی‌کند، چیز یکه در طبقه بالاتر وصف است در طبقه دیگر موضوع می‌شود، مثلاً در یک جا عاملیت نسبت به یک وصف داریم، یعنی یک وصف موضوع عمل است، عین اینکه شما می‌گویید سیاست گذاری کلی در وضعیت وام دادن ها، در عین حالی که این سیاست گذاری کلی که موضوع تصرف شما هست برای پایین ها نه فقط به عنوان موضوع شناخته نمی‌شود بلکه «وصف حاکم» هم شناخته می‌شود. مثلاً شما هوای سرد برای اطلاق می‌خواهید، شرایط برای موجوداتی که اینجا هستند عوض می‌شود، اگر به دستگاه تلمبه و الکترو موتور نگاه کنید، اینها موضوع تصرف شما هستند. هوا و خنکی آن موضوع تصرف شما هست در حالی که هوا برای کسی که از آن استفاده می‌کند، شرایط حاکم شناخته می‌شود نه شرایط محکوم. کسی که از این هوا استفاده می‌کند او تحت این شرایط هست که متصرف هوا هست فوق این شرایط است. هوا برای ما شرایط حاکم است برای او موضوع محکوم، موضوع متصرف است.

برادر صدوق: با این حساب دیگر تقسیم به وصف و موضوع موضوعیت ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من هم می‌خواهم عرض کنم که چرا باید وارد بحث وصف و موضوع بشویم، بلکه اگر بگوییم این وصف در جای دیگر موصوف واقع می‌شود از این لحاظ درست است مورد بحث

واقع بشود. یعنی یک وصفی داریم و یک موصوفی یعنی «موصوف به وصف» حالا این موصوف ما خودش می تواند وصف قرار بگیرد برای سطح بالاتر، موصوف به وصف در یک مرتبه می تواند وصف برای مرتبه بالاتر باشد، مثلاً می گوییم این نحوه تولی، بعد می گوئید این نحول تولی که به نحوه خاصی وصفش کرده اند و توصیف واقع شده است خودش می تواند وصف باشد برای قست بالاتر. یعنی نسبت بین وصف ها و موصوف ها.

اگر گفتیم اصالت کیفیت نیستیم، اصالت ذات نیستیم یک وصف می تواند پایین تر موصوف واقع بشود و یک موصوف در بالاتر وصف واقع بشود تا برسیم به بالاترین که می گوییم وصف فاعلیت است. وصف در هر مرتبه ای از فاعلیت موصوفش همان مرتبه فاعلیت است.

برادر صدوق: آیا غیر از واقعیت هم چیزی موصوف واقع می شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی فاعلیت توسعه پیدا می کند، وصف برای نظام به حساب نمی آید؟ یعنی فاعلیت هم یک جا به صورت وصف مشاهده می شود، نمی شود گفت فاعلیت هیچ گاه موصوف واقع نمی شود کی؟ وقتی که در نظام توسعه فاعلیت نگریسته می شود آیا در توسعه فاعلیت هم همیشه فاعلیت در یک شکل ثابتی هست؟ (ج: نه وحدت و کثرت پیدا می کند، توسعه پیدا می کند و از یک منزلت به منزلت دیگر می رود ولی می خواهیم بگوییم که همان فاعل بود که توسعه پیدا کرد، تیکه بر موضوع داریم چون توسعه یک فاعل را می گوییم، نه فاعل ساکن، فاعل در حال توسعه مثلاً وقتی می گوییم این تا قبل از سی سالگی فاسق بود و حالا توسعه پیدا کرد این همان فاعل است، تکیه بر موضوع واحد است نه بر موضوع ثابت، برای این که فاعلها را و جریان آنها را مشخص کنیم می خواهیم بگوییم یک جریان واحدند نه یک جریان ثابت، بالاخره همین آقااست که بهشت می ورد.)

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در نظام می خواهید چکار کنید.

برادر صدوق: در نظام هم اگر افراد پایین و بالا بروند، توسعه پذیر باشند یک نسبت‌هایی مثل مناصب که بهم نمی خورد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: الان شما دارید توصیف مناسب می‌کنیم، توصیف نسبتها را می‌کنید یعنی دارید برای نظام فاعلیت تعریف می‌دهید، اصلاً کاری ندارید که چه کسانی که صاحب منصب می‌شوند و چه کسانی نمی‌شوند (ج: بله) و با چه نرخ شتابی حرکت می‌کنند؟ از موضوع صحبت شما اینها خارج است (ج: بله). مناصب اگر توسعه پیدا می‌کنند به لحاظ صاحب منصبها به آن نگاه نمی‌شود به لحاظ خود منصبها است اگر این گونه باشد بیان حضرتعالی چگونه می‌شود؟

برادر صدوق: می‌خواهم بگویم توسعه خودش مضر به واحد بودن محور نیست، وقتی که می‌گوییم نظام یک محور دارد نه به این لحاظ است که چه کسی محور است، هر چه هم توسعه پیدا کند بدون محور نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درست است اما موضوع منحل شد در اینجا یا نه، به نظر ما می‌آید که همیشه موضوع وصف برابر با موصوف وصف است اصطلاح باید معلوم باشد موصوف می‌تواند وصف خودش در رتبه دیگر قرار بگیرد یا نه؟ مثلاً می‌گویید این سفید است، سفیدی را وصف این قرار می‌دهید، حالا خود این گچ و کاغذ سفید، وصف است برای یک نحوه از حرکت اتم، اگر اتم اصل قرار بگیرد مثلاً می‌گویند اینگونه حرکت اتم باعث ایجاد کاغذ می‌شود. تولید کاغذ اینگونه است، این تجزیه و ترکیب واقع می‌شود تا کاغذ به دست می‌آید، شما بخار را در شرایط خاصی قرار می‌دهید، آب می‌شود و وصفی به نام سیلان و جریان پیدا می‌کند، تجزیه اثر می‌کنید وصف دیگری پیدا می‌کند، یک جا می‌گویید از مرتبه مابع یه گاز رسیده داغترش می‌کنید می‌گویید تشعشعات شده است می‌گوییم بنابراین پس وصف سیلان که برای آب است خود آب هم وصف برای یک مولکویل خاصی است که از ترکیب اکسیژن و هیدروژن درست شده است. خود آن اکسیژن و هیدروژن هم یک کیفیت خاصی از چیز دیگر یاست که وصف است برای الاتر از خودش. بنابراین شما اگر گفتید که مجموعه در ربط مشخص می‌شود که چیست و در اینجا گفتید فاعلیت و تولی فاعل به فاعل بالاتر، هیچ گاه موصوف که برابر با موضوع است به معنای یک کیفیت اصلی مشاهده نمی‌شود، تابع فاعلیت است یعنی موصوف یا موصوف تابعی است از فاعلیت، تازه خود فاعل هم که توسعه پیدا می‌کند

موصوف برای فاعل بالاتر واقع می‌شود که توسط او ایجاد شده است، که برای او ایجاد شده است، یعنی می‌گوییم ظرفیت فاعل فلان رتبه چقدر است، می‌گویید این ظرفیت برابر با تقاضا و تقوم... فاعل بالاتر است یعنی می‌گویید یک فاعلی قبلاً بوده که نحوه تقاضائی داشته و آن تقاضا امدادی شده است این فاعل ظرفیتش متناسب با وصف فعل اوست (قبل از اینکه خودش اعمال فاعلیت کند) یعنی صحیح است که بگوییم ظرفیت این وصفی است نسب به فعل او که متقوماً ظاهر شده است. می‌خواهم عرض کنیم که هیچ جا موصوفی نداریم که اصل قرار بگیرد. موضوع و موصوف اصل قرار نمی‌گیرد در تعریف بلکه خودش نسبی است و منسوب است به منزلتش، هر موضوع و موصوفی منسوب به نسبت می‌باشد و نسبت هم منسوب به فاعلیت است. بنابراین در این مرتبه باید توجه داشت که نباید این دو بهم قاطی بشود. وصف و موصوف و موضوع را اگر بالمره قاطی بکنیم اصلاً نمی‌توانیم جدول درست کنیم، آنجائی هم که خیال کنیم معنای موضوع از وصف مطلقاً بریده می‌شود و فکر کنیم که خودش برای جای دیگر وصف قرار نمی‌گیرد، بلکه او را یک کیفیت ثابت به حساب بیاوریم نیز پر کردن جدول ممکن نخواهد بود. به اهمال و اجمال گذراندن نیز کاری از پیش نمی‌برد. با لغاتی مثل جریان دارد و امثالش که ابهامی است مسئله حل نمی‌شود. پس ما می‌خواهیم بگوییم که هر موصوفی منسوب به نسبت است، منسوب به جایگاه است می‌گویید این فاعل چقدر در نظام قدرت دارد، می‌گویید تا دارای چه منصبی باشد منصبش معرف قدرت نفوذش می‌باشد، می‌گویید منصبش (مثلاً) افسر است می‌گوییم پس این میزان قدرت دارد، می‌گویید سردار هست می‌گوییم قدرت بالاتری دارد، می‌گویید فرمانده کل هست می‌گوییم باز قدرت برتر و بالاتری دارد. اگر بگویید بسیجی است خوب مشخص می‌شود که دارای این حد از قدرت است.

برادر صدوق: سئوالی که به ذهن می‌آید این است که ما شناختمان از طریق جمع بندی کردن به همین نحو و از طریق نسبت امکان ندارد، این یک مطلب، مطلب دوم اینکه ما هر چقدر جلوتر برویم کنه و حقیقت اشیاء را دریافت نخواهیم کرد حالا اگر کسی بپرسد فاعلیت چیست؟ این سوال از حقیقت اسم فاعلیت است، که این هم منسوب به ظرفیت بالاست یعنی نفوذ فاعلیت بالاست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خود فاعلیت بالاست به نظر می‌آید وقتی بپرسند، فاعلیت چیست؟ می‌خواهند بپرسند که شما فاعلیت را به چه چیز می‌خواهید تعریف کنید اگر فاعلیت را به خود فاعلیت تعریف کنید این یک معنی است و اگر بخواهید فاعلیت را به کیفیت معنی کنید دست برداشتن از فاعلیت است.

برادر صدوق: کسی به فاعلیت خاص که نفوذ فاعلیت مولی است، نفوذ فاعلیت بالاتر است هیچ وقت به آن اشراف پیدا نمی‌کند از طریق فاعلیت خودش به این اسم هیچ نحوه اشرافی پیدا نمی‌کند یعنی بنده هیچ وقت به حقیقت فاعلیت خودم به حقیقت اسمش اشراف پیدا نمی‌کنم چرا؟ چون نفوذ فاعلیت مولی است همان گونه که فرمودید وصف برای اوست.

در مراتب نظام فاعلیت به یک بطنی از مطلب می‌رسید، به یک جایی می‌رسید که دیگر فاعلیت ما در آنجاها نفوذ ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما چه چیزی را می‌خواهیم که به آ، دست پیدا نمی‌کنیم (ج: حقیقت نظام فاعلیت) حقیقت نظام فاعلیت که به وسیله فاعلیت درست می‌شود، حقیقتی دارد دیگر صحیح نیست، یعنی حقیقت به وسیله نسبتها درست نمی‌شود. در منزلت ما هم متصرف فیه ما به دست خود ماست جایی که متصرف فیه ما نیست ما کاری نداریم. شما به جایی که در حوزه اختیارات شما نیست چه کار می‌توانید داشته باشید موضوعاً سؤال در اینجا نمی‌آید.

برادر صدوق: می‌خواهم بگویم سئوالی که مرتباً از حضرت عالی می‌کنند سئوالی است که در میدان اختیارات امثال ما نیست. وقتی نیست سؤال هم موضوعاً منتفی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما الان برای درست کردن مدل چه سئالی دارید؟ (ج: هیچی) اگر سؤال نیست بیائیم ببینیم موضوع باید اصل قرار بگیرد یا وصف و تناسب اوصاف بهم‌دیگر. تناسب اوصاف به هم دیگر وصف و موصوف را آن قدر تغییر می‌دهد که این موصوف را موصوف دیگری می‌کند، یعنی موضوع بودن موضوع مربوط به این است که در کجا قرار بگیرد. یعنی موضوعیت موضوعات منسوب



است به جایگاه: جایگاه است که معرفی می‌کند که این چه نسبتی با دیگران دارد معلوم می‌شود که چه وصفی را داراست به عبارت دیگر اصل در تعریف موضوعات «جایگاه» هست و صفها هستند، نه اشیاء و موضوعات تا بگوییم این موضوعات دارای این خصلتها هستند.

برادر صدوق: در دستگاه ما شیء دیگر رها شده است. دستگاه فاعلها است. و فاعلها هم تابع نسبتها نیستند بلکه حاکم بر نسبتها هستند (ج: احسنت) اعم از اینکه فاعل تبعی باشد یا تصرفی یا محور.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در نظام که نگاه کنید در لحاظ نسبت اینها به همدیگر می‌گویید اینها چقدر قدرت دارند نه اینکه به صورت فیکس برای ذات اینها بیان قدرت کنید. نسبت فاعلها بهم در نظام فاعلیت می‌گوید هر فاعلی چقدر قدرتمند است. یعنی فاعلیت فاعلها (فعلشان) معین کننده خود فاعلهاست. یک فاعل در چه منزلتی است؟ اگر فاعلیت ملکوتی کرده در منزلت ملکوتی و اگر فاعلیت حیوانی کرده در منزلت حیوانی. در مرتبه توسعه فاعلیت کرده است «بالاست» و اگر نه «پایین» است.

برادر صدوق: نکته ای که من استفاده کردم این است که ما از طریق اوصاف به تعیین جایگاه فاعلهایی می‌بریم، و این بدین معنی نیست که اوصاف فاعلها را متعین می‌کنند بلکه فاعلها به نفوذ فاعلیشان اوصاف را معین می‌کنند (حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ای احسنت) ولی ما که می‌خواهیم منزلت فاعلها را بشناسیم از طریق اوصافشان آنها را می‌شناسیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا ما در این جدول مدل وقتی که می‌گوییم سه رتبه وجود دارد «ظرفیت، جهت، عاملیت» شما در اینجا می‌گویید کجایش موضوع قرار بگیرد؟

برادر صدوق: ظرفیت، جهت، عاملیت قرار شد سه بعد باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این ظرفیت فاعلیت است این جهت عاملیت و این هم عاملیت فاعلیت است یعنی سه بعد است این سه تا بعد از عمل توسعه فاعلیت را نتیجه می‌دهد، نتیجه اش توسعه ظرفیت، جهت و عاملیت می‌باشد.

برادر صدوق: دو تعبیر داشتید قبلاً در ساختار مدیریت اینها را به سه مرتبه از فعل می فرمودید اخیراً این خودش یک تقاضای جدید می دهد، که مثلاً تقاضای پایین آمدن باشد، این خودش دارای سه بعد هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی در چند مرتبه می توان ظرفیت را مشاهده کرد یکی ظرفیت در مرتبه تقاضا یک ظرفیت در مرتبه نظام حساسیتها یکی ظرفیت در مرتبه تمثیل یک ظرفیت در مرتبه فعل خارجی، یک ظرفیت در مرحله نظام اجتماعی ظرفیت عنوانی نیست که بگوییم مخصوص این قسمت است، جهت باز در کل اینها هست از قبل از اینکه در نظام تصرف بیاید بلکه به صورت فاعل تبعی هست تا آخر.

برادر صدوق: می خواهیم ببینیم معنای بعدی می دهد، یا معنای اعمل فاعلیت می دهد اخیراً فرمودید معنای بعدی می دهد، مثال هم فرمودید که لامپ وقتی که روشن می شود یک شدت نوری دارد، یک شدت جریانی دارد و مقداری هم حرارت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می خواهم بگویم اینها خودشان هم در همدیگر ضرب می شوند، وقتی در خودشان ضرب بشوند، اینها می تواند بعد یک فعل قرار بگیرد یعنی می توانیم بگوییم هر فعل دارا «ظرفیت، جهت و عاملیت» می باشد، هر ظرفیتی را که فرض کنیم از فاعلیت به نفسه دارای ظرفیت، جهت و عاملیت مرتبه فوق است. یعنی هر ظرفیتی از فاعلیت که ایجاد شود در هر مرتبه ای دارای ظرفیت، جهت و عاملیت است، باز صحیح است که بگوییم این ظرفیت ایجاد شده یا نزدیک است به مولی یا دور است بر حسب نزدیکی و دوری اش دارای یک ظرفیت، جهت و عاملیت است. بگوییم این یا به جهت فاعلی حیوانی این را خواسته است یا الهی و ملکوتی بگوییم آن ظرفیتی که ایجاد شده یا برای فاعلی الهی خلق شده یا برای فاعلی حیوانی باز دارای جهتی است. می توانیم بگوییم یک عاملتی علت پیدایش «ظرفیت» شده است و دارای یک ظرفیت و توانائی ای از عمل را داراست به هر حال آیا ما ظرفیت جهت و عاملیت را بگونه های مختلف می شود در هم ضرب کرد یا نه؟

ارتباط با بالا (مکان)، ارتباط به سیر تاریخی (دوری و نزدیکی، کثرت کم و زیاد) و به مادون حالا با این

ظرفیت، جهت و عاملیت چگونه برخورد می کنید؟

(برادر صدوق: پس ما در هر مرحله سه طبقه از اوصاف یعنی ۹ وصف لازم داریم)

ما سه طبقه از اوصاف را در همه مراتب می‌توانیم بگوییم. چه در مرحله ای که متکیف به کیف است و تعیین خارجی پیدا کرده باشد تجسد پیدا کرده باشد چه در مرحله ای که جریان جاذبه های میانه و حد وسط باشد و چه در جایی که دیگر بالمره به صورت جسم دیده نمی‌شود. به صورت یک جریان تحت تصرف هم دیده نمی‌شود به صورت یک مجموعه بسیار بزرگ دیده می‌شود که تحت فاعلیت بالاتر است همه جا می‌توانیم آن را ملاحظه کنیم در همه جا هم معنای وصفی است نهایت متناسب با منزلت. البته وصفها بین خودشان بزرگ و کوچک، مؤثر و متأثر دارند نسبت تأثیر وصفها بر همدیگر اصلی و فرعی دارد.

برادر صدوق: مسئله ای که هست توضیح عاملیت است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عاملیتی است در یک وصفی مثلاً شما در امیال عمل می‌کنید عین عمل کردن در جاذبه عمل می‌کنید و یک حوزه مغناطیسی را شدت می‌دهید، حاصل عمل شما لزوماً عوض شدن فرم یک جسم نمی‌باشد. می‌شود فرم یک میدان عوض بشود، یک وصف «کشندگی» زیاد بشود، وصف یا آهن، سختی اش، سستی اش زیاد شود، در حوزه مغناطیسی قدرت کشش و جذبش بالا برود.

حالا باید ببینیم وصفها اصلی که باید موضوع قرار بگیرد ظرفیت جهت و عاملیت است یا فاعلیت، اصلی، تبعی و تصرفی است. از این دو یکی اش هست. ظرفیت و جهت ظرفیت و عاملیت ظرفیت یا به عبارت دیگر بگوییم فاعل ظرفیت فاعلیت، جهت فاعلیت و عاملیت فاعلیت. این فعل را دارد توصیف می‌کند، چه فعل محور باشد، چه فعل تصرفی یا پیرو باشد «چه رهبری، چه پیروی و چه تبعی» در هر مرحله ای برای هر یک از اینها می‌توانیم، ظرفیت، جهت و عاملیت را بنویسیم، چه اینها باشند می‌شوند ظرفیت، جهت و عاملیت ذکر کرد و چه کل اینها را بخواهیم یک واحد بگیریم و بگوییم نظام فاعلیت، نظام فاعلیت هم ظرفیت، جهت و عاملیت دارد. حالا آیا بالعکس آن را هم می‌توان گفت که آیا می‌توانیم بگوییم موصوف ما مثلاً رهبری دارای این سه وصف هست، (برادر صدوق: بله) یعنی به نسبتی رهبر است، به نسبتی پیرو است و متولی به بالا تر است و به نسبتی هم تابع است.

برادر صدوق: از بیانات جنابعالی هم استفاده می‌شد که مثلاً حضرت امام وقتی دارند غذا می‌خورند یا لباس می‌پوشند تابع نظام مصرفی جامعه هستند. در این قسمت دیگر تبعی هستند و رهبر نیستند رهبری کردن ایشان همان تعیین سیاستها در مقابل آمریکا است و هجومی که ترسیم کردند، نزاعی که در داخل با منافقین برقرار می‌کنند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس بگوییم هر فاعلیتی در هر مرتبه ای از نظام دارای نسبتی به رهبری و نسبتی به پیروی و نسبتی به تبعیت می‌باشد (نسبت به نظام فاعلیت) همان گونه که ظرفیت، جهت و عاملیت را گفته بودیم (برادر صدوق: اگر اینگونه نباشد تفسیر فلسفی ما ناهماهنگ است) پس بنابراین همه اشکال کاملاً در این سه تا می‌تواند ضرب بشود. حالا در عین حال عین هم هستند یا غیر هم؟ اینها می‌توانند سه بعداز آنها بشود و سه بعداز خودشان.

معنای جهت مگر جهت تولی نیست؟ یعنی میزان پیروی و تبعیت، هر چند توجه ما به جهت آن می‌باشد، (قرب و بعد تولی)

برادر صدوق: این عمل کرده و فرضاً بالا یا پایین رفته است در این حالت جدید دارای یک ظرفیت، جهت و عاملیت جدیدی می‌باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال این است که اینها هویتاً با هم چه تفاوتی دارند.

بسمه تعالی

موضوع جلسه: «بررسی سه نوع دسته بندی مختلف در مورد تنظیم جدول کیفی مدل»

تاریخ: ۷۱/۴/۲۷

۱۸۵۰

مقدمه: بررسی موضوع

۱ - بررسی اصل فاعلیت از دو جهت

۱-۱ - «جهت، ظرفیت، عاملیت» بعنوان وضعیت هر کیفیت اعم از فاعل و فاعلیت فاعل، جهت اول

بررسی فاعلیت

۱-۱-۱ - توجه به خود فاعل، به موجد آن و نظام فاعلیت، سه جهت ملاحظه فاعلیت

۱-۱-۲ - ظرفیت برابر شدت، جهت برابر قرب و بعد و عاملیت برابر عمل در شدت، معنای سه بعد

۱-۱-۳ - ملاحظه سه بعد فوق برای نظام بدلیل کیفیت بودن آن

۱-۲ - ملاحظه «محور (والی)، تولی (پیرو)، تابع» بعنوان ساختار فاعلیت، جهت دوم بررسی فاعلیت

۲ - معرف مراحل توسعه جامعه بودن ابعاد سه گانه

۲-۱ - اصل بودن توسعه در ملاحظه جامعه بصورت کلی

۳ - ترکیب ابعاد سه گانه در نظام، معرف زمان و نرخ شتاب آن

۴ - ضرب ابعاد سه گانه در فاعلهای محوری، تصرفی و تبعی چه در درون نظام و چه در بیرون آن و

بصورت جداگانه

۴-۱ - برتری زمان نظام نتیجه بالا بودن قدرت تغییر ابعاد سه گانه

۵ - امکان ملاحظه ابعاد سه گانه در «تمثل» و برابری ظرفیت با صغری، جهت با کبرای و نتیجه با عاملیت در «قیاس»

۶ - ..... بودن هر نوع نظام کوچک و بزرگ در صورت نبود یکی از اجزاء ساختاری

۶-۱ - امکان تصور نظام تکوین بدون فاعل تصرفی بنا بر اصالت شیء بر خلاف نظام ولایت

۶-۲ - قطع سیر تعلق فاعل تبعی به تصرفی و تصرفی به محوری بمعنای قطع تقویم و انفصال زمان از

### مکان

۶-۲-۱ - محالیت حرکت در صورت عدم تعلق فاعلهای مادون به ما فوق و به فاعل مطلق

۷ - ضرورت در نظر گرفتن معنای «ولایت، تولی، تصرف» متناسب با سطوح مختلف اوصاف جامعه

۸ - معنای ظرفیت دادن هر یک از سه دسته «ولایت، تولی، تصرف»، «اصلی، فرعی، تبعی»، «سیاست،

فرهنگ، اقتصاد» و مجموعاً با هم نسبت به جامعه

۸-۱ - بررسی فروض مختلف «اصلی، فرعی، تبعی» سیاست

۸-۲ - معنای عام ظرفیتی داشتن فرهنگ و اقتصاد همانند سیاست

۹ - معنای جهتی دادن طبقه دوم و شمولیت آن نسبت به عناوین «اسلامی، الحادی، التقاطی»، «اخلاق،

### احکام، علوم»

۹-۱ - معین شدن جهت در نفس ظرفیت بوسیله اوصاف «اصلی، فرعی، تبعی»

۹-۲ - قرار گرفتن «شکل گرفته، شکل پذیر، فطری (تکوین اولیه)» بجای نظام تولید، توزیع، تخصیص»

در ابتدای بخش سوم جهت

۱۰ - قرار گرفتن «مقدورات انسانی، محصولات اجتماعی، منابع طبیعی» بعنوان اوصاف عاملیت قبل از

«نظام تولید، توزیع، تخصیص»

۱۰-۱ - اختصاص داشتن «مقدورات انسانی، محصولات اجتماعی، منابع طبیعی» به سازمان ولایت

۱۰-۱-۱ - تأثیر نحوه آرایش امکانات در توسعه آنها

۱۰-۲ - بررسی چگونگی ضرب «کارادی اصلی، فرعی، تبعی» در «نظام تولید، توزیع، تخصیص»

۱۱ - قرار گرفتن «ساختار مدیریت نظام ولایت، ساختار مدیریت اجتماعی و ساختار ولایت خانواده» در

قسمت ظرفیت

۱۱-۱ - ساختار ولایت خانواده بعنوان کوچکترین و عمومی ترین و کارخانه مادر و تولید کننده مواد اولیه

نظامهای دیگر

۱۱-۱-۱ - پرورش دادن مواد تولیدی نظام خانواده توسط نظام اجتماعی

۱۱-۲ - قرار داشتن «نظام تولید، توزیع، تخصیص» در قسمت جهت

۱۱-۳ - معنای نیابتی و جهتی داشتن سه وصف فوق به دلیل عاملیت بودن آنها نسبت به جهت و جهت

نسبت ظرفیت

۱۲ - وجود معنای «ظرفیت، جهت، عاملیت» در هر دسته بندی

۱۲-۱ - برابر بودن «سیاست» با «تمایلات اجتماعی»، «فرهنگ» با «پذیرشهای اجتماعی» و «اقتصاد» با

«تأثیرهای اجتماعی» و ضرب این سه در «اصلی، فرعی، تبعی»

۱۳ - ضرورت عمومیت خاص داشتن اوصاف جهتی و ضرب اوصاف بالائی جدول در پائینی آن و بدست

آمدن ۷۲۰ وصف

۱۳-۱ - «ملکه، نزدیک به ملکه شدن، ملکه نشده» نتیجه ضرب اخلاق در «شکل گرفته، شکل پذیر،

تکوینی اولیه»

۱۳-۲ - وصف قرار گرفتن «فرهنگ» برای «سیاست، اقتصاد و فرهنگ» بجای «ادبیات»، بدلیل ضرب

اینها در یکدیگر و عدم عمومیت ادبیات

۱۳-۳ - اختصاص داشتن اوصاف عام جهتی به بخش فرهنگ

۱۳-۳-۱ - قرار داشتن تکنولوژی (اعم از نظام مدیریتی و محصولات عینی) در قسمت تبعیها

۱۴ - عام و اولیه بودن اوصاف ظرفیتی، جهتی و عاملیتی جامعه

۱۴-۱ - ضرورت ملاحظهٔ امور عام در قسمت سیاست، فرهنگ، اقتصاد

۱۴-۱-۱ - ضرورت بیشتر بودن ارزش کمی و نه عنوان کیفی مقدورات انسانی نسبت به محصولات

اجتماعی و منابع طبیعی



موضوع بحث: مدل (سه دسته بندی در مورد جدول کیفی)

جلسه: ۶

تاریخ: ۷۱/۴/۲۷

بسمه تعالی

مقدمه: حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم ... صحبت درباره این بود که چگونه کیفیات را ضرب در هم کنیم به نظر چند قسمت می آید که روی اینها باید دقت کنیم اول اینکه ما یک عناوین اولیه ای داریم

#### ۱ - بررسی اصل فاعلیت از دو جهت

مثل اصل خود فاعلیت را از دو جهت قابل لحاظ می دانیم:

۱-۱ - «جهت، ظرفیت، عاملیت» بعنوان وضعیت هر کیفیت اعم از فاعل و فاعلیت فاعل، جهت اول

#### بررسی فاعلیت

یکی از جهت ظرفیت و جهت و عاملیت، که اینها سه تا بعد فاعل هستند در هر رتبه، همان طور که بعد فاعلیتند، یعنی وضعیت هر کیفیت را که بخواهیم ببینیم چگونه است به ظرفیت، جهت و عاملیت آن کیفیت باید آن را ملاحظه کنیم. این کیفیت اعم از این که یک فاعل باشد خود فاعل در هر مرتبه، و اعم از اینکه عمل فاعل باشد یا فاعلیت فاعل.

خود فاعل را به عنوان چیزی که با فاعلیت غیر ایجاد شده است یک زمان هم حرکت این فاعل در فعالیت که انجام می دهد. یک زمان فاعل در مرتبه ای که بوسیله فاعل بالا و شاملتر ایجاد شده است. یکی هم عمل فاعل یا فاعلیت فاعل در هر مرتبه که ایجاد رابطه ای را می کند.

۱-۱-۱ - توجه به خود فاعل، به موجد آن و نظام فاعلیت، سه جهت ملاحظه فاعلیت

پس یک وقت توجه به فاعلی که ایجاد شده است از جهت خودش می‌کنیم و گاهی از جهت آن که ایجادش می‌کند نگاه می‌کنیم سوم به عنوان نظام فاعلیت، یعنی برخورد فاعلیت فاعلها به هم و پیدایش یک کیفیت فاعلی، کیفیت فاعلیتهای فاعلها با همدیگر و پیدایش یک نسبیت یا نظام فاعلی در سطوح مختلف مثل نظام تکوین و در مرتبه نازل مثل نظام جامعه در سطح جهان یا در سطح منطقه و یا یک بخش کوچک. بنابراین هر کیفیت از فاعلیت دارای سه بعد است: ظرفیت، جهت، عاملیت.

### ۱-۱-۲ - ظرفیت برابر شدت، جهت برابر قرب و بعد و عاملیت برابر عمل در شدت، معنای سه بعد

ظرفیت به معنای شدت نه کمیت. به عبارت دیگر شدت در کدام جهت است ظرفیت یعنی شدتی یا توانائی که نتیجه آن وحدت و کثرت می‌شود جهت، قرب و بعد می‌باشد و عاملیت در شدت یعنی برگشت می‌کند و خودش را قویتر می‌کند. عمل در غیر می‌کند. یعنی غیر را تصرف می‌کند، و ملحق به خودش می‌کند و خودش بزرگتر می‌شود.

قدرت تصرف در غیر که اثرش به تبعیت در آوردن غیر و موجب توسعه ظرفیت می‌گردد شدت اولیه چقدر است جهتش چطوری است، تصرفش و توسعه یافتنش و بزرگتر شدنش چگونه است. این سه بعد هر کیفیت هست.

### ۱-۱-۳ - ملاحظه سه بعد فوق برای نظام بدلیل کیفیت بودن آن

هر فاعلیتی چه در شکل فردی باشد و چه در شکل نظام باشد. پس بنابراین نظام از این جهت که کیفیتی از فاعلیتها می‌باشد دارای سه بعد فوق است.

یعنی عمل فاعلها با همدیگر موجب پیدایش یک نظام شده است. خود این قابل بررسی است به عنوان یک وحدت که دارای چقدر از وحدت و کثرت و شدت و جهت و ... می‌باشد. خود این ابعاد نسبیت یک نظام است که ظرفیت، جهت، عاملیت می‌شود.

### ۱-۲ - ملاحظه «محور (والی)، تولی (پیرو)، تابع» بعنوان ساختار فاعلیت، جهت دوم بررسی

از جهت دوم که فاعلیت قابل لحاظ است وقتی که درون خود نظام بیائیم محوری دارد یعنی والی ای دارد، تولی یا پیروی دارد و تابعی دارد. از این جهت ساختار او را نشان می‌دهد،

## ۲ - معرف مراحل توسعه جامعه بودن ابعاد سه گانه

یک ابعاد سه گانه‌ای دارد که معرف مراحل توسعه است، توسعه جامعه قریب است یا بعید است، شدید است یا ضعیف جهتش خوب است یا بد.

یعنی برآیند کلی جامعه، از نظر توسعه، یعنی اگر بخواهیم جامعه را در تاریخ ببینیم. و ببینیم از جهت توسعه یافتنش یا توسعه نیافتن چگونه است، با این سه تا می‌سنجیم. از این سه بعد میزان توسعه یافتگی جامعه مورد بررسی قرار می‌گیرد. این یعنی چه؟

### ۲-۱ - اصل بودن توسعه در ملاحظه جامعه بصورت کلی

یعنی وقتی ما می‌خواهیم به صورت کلی جامعه را ملاحظه کنیم مجبور هستیم مسئله توسعه را در آن اصل قرار دهیم اگر چیز دیگری را اصل قرار دهیم مثلاً جامعه را به ولایت تعریف کنیم، یا مثلاً تولی، این شأن توسعه جامعه را نتوانستیم پیدا کنیم.

### ۳ - ترکیب ابعاد سه گانه در نظام، معرف زمان و نرخ شتاب آن

جامعه یک ساختاری دارد که ساختارش حتماً یک محوری دارد حالا این محورش یا توسعه یافته است و یا توسعه نیافته است این در بحث توسعه باید پیدا شود. کلاً جامعه، جامعه شدیدی هست، زمانش چطوری هست، زمان کل را که بخواهیم کنترل کنیم، نرخ شتاب که برای کل بخواهیم معین کنیم باید سه بعدی که همه را شامل می‌شود مورد لحاظ قرار دهیم ولی البته ساختار درونی که علت پیدایش آن ابعاد می‌شود، باید ببینیم این ظرفیت، ظرفیت چه چیزهایی است، از چه چیزهایی تشکیل شده است. این جهت، جهت چه چیزهایی است؟ به عبارت دیگر این جهت را اگر خردش بکنیم، ببینیم چه چیزهایی را تغییر دهیم تا امکان اینکه تمام ظرفیت فعال باشد وجود داشته باشد. زمان کل یعنی مقایسه این کل در تاریخ: قرب و بعدش ولی علت اینکه این زمان چگونه تغییر می‌کند و چه رقمی می‌شود به ساختار داخلی خود جامعه مربوط است.

۴ - ضرب ابعاد سه گانه در فاعلهای محوری، تصرفی و تبعی چه در درون نظام و چه در بیرون آن

و بصورت جداگانه

بنابراین ما ظرفیت، جهت، عاملیت را به عنوان سه تا فاعل نمی گیریم بلکه به عنوان سه بعد از فاعل است که هیچ فرقی ندارد که آن فاعل ما، فاعل تبعی باشد فاعل بسیار ضعیف، یک فاعل تصرفی باشد که خیلی بالاتر از تبعی است و یا یک فاعل محوری که خیلی، خیلی، بالاتر است یا اینکه ترکیب عمل هر سه اینها یک نظام را به وجود آورده باشد و آن نظام در حال ضعف یا در حال قدرت باشد با این سه بعد ما اندازه گیری می کنیم.

برادر صدوق: سه بعد نرخ شتاب است.

ج: احسنت، یعنی این سه بعد زمان را برای ما معرفی می کند تا آخر کار ترکیب این سه بعد می رساند که زمان این خوب است یا بد.

۱-۴ - برتری زمان نظام نتیجه بالا بودن قدرت تغییر ابعاد سه گانه

اگر قدرت تغییر ظرفیت و قدرت اصلاح جهت و قدرت اصلاح عاملیت بالا باشد طبیعتاً زمانش بالا هست. س: به نظر می آید اگر متناسب با این مفهوم از زمان یعنی «ظرفیت جهت، عاملیت» دو دسته بندی دیگر این را هم بیان کنیم مثلاً فرض کنیم بگوییم کارائی یا «الحادی، اسلامی، التقاطی» دو تا دسته بندی دیگر هم بگوییم که متناسب با توسعه باشد، کامل می شود.

ج: ما به نظرمان می آید که هیچ چیز نباید با این سه بعد چون این موضوعش فاعلیت است یعنی «ظرفیت، جهت، عاملیت» اوصاف فاعلیت هستند نه اوصاف چیز دیگری. موضوعش موضوع درجه اول است. یعنی اگر فاعل اصل است. هیچ جای از فاعلیت.

۵ - امکان ملاحظه ابعاد سه گانه در «تمثل» و برابری ظرفیت با صغری، جهت با کبری و نتیجه با

عاملیت در «قیاس»

در فاعلیت اولی در مرحله ایجاد «ظرفیت، جهت و عاملیت» هست. در مرحله ای که خودش در فاعلیت می‌کند، ظرفیت، جهت، عاملیت هست نظام هم که می‌آید «ظرفیت جهت، عاملیت» را می‌بینیم. در تمثیل می‌آید «ظرفیت، جهت، عاملیت» است یعنی پشت سر این کلمه فاعلیت آن سه تا شاخصه اصلی ما ظرفیت، جهت، عاملیت است. لذا در گفتن صغری، کبری، نتیجه هم باز ما می‌گوییم صغری برابر با ظرفیت، کبری برابر با جهت، نتیجه برابر با عاملیت در ظرفیت است.

## ۶ - ..... بودن هر نوع نظام کوچک و بزرگ در صورت نبود یکی از اجزاء ساختاری

بعد از این قسمت که چیزی را که معرف سه بعد فاعلیت است معرفی کردیم حالا بر می‌گردیم و می‌گوییم نظام یک ساختار دارد که آن هم باز عمومی است در هر جا که نظامی فرض شود چه نظام کل جهان باشد و چه نظام بسیار کوچک. یعنی نظام یک آدم باشد هیچ نظامی نمی‌تواند محور نداشته باشد یا متصرف نداشته باشد یا تابع نداشته باشد هر گاه این سه تا را پیدا نکرد و یکی از اینها شد از نظام بودن خارج می‌شود. در جایی شما می‌توانید بگویید نظام که سرپرستی باشد، یک پیروی باشد و یک نسبتی که تبعیت یا تصرف او را تمام بکند. و الا اگر فاعلیت تبعی نسبتی از تبعیت، نسبتی از تصرف، نسبتی از محور بودن و سرپرستی نمودن را جمع نکنید و سه تا نسبت تحویل ما ندهید پیدایش نظام محال می‌شود. یعنی اگر ما یک مجموعه مرکب داشته باشیم که همه آن فاعلیت تبعی باشد و هیچ فاعل تصرفی در آن نداشته باشیم نظام تعطیل می‌شود. یعنی به نظر ما بریده از فاعل تصرفی نظام تکوین محال است.

### ۶-۱ - امکان تصور نظام تکوین بدون فاعل تصرفی بنابر اصالت شیء بر خلاف نظام ولایت

نظام تکوین بر اساس اصالت شیء قابل تصور است که بریده از اینکه فاعلیت تصرفی داشته باشد، خدا آن را ایجادش کرده است و رهایش کرده است. اگر کسی تصرف در آن بکند متصرف می‌شود و اگر نکند نمی‌شود، این قابل قبول در فلسفه ما نیست یعنی جاذبه‌ای که می‌تواند اینها را نگاه دارد و اینها تعلق به او دارند و آن هم متصرف در اینها هست، نمی‌شود اینها تعلق به چیزی نداشته باشند و انسجام داشته باشند و نمی‌شود بدون تعلق پاره پاره نشوند. یعنی ربط اینها با هم ربط اعتباری و خیالی که نیست، ربط واقعی است.

یعنی تعلق باید داشته باشد متعلقشان (یعنی آن کسی که به او تعلق دارند) به دلیل همین تعلق نافذ در اینها هست. یعنی متصرف در اینها است، یعنی تکوین و لی تکوینی لازم دارد. اگر این تبعی داشته باشد، تصرفی هم داشته باشد ولی باز تصرفیهای ما هماهنگ کننده نداشته باشد، محور نداشته باشد، نظام متشتت می شود، یک طرف تصرفی، تصرف می کند و را از این طرف می کشد و طرف دیگر از آن طرف. پس طبیعی است که ما یک مجموعه ای داریم از فاعلیت محوری، تصرفی و تبعی. علاوه بر این همان طوری که گفتیم تبعی باید تعلق به فاعل تصرفی داشته باشد و تصرف شود از طرف تصرفی در تبعی، خود تصرفی هم باید به نسبتی تعلق داشته باشد و به جای دیگری که به آن فاعل محوری می گوئیم و تحت تصرف باشد از طرف او در هماهنگی که محور برای آن می شود.

## ۶-۲ - قطع سیر تعلق فاعل تبعی به تصرفی و تصرفی به محوری بمعنای قطع تقوم و انفصال زمان

از مکان

یعنی این سیر را نمی توانید قطع کنید، هر جا قطع کردید، معنایش این است که تقوم را قطع کردید، زمان و مکان را از هم بریدید و معنایش این است که نتوانستیم تعلق را به یک فاعلیت برگردانیم.

### ۶-۲-۱ - محالیت حرکت در صورت عدم تعلق فاعلهای مادون به ما فوق و به فاعل مطلق

در همین جا من بر اساس دستگاه خودمان یک اشاره ای می کنیم. اگر شما فرمودید که فاعلیت باید تعلق به فاعل دیگری داشته باشد و اگر نداشته باشد حرکت محال است یعنی حرکت از تعلق فاعل به فاعل دیگر شد در نهایت کل نظام طبیعتاً نمی تواند به یک محور تعلق نداشته باشد و آن محور هم نمی تواند از فاعلیت مطلق تبعیت نداشته باشد اگر در پایان به مطلق تعلق نداشته باشد و اطلاق را بشکنید، از شکسته شدن اطلاق همه فاعلیتها با هم شکسته می شوند چون وقتی می گوئید محور است یعنی او علت حرکت است. تا اینکه به محور کل عالم می رسد. حالا خود محور کل عالم را یا می گوئید خودش هم در فاعلیتش تعلق به فاعلیت دارد یا می گوئید تعلق ندارد اگر می گوئید تعلق ندارد و ذاتی خودش است که تغییر داشتنش محال می شود و اگر بگوئید تعلق دارد به کسی که او فاعلیت دارد ولی تغییر ندارد در اینجا ممکن می شود. (بگذریم

و سراغ بحث خودمان بیائیم) پس این مسئله محوری، تصرفی، تبعی مسئله‌ای است ساختاری که ساختار درون مجموعه را معین می‌کند حالا این را به این صورت هم می‌توانیم بگوییم: ولایت یا رهبری، تولی یا پیروی، تبعیت یا تبعی.

س: فکر نکنم این مطلب را برساند، یعنی محوری، تصرفی، تبعی برابر با او نمی‌شود.

ج: محوری آیا به عنوان سرپرستی می‌شود یا نه؟

س: بله.

ج: این سرپرست تصرفی یا تولی نمی‌شود؟

س: خیر.

ج: مگر تصرفی هرگونه تصرفی که می‌کند به نحوه‌ای از تولی نیست؟ حالا چه حیوانی باشد و چه ملکوتی در هر صورت تصرف گونه‌ای از تولی باید باشد یا نه؟

س: در نسبت بین محوری و تبعی، فاعل تصرفی را که معنا کردید فرقی با تبعی این بود که تقاضایش سابق بود.

ج: اینکه سابق است یعنی تولی او به اختیار خودش معین می‌شود باشد یعنی کیف تولی با تصرف خودش معین می‌شود، یعنی اینجا تولی دارای کیفیتی است. کیف تولی با فاعلیت خودش معین می‌شود لذا در نظام سهیم است. مگر همین را نمی‌خواهید بگویید؟

س: بله. یعنی همان معنا را می‌خواهیم در تصرفی برای تبعی هم فرقی ندارد.

ج: یعنی همیشه چیزی که واقع نسبت بین تولی و ولایت است که متقوماً معین می‌کند که چگونه تبعیت پیدا شود یعنی با همدیگر اینها دو تا وضع نظام و جامعه را معین می‌کنند. تبعی به نسبت بسیار زیادی همراه است. خوب حالا یک سؤال مهمی در اینجا می‌کنیم: آیا این نسبتها، نسبتهای درونی ساختار می‌شود یا نمی‌شود؟

۷ - ضرورت در نظر گرفتن معنای «ولایت، تولی، تصرف» متناسب با سطوح مختلف اوصاف جامعه

یعنی اگر ما بخواهیم سه تا ستون بکشیم فرضاً برای اوصافی که در مراتب مختلف جامعه تعیین می‌کنیم در هر سطحی، چه در بالاترین سطح باید اوصاف «ولایت، تولی، تصرف» باشد، در سطح دوم هم که می‌آئیم باید اوصاف (نه خودشان) ولایت، تولی و تصرف باشد و در پایین‌ترین سطح هم چه سطح ظرفیتی باشد و چه سطح جهتی و چه سطح عاملیتی نسبت به کل جامعه باشد در هر سطحی از سطوح بیائیم باید معنای ولایت، تولی و تصرف را متناسب با همان سطح تحویل دهیم.

#### ۸- معنای ظرفیت دادن هر یک از سه دسته «ولایت، تولی، تصرف»، «اصلی، فرعی، تبعی»،

«سیاست، فرهنگ، اقتصاد» و مجموعاً با هم نسبت به جامعه

البته این نکته به نظر می‌رسد که در هر سطحی که بخواهیم بیائیم مجموعه این سه تا باید معنای ظرفیتی را تمام کند نه یکی از آنها. نسبت به کل هر کدام از «ولایت»، ظرفیت دارد. «تولی» ظرفیت دارد و «تصرف» هم ظرفیت دارد. «اصلی» ظرفیت دارد، «فرعی» ظرفیت دارد، «تبعی» هم ظرفیت دارد. «سیاست» ظرفیت دارد، «فرهنگ» ظرفیت دارد «اقتصاد» هم ظرفیت دارد و لکن نسبت به کل جامعه باید این ۹ تا روی هم یک ظرفیت را معین کنند.

ممکن است فرضاً اگر یکی از آنها را از همه ببرید نمی‌توانید معنای ظرفیتی را در آن ببینید ولی سه تا که باشد ظرفیت را می‌بینید. یعنی چه؟ یعنی مقدار اصل بودن، فرع بودن، تبعی بودن، روی هم‌دگر یک ظرفیتی از کار را نشان می‌دهد. حالا آیا این سه را می‌توانیم بگوییم کلاً اینگونه معین شده است؟ یعنی در بخش اول که بیائیم ولایت، تولی، تصرف.

#### ۸-۱- بررسی فروض مختلف «اصلی، فرعی، تبعی» سیاست

نسبت به موضوع سیاست «ولایت اصلی، ولایت فرعی، ولایت تبعی» یعنی سرپرستی اصل نسبت به سیاست چیست؟ مثلاً می‌گویید: محور ما در امور سیاسی درگیری با استکبار است در شکل نظامی. بعد می‌گوییم سرپرستی فرعی شما چیست؟



می گویند در امر سیاسی درجه دوم ما متناسب با درگیریمان با کفر، مثلاً دستگاه تحقیقاتیمان است که چگونه کار کنیم یا مثلاً در امر سیاسی که نگاه می کنید می گویند نظام اداری ما یا می گویند نظام جنگی ما در درجه دوم واقع شده است. ما نمی آییم نظام جنگی را اصل قرار دهیم حتی اگر منجر بشود که با کفر جنگ نکنیم. مثلاً عرض می کنم کسی ماشین نظامی و جنگیش یا ماشین اداریش را اصل قرار می دهد، آن وقت می گویند اگر بخواهی جنگ بکنی باید سه برابر دشمن قدرت داشته باشی و سه برابر قدرت هم حاصل نمی شود مگر اینکه تابع نظامی دستگاههای جنگی آمریکا باشی! پس بنابراین جنگ با آمریکا تعطیل و جنگ فرانسه درست! می گوئیم: چرا؟ می گویند: اگر بخواهیم این تجهیزات را داشته باشی این تجهیزات پیدا نمی شود مگر با همکاری با آمریکا. به دلیل اینکه درست کردن فرضاً این موشک، این ماشین نظامی یک پول و تکنیکی می خواهد که دست آمریکاست، پس نمی شود با آمریکا جنگید!! می گوئیم: این نمی شود چون اصل ما جنگ با استکبار بود و متناسب با او من ابزار جنگی لازم دارم. سیاست استراتژیک ما، سیاست محوری ما نسبت به امور سیاسی و مدیریت و اداره جامعه و درگیریها مثلاً جنگ، بزرگترین مستکبر است و بر اساس او سازماندهی کارها را می کنم. می گویند: سیاست تبعی ما، مثلاً اگر بنا هست که توزیع رفاه شود یا توزیع قدرت شود این قسمت آخر هست می خواهیم معنای «اصلی فرعی و تبعی» روشن شود.

حالا یک وقتی هست که شما می گویند نه، «سیاست» ولایت و سرپرستی ما در این است که خود ولایت اصل قرار گیرد فرعی درگیری با استکبار است (اینها نمونه هایی است که مثال می زنم برای اینکه اصلی، فرعی و تبعی «روشن شود) می گویند اصلش خود مسئله ولایت است حالا ممکن است برای ولایت درگیری هم لازم باشد، این معنایش این است که درگیری را اصل در خود ولایت فرض نکردید بلکه درگیری را از وسایل ولایت فرض کردید. هکذا تولى هم همین طور است تولى را گاهی وسیله اندازه گیری و شاقول اندازه گیری و معیارش را مثلاً در مبارزه با استکبار می بینید که در مبارزه چقدر همراه ولایتان هستید، گاهی نه، خود ولایت ولایت را اصل قرار می دهی و گاهی هیچ کدام را اصل قرار نمی دهی اینک مثلاً چه سهم از اختیارات به متولی، به ولایت برسد، مثلاً در وجه دمکراسی یا اینکه در نهایت چه سهمی از رفاه به متولی

برسد، یعنی اینکه (در دموکراسی) دنبال ولایت می‌آید برای دنیایش می‌آید و آنکه برای دنیا می‌آید برای بالا بردن بالا بردن رفاهش می‌آید آن وقت می‌گوییم این چه سهمی از تولی را داراست می‌گوییم تولی دارد مشروط بر این که رفاهش بالا این که باز تصرفات اصلی سیاسی را مشخص می‌کند، تصرفات فرعی سیاسی را مشخص می‌کند و تصرفات تبعی ولایت را مشخص می‌کند،

## ۲-۸ - معنای عام ظرفیتی داشتن فرهنگ و اقتصاد همانند سیاست

درباره فرهنگ و اقتصادش هم همینطور. «اصلی، فرعی و تبعی»، «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» اینها عناوین ظرفیتی عامی هستند که در آنها قید اسلامی و الحادی نیست. ظرفیت هستند در غیر مقیاس جهانی که حسابش را بکنید شدت می‌توانند داشته باشند اسلامی باشند یا الحادی. یا در ولایت اصلی می‌گوییم ولایت اصلی سیاسی بخش اسلامی ولایت اصلی سیاسی بخش الحادی، اصلی یعنی چه؟ یعنی ما تکلیفمان به هر حال به کفاری که تحت ذمه ما هستند چه کار باید بکنیم، باز سیاست محوری که معین شد، سیاست فرعی آن هم باید معین شود، سیاست تبعی هم باید معین شود مثلاً ممکن است در سیاستهای تبعی به نسبت راه به حرف کفار هم بدهیم این طور نیست که به صورت مطلق هیچ چیز را نپذیریم بلکه مجبوریم یک چیزهایی را از آنها بپذیریم اما چیزهایی که می‌پذیریم حتماً باید از دید خودمان تبعی باشد.

هر چند از دید آنها احياناً ممکن است تبعی نباشد بلکه اصلی باشد این سطح اول (ظرفیت)

## ۹ - معنای جهتی دادن طبقه دوم و شمولیت آن نسبت به عناوین «اسلامی، الحادی، التقاطی»،

«اخلاق، احکام، علوم»

سطح دوم که ساختارها و جهت است حتماً باید فرقی با این سطح این باشد که آخر کار معین بکند که جهت قرب و بعد کدام طرف است لذا عناوین اولیه‌اش می‌تواند «اخلاق، احکام، علوم» باشد باید باز روی اینها دقت شود که اول باید اسلامی، الحادی، التقاطی» بگذاریم یا اینکه نه، این باز درون خود جهت، معنی طبقه اول همیشه ظرفیتی است، درون خودش، معنای دومش معنای جهتی است که «اسلامی، التقاطی، الحادی»

باشد در ظرفیت هم - باز این مطلب را هم اضافه کرده باشم در قسمت قبل «ولایت، تولی و تصرف» معنای ظرفیتی در خود بخش ظرفیت می‌دهد.

#### ۹-۱ - معین شدن جهت در نفس ظرفیت بوسیله اوصاف «اصلی، فرعی، تبعی»

«اصلی، فرعی و تبعی» اینکه چه چیزهایی اصلی قرار می‌گیرند و چه ولایتی اصلی است خودش جهت را در نفس ظرفیت معین می‌کند. یعنی اولویتها برای ما چه چیزهایی هستند این خودش یک جهتی را در ظرفیت معین می‌کند،

#### ۹-۲ - قرار گرفتن «شکل گرفته، شکل پذیر، فطری (تکوین اولیه)» بجای نظام تولید، توزیع،

#### تخصیص» در ابتدای بخش سوم جهت

قسمت سوم بخش جهت به نظر می‌رسد این «نظام» تولید، توزیع و تخصیص» نباشد بلکه «شکل گرفته، شکل پذیر و فطری یا تکوینی اولیه» باشد. برای این که این شکل گرفته معنای جهتی را بیشتر نشان می‌دهد مثلاً می‌گوییم اخلاق اسلامی شکل گرفته، اخلاق الحادی شکل گرفته، اخلاق التقاطی شکل گرفته، احکام اسلامی شکل گرفته تا آخر.

در اینجا معنی جهتیش بیشتر است.

اینجا که فطری تکوینی گذاشته‌ایم برای اینکه شما می‌خواهید بگویید «اخلاق الحادی تکوینی» یعنی می‌توانید بگویید هوای نفس یک اخلاق تکوینی است. آن وقت می‌توانید هم بگویید یک احکام تکوینی هم دارد مثلاً زنا مناسبت با الحاد دارد، و در اقتصاد ربا مناسبت دارد با الحاد یک احکامی هست که ما به آن می‌گوییم حرام است خدا در رابطه با ربا می‌گوید «فانوا بحرب من الله» این معنایش این است که یک حکم اقتصادی الحادی، جنگ با خداست. علوم هم - به نظر ما می‌رسد - همین علومی که در خدمت این اخلاق الحادی و احکام الحادی هستند اینها علومی هستند که روابط تکوینی هستند نه این که ما بخواهیم بگوییم تکوینی نیستند و لکن اقتضایش الحادی است. خوب در اینجا از حضور مبارکتان استفاده می‌کنیم که کدام یک را بهتر است در صدر بگذاریم؟ نظام تولید، توزیع و تخصیص را اول بگذاریم و بعد از آن ساختار ولایت

که در نتیجه سه شکل می‌شود و بعدش مقدورات انسانی، محصولات اجتماعی، منابع طبیعی، یا اینکه «نظام تولید، توزیع و تخصیص» را جای شکل گرفته بگذاریم.

س: این «مقدورات انسانی، محصولات اجتماعی، منابع طبیعی» معنای ظرفیتی دارد. آن وقت نظامها، «نظام تولید، توزیع، تخصیص» معنای ساختاری دارد.

ج: معنای ساختاری دارد که پس از ساختار ولایت، ساختار اجتماعی و ساختار خانواده می‌شود؟

س: البته معنای آنرا من خیلی منتقل نشدم.

۱۰ - قرار گرفتن «مقدورات انسانی، محصولات اجتماعی، منابع طبیعی» بعنوان اوصاف عاملیت

قبل از «نظام تولید، توزیع، تخصیص»

ج: مقدراتی داریم مخصوص نظام ولایت، محصولات اجتماعی داریم مخصوص نظام ولایت، دیگر این آخرین قسمتی است از جامعه که تصرفش را در شیء نشان می‌دهد، تجسد را نشان می‌دهد. آخرین قسمتش باید دیگر یک شکل از اجسام را تحویل ما دهد و تصرف در آن را یعنی «ظرفیت، جهت، عاملیت، عاملیت» در ...

س: یعنی باید فاعلهائی را به ما ملحق کند.

ج: احسنت. خوب اینجا این «مقدورات انسانی و محصولات اجتماعی و منابع طبیعی» را اگر در همین جا معنای ظرفیتی به آن بدهیم، آخرین آنها نظام تولید می‌شود که می‌شود: مقدرات انسانی ساختار ولایت در نظام تولید، مقدرات انسانی ساختار ولایت در نظام توزیع، مقدرات انسانی ساختار ولایت در نظام تخصیص (مثلاً) این یک معنایش، یک معنای دیگرش این است که این چون از طبقه بالاتر بود این را بالاتر بگذاریم و مقدرات انسانی را پایین بگذاریم یا نه ساختارهایی که در موضع تصرف قرار دارند آنها را بالا بیاوریم ساختار ولایت، ساختار اجتماعی، ساختار خانواده، ساختارها غیر از خود ولایت است.

س: یعنی نظام مدیریتهایی که هست؟ مثلاً نهادهایی که هست فرهنگی، اقتصادی

ج: یعنی نمادهائی که فقط مدیریتهای سیاسی نیست. مدیریت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و همه.

۱۰-۱ - اختصاص داشتن «مقدورات انسانی، محصولات اجتماعی، منابع طبیعی» به سازمان ولایت

این ساختارها چه «مقدورات انسانی و محصولات اجتماعی و منابع طبیعی» مربوط به ولی فقیه در جامعه هست یعنی چقدر نیروی انسانی در سازمان ولایت وجود دارد و سازمان ولایت چه مقداری نیروی انسانی دارد غیر از این است که چه نظام تولید قدرتی دارد.

۱-۱-۱۰ - تأثیر نحوه آرایش امکانات در توسعه آنها

یک مقدار امکانات شما به او می دهید او یک نحوه آرایشش می کند مثلاً عرض می کنم ما در فرهنگستان یک مقدار امکاناتی داریم صحبتی که داریم درباره «اصل مقدورات انسانی و محصولات اجتماعی و منابع طبیعیمان» نیست، بلکه صحبت در رابطه با این است که نحوه آرایش اینها چگونه باشد که به نظر ما می آید چون نحوه آرایش اینها موجب تولید و تصرف در خود اینها می شود که خود اینها افزایش پیدا کنند، یعنی همه حرفهایی که اینجا زدیم چیزی از آن که در آخر کار ظاهر می شود این است که چگونه می شود توسعه پیدا کند.

س: انسان و مقدورات به سمت این جهت بیاید، یعنی توسعه پیدا کند و در اختیار قرار بگیرد برای افزایش دوباره ظرفیت اولیه.

ج: یعنی نظام تولید نظامی است که در حقیقت آخر کار تحت تصرف است.

۱۰-۲ - بررسی چگونگی ضرب «کارادی اصلی، فرعی، تبعی» در «نظام تولید، توزیع، تخصیص»

آیا این را حال نظام تولید مقدورات انسانی بگذاریم بگونه‌ای که «مقدورات انسانی» صفت نظام تولید شود؟ یعنی بگوییم: نظام تولید مقدورات انسانی، نظام تولید محصولات اجتماعی نظام تولید منابع طبیعی، معنایش این است که یک نحوه ساختاری را ما مدعی هستیم که موجب تولید مقدورات یعنی توسعه مقدورات می شود. در اینجا اگر این طوری بخواهیم قرار دهیم باید ساختار ولایت را جای ظرفیت بگذاریم، یعنی بگوییم ساختار ولایت، نظام ولایت خودش دارای چه وصفی از تولید است؟ کلمه نظام را هم از سه تای آن برداریم و بنویسیم «تولید، توزیع و تخصیص». ساختار ولایت نسبتش به تولید چگونه است؟ نسبتش به

توزیع و تخصیص چگونه است؟ یعنی چگونه «کارائی اصلی، فرعی و تبعی» کارائیش را برداشتیم شد سرپرستی اصلی که معنای کارائی اصلی را می‌دهد. در اینجا هم ما می‌توانیم چنین کاری را بکنیم می‌گوییم نظامها را بر میداریم و می‌نویسیم «تولید، توزیع و تخصیص» آن وقت ساختار ولایت، ساختارهای اجتماعی، ساختار خانواده ضرب که می‌شود نتیجه می‌دهد ساختار ولایت در نظام تولید، ساختار ولایت در نظام توزیع، ساختار ولایت در نظام تخصیص یا ساختارها را هم می‌شود عوض کرد و نوشته شود «نظام ولایت» اینجا تولید و توزیع و تخصیص؟ تخصیص که معنای تبدیلی را می‌دهد.

### ۱۱ - قرار گرفتن «ساختار مدیریت نظام ولایت، ساختار مدیریت اجتماعی و ساختار ولایت

#### خانواده» در قسمت ظرفیت

آن وقت در اینجا می‌خواهیم ببینیم ظرفیت در عاملیت «مقدورات» هستند یا نظام ولایت، ساختارهای اجتماعی، ساختار خانواده؟ ظرفیت در نیابت.

س: ظرفیت حقیقی در عاملیت همین مقدورات انسانی مقدورات ...

ج: اینها مورد تصرف هستند یا ظرفیتی اند؟

س: ظرفیتی. یعنی نهایت مطلب در عاملیت.

ج: در موضوع نیابت

س: یعنی در خود منتهی اگر این یکی سیکلی را طی کند اینکه بخواهد زیاد بشود.

ج: یعنی نیابت مگر مورد عملش توسعه اینها نیست؟

س: توسعه اینها است.

ج: اگر توسعه اینها است چرا اینها نیابند، یعنی بگوئیم عمل نیابت یک ساختار ولایتی اینجا داریم، نظام

ولایت نه ولایت و نه سرپرستی اصلی که آنجا هست، بلکه یک نظام ولایتی داریم.

س: یعنی نظامهای ساختاری مدیریتی؟

ج: بله، بگوییم «ساختار مدیریت تولید، ساختار مدیریت توزیع، ساختار مدیریت تخصیص». آن وقت اگر ساختار مدیریت نوشتیم، ساختار مدیریتهای اجتماعی داریم.

که مدیریت اجتماعی از مدیریت اوقاف را می‌گیرد تا مدیریت کارگاه‌های کوچک را می‌گیرد، کلیه مؤسسات غیر دولتی، کلیه میکانیزم‌ها، مدیریتهای اجتماعی تا یک بقالی کوچک که یک شاگرد است و استاد، همه را می‌گیرد.

#### ۱۱-۱ - ساختار ولایت خانواده بعنوان کوچکترین و عمومی‌ترین و کارخانه مادر و تولید کننده

##### مواد اولیه نظامهای دیگر

و ساختار ولایت خانواده که به نظر می‌آید کوچکترین نظام و مجموعه و عمومیت‌ترین، خانواده است. آن وقت تولیدی که در اینجا می‌دهد فرق آن تولید دو تا اینست که اینجا تولید همه شئون ابتدائی. به عبارت دیگر کالای واسطه‌ای نیروی انسانی را تحویل می‌دهد. یعنی فرزندی را که تحویل می‌دهد هم از نظر «جسد و جسم» آدم تحویل میدهد و هم عواطفش را در سطح اولیه تحویل میدهد و هم حساسیتهای سطح اولیه را تحویل میدهد همه شئونی را که درباره با ولایت، تولی و تصرف و تا اینجا هست در شکل واسطه‌ایش را این تأمین می‌کند. در حقیقت اگر بخواهیم بگوییم کارخانه‌هایی ما داریم در ساختمان آدم باید بگوییم این کارخانه اولیه به اصطلاح امروزها کارخانه مادر است، (کارخانه مادر به کارخانه‌ای گفته می‌شود که موادی را تحویل می‌دهند که هزاران کارخانه مصرف کننده آنها هستند) این باید بخش دوم را بدهد.

#### ۱۱-۱-۱ - پرورش دادن مواد تولیدی نظام خانواده توسط نظام اجتماعی

یک مقدار او را در جامعه پرورش دهد، بهره‌مندی کامل را این باید انجام بدهد یعنی خانواده باید کار اولیه را بکند و این کار ثانی رویش بکند مثلاً مدارس تا یک حدودی پرورش بدهند، این حالا طلبه یا شده دانشمند شده و در اینجا جذب می‌شود یک عنصر لایق می‌شود. که این سیکل را اگر بخواهیم همه رانگاه کنیم که همه در خدمت ولایتند این بخش اول تولید، این بخش دوم، این بخش سوم.

#### ۱۱-۲ - قرار داشتن «نظام تولید، توزیع، تخصیص» در قسمت جهت

س: خوب، پس این در ظرفیت قرار می‌گیرد و تخصیص در جهت قرار می‌گیرد و مقدمات انسانی که حاصل اینها هست در عاملیت.

ج: بله، نهایت خانواده درباره اصل انسان چنین هنری دارد در محصولات اجتماعی نمی‌شود گفت خانواده یک چنین موضعی دارد.

س: شاید داشته باشد، در نظام ما فرض کنید قالی تولید می‌کند. در خانه یک کارهایی می‌کنند، تولیداتی می‌کنند، اینجوری نیست که نداشته باشند، در نظام ما بچه تا قبل از بلوغ در اختیار پدر و مادر است خوب این باید تولید داشته باشد.

ج: یعنی تولید تکنولوژی و ...

س: نه، تولید ساده

ج: تولید عاطفه، احساس، تولید این چیزهایی که ریشه‌های اولیه هست در خانه می‌شود، اهل محبت به «اهل بیت» در خانه می‌شود اهل دینداری و ... یعنی همه چیز در مقیاس کوچکش که بعداً می‌تواند رشد کند در خانه می‌شود.

خوب اینجا اگر بگذاریم نظام مدیریت ولایت اجتماعی.

س: می‌توانید نظام مدیریت سازمانی هم بنویسید، البته ولایت بهتر است.

ج: خوب حالا نظام مدیریت که بگذارید فقط یک عیب دارد که سیاستگذاری کلی و ... را نمی‌گیرد.

س: خوب در ظرفیت می‌گیرد، وقتی می‌فرمائید درگیری با کفر یعنی سیاستهای اصولی آنجا پی ریزی می‌شود.

ج: یعنی ضرب که بشود مدیریت سیاسی سطح بالا را مثلاً نظام مدیریت ولایت اجتماعی.

س: آنجا دیگر حالت اجرائی دارد.

ج: درست است، معنای نیابتی هم دارد، معنای عاملیتی.



س: یعنی دیگر باید آئین‌نامه اجرائی را معین کنیم، مثل هیئت دولتی که الان داریم. خوب خلاصه دولت، جمع، خانواده که قبلاً گذشت.

ج: اینجا تولید، توزیع و تخصیص هم اینجا.

### ۱-۲-۱- تبیین معنای تولید مقدورات انسانی، محصولات اجتماعی، منابع طبیعی توسط

در نظام ولایت اجتماعی تولید چه چیزی؟ تولید مقدورات انسانی، معنای توسعه. یعنی چگونگی ارتباط برقرار کند تا نیروی انسانی قوی تر داشته باشد. بعد محصولات اجتماعی. این هم منابع تولید منابع هم ما در اینجا به این معنا می‌گوییم که منابع طبیعی با کار اجتماع هست که اولویت‌هایش معلوم می‌شود. یعنی نفت به عنوان یک منبع طبیعی که به دلیل فعالیت اجتماعی بالا آمده که چه بسا اگر یک کارهای دیگری انجام بگیرد معدنی که در رده پایین است او بالا بیاید و نفت از موضوعیت بیفتد. مثلاً اگر یک کسی چیزی را ارائه دهد که بتواند انرژی که الان از نفت استفاده می‌کنند او به نحو بالاترش را تحویل دهد.

س: از طبیعت چه نحوه استفاده می‌کنند.

ج: بله، مثلاً الان اینطوری که من شنیده‌ام مثل سیم کشی با سیم مسی، از سیم‌هایی که شیشه‌ای هست ولی همین طور نرم است و تا می‌شود برای انتقال نور استفاده می‌شود بعد هم آنجا نور روی دستگاه کامپیوتری کار می‌کند جوری که ظرفیت و راندمان آن خیلی بالاتر است خوب وارد آن بحث نشویم. به ذهن می‌رسد که این حتماً همه‌اش از اول تا آخرش معنای عاملیت می‌دهد این رده آخرش عاملیت در امور طبیعی است. یعنی اینجا حتی مقدورات انسانی را از این جهت که می‌توان توسعه داد موضوع بحثمان است نه از این جهت که خودش والی و سرپرست توسعه است.

### ۳-۱-۱- معنای نیابتی و جهتی داشتن سه وصف فوق بدلیل عاملیت بودن آنها نسبت به جهت و

#### جهت نسبت ظرفیت

حالا ممکن است خود این مقدورات انسانی یک بخشش ظرفیت خود ولایت باشد ولی از این جهت موضوع است که موضوع تصرف خود ولایت است و توسعه پیدا می‌کند. می‌خواهم عرض کنم که معنای

نیابتی را کاملاً در این رده آخر باید متوجه شویم. آن وقت اینجا هم باز معنای جهتی را دارد ولی جهتی تصرف در این، اینجا هم ولایتی را دارد ولی ولایت خردی که حاصلش تصرف در این می‌شود، مجموعه اینها عاملیت است نسبت به این جهت و مجموعه اینها جهت است نسبت به این ظرفیت.

س: در مسئله جهت اگر «اخلاق، احکام و علوم» بعد اسلامی

۱۲ - وجود معنای «ظرفیت، جهت، عاملیت» در هر دسته بندی

الان من یک چیزی را که احساس کردم در دسته بندیها یک قانون اجمالی که پیدا بکنید یک معنای

ظرفیتی، جهتی، عاملیتی در هر دسته بندی هست

ج: درست است

س: وقتی می‌گوییم ولایت، تولی و تصرف بعد «اصلی، فرعی و تبعی» معنای جهتی را نشان میدهد،

۱۲-۱ - برابر بودن «سیاست» با «تمایلات اجتماعی»، «فرهنگ» با «پذیرشهای اجتماعی» و «اقتصاد»

با «تأثیرهای اجتماعی» و ضرب این سه در «اصلی، فرعی، تبعی»

بعد «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» یک موضوعاتی را نشان می‌دهد که.

ج: در یک اوصافی مورد تصرف ولایتی را می‌گوید. می‌گوید تمایلات اجتماعی تحت سرپرستی قرار گرفته است. یا مثلاً پذیرشهای اجتماعی تحت سرپرستی قرار گرفته یا اقتصاد یا تأثیرهای اجتماعی تحت سرپرستی به نحو عام قرار گرفته است، یا تولی‌ها، تولی سیاسی چطوری است؟ تولی فرهنگی چگونه است؟ اصلاً تولی در تمایلات، تولی در پذیرشها، تولی در اقتصاد چطوری است؟ یا تصرفهایی که بعداً متقوماً انجام می‌گیرد - تصرف در تمایلات، تصرف در پذیرشها، تصرف در اقتصاد - هر کدام از اینها بخش «اصلیش، فرعیش و تبعیش»...

س: به نظر می‌آید در بحث جهت این دسته‌بندی سه عاملیت «شکل گرفته، شکل پذیری و تکوینی

اولیه» باید به جای آن چیزهای دیگری مثل ارتکازات، ادبیات و چیزهایی این گونه قرار گیرد. یعنی اخلاق،

احکام، علوم که مثلاً انگیزه‌های اسلامی یک ارتکازاتی را تحویل دهد.

۱۳ - ضرورت عمومیت خاص داشتن اوصاف جهتی و ضرب اوصاف بالائی جدول در پائینی آن و

بدست آمدن ۷۲۰ وصف

ج: من اینجا یک سؤالی دارم. می خواهم بگویم که این اموری که باز اینجا می گوئیم، در بخش جهت می گوئیم باید یک عمومیت خاصی داشته باشد.

س: اشکال و غرض من این است که یعنی معنی عاملیتی ندارد.

ج: اینها ۲۷ تا را تحویل می دهد ضربدر این می شود و ۷۲۰ تا را تحویل می دهد. یعنی کلیه خصوصیات که در این بالا داریم همه در پایین می آید اگر همه اینها خواستند در پایین بیایند مثلاً اخلاق اسلامی شکل گرفته آیا بخشی را که در نظام مدیریت می آورد و احکام اسلامی شکل گرفته، بخشی را که در اینجا می آورد و بخشی را که علوم اسلامی شکل گرفته می آورد چه چیزی است؟ در بخش علومش آیا می توانید بخش ادبیتان را حذف کنید - وقتی اینجا می آید - یعنی علوم اسلامی شکل گرفته. علوم اسلامی شکل گرفته در ولایت و نظام مدیریت و خانواده در «تولیدش، توزیعش و تخصیصش» نسبت به «مقدورات انسانی، محصولات اجتماعی و منابع طبیعی» آیا زبان در آن می آید یا نه؟ می خواهم بگویم کل این معنا که اوصاف ۲۱ هزارتایی که داریم سه هزار تا جمع اینها می شود.

س: بله، اینها باید بیاید.

ج: وقتی می آید اینها عناوین عامی است که ادبیات را شامل می شود یا نه؟ مثلاً اگر ما ادبیات را تعریف کردیم.

س: من نمی خواهم اشکال بر ادبیات بکنم بلکه می خواهم اشکال بکنیم که شکل گرفته و شکل پذیر و فطری معنای عاملیتی در جهت ندارد الان ببینید ما اینجا «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» به معنای عاملیت، سیاست به معنای ...

ج: در اینجا شد ولایت اصلی فرهنگ و ولایت فرعی که ساختار فرهنگ است ادبیات نمی تواند از آن جدا شود.

س: فرهنگ به نحو عام می‌پوشاند. این عین چیزی است که اینجا ولایت می‌گوئیم. بعد معنای اجزائی آن اینجا می‌آید.

ج: می‌خواهم بگویم وقتی در هم ضرب می‌شوند تا اینجا چقدر می‌آید؟ این سه تا ۱۹ هزار بار تکرار می‌شود.

س: من می‌خواهم بگویم در شکل گرفته یعنی در این قسمت معنای عاملیتی ندارد. فرض کنید هیچ اشکالی نکنیم که ادبیات و غیره جایش کجاست؟ یک وقت ممکن است سؤال کنیم در ساختار شما جای ادبیات کجاست؟ می‌گوییم این به نحو عام می‌آید پایین و همه را می‌گیرد و این حرف درستی است ولی وقتی می‌گوییم این سومی معنای عاملیتی در جهت را ندارد.

ج: حالا عرض می‌کنیم در جهت،

۱-۱۳ - «ملکه، نزدیک به ملکه شدن، ملکه نشده» نتیجه ضرب اخلاق در «شکل گرفته، شکل پذیر،

تکوینی اولیه»

اگر اخلاق بخواهد در جهت تصرف کند مگر ملکه تحویل نمی‌دهد. وقتی که شکل گرفته باشد اگر بنویسیم ملکه - این هم نزدیک به ملکه شدن - این هم هنوز ملکه نشده و غرض از شکل گرفته یعنی این تبدیل به یک هویت شده باشد این هنوز شکل پذیر است. مثلاً این اخلاق اسلامی. یک مجموعه نظام حساسیتهایی را شما اسمش را اخلاق می‌گذارید که می‌شود «اسلامی، الحادی و التقاطی» باشد، این شکل گرفته اخلاق چه چیزی می‌شود؟ شکل گرفته آن ملکه می‌شود، احکام هم به نظر ما می‌رسد که اسلامی شکل گرفته دارد، اسلامی شکل پذیر دارد و اسلامی تکوینی اولیه دارد.

س: این اوصاف تقسیمات درونی است. یعنی ما وقتی اخلاق اسلامی را در هم ضرب می‌کنیم با آن چیزی که حالا در اینجا ابداع احتمالش را می‌دهیم اگر ضرب کنیم این سه وصف از اوصاف درونی او می‌تواند باشد.

ج: شما چه اوصافی غیر از اینها به ذهنتان می‌رسد که من مقایسه کنم؟... تمایلات شکل گرفته را که نشان نمی‌دهد اقتصاد شکل گرفته را نشان نمی‌دهد ولی فرهنگ اقتصاد را نشان می‌دهد، فرهنگ سیاست را نشان می‌دهد.

س: یعنی این سیاست فرهنگ، اقتصاد در یک جهتی یک مرتبه‌اش را نازل کنید می‌آید این پایین.  
ج: نه. مگر اینها همه ضرب در این و ۷۲۰ را می‌دهد. اگر ۷۲۰ را می‌دهد یک تعدادی قطعاً فرهنگ هست و تعدادی هم سیاست و تعدادی هم اقتصاد باید باشد.

س: این در آن سطح مثل معنای سیاستگذاری را می‌دهد.

ج: نه. ببینید تعدادی که در جدول می‌آید چند تعداد است. من فرض می‌کنم که اینجا ادبیات، اینجا هم بنویسیم فرض کنیم که هنر اینجا هم فرض کنید یک چیز دیگر ولی سؤال مهم من این است

## ۲-۱۳ - وصف قرار گرفتن «فرهنگ» برای «سیاست، اقتصاد و فرهنگ» بجای «ادبیات»، بدلیل

### ضرب اینها در یکدیگر و عدم عمومیت ادبیات

که مگر کل اینها را که ضرب در کل اینها نمی‌کنیم بنابراین ادبیات سیاست همان فرهنگ سیاست است، ادبیات اقتصاد هم همان فرهنگ اقتصاد می‌شود فرهنگ خودش ضرب در این می‌شود، یعنی فرهنگ را در اینجا که ملاحظه می‌کنیم بر حسب ضرب خودش ما حدود ۹ تا سیاست داریم ۹ تا فرهنگ داریم ۹ تا اقتصاد داریم به اینجا که می‌رسیم ضربدر ۲۷ می‌کنیم که ۲۴۳ تا برای فرهنگ دارید ۲۴۳ تا هم برای اقتصاد ۲۴۳ تا هم برای سیاست آن چیزی که شما از ادبیات، هنر و ... می‌گویید عمومیتی که کل اینها را بتواند بپوشاند ندارد.

س: حالا ارتکازات را بگویید.

ج: می‌خواهم عرض کنم در ارتکازات که امر فرهنگی است. می‌خواهم بگویم آن چیزی که اینجا می‌نویسید بتواند فرهنگ، سیاست، اقتصاد اوصافش قرار گیرد هم از این طرفی هم بر عکس در حالی که اگر ادبیات گرفته شود از این طرفی آن فرهنگ در اینها ضرب می‌شود ولی اینها نمی‌تواند بالا قرار بگیرد

سیاست، فرهنگ و اقتصاد در آنها ضرب شود. جهت‌های کلی جهت‌ی باید باشند که هر سه اینها بتواند وصف هر کدام از اینها قرار گیرد موصوف هر کدامشان قرار گیرد به نظر من می‌آید عمومیت سطح جهت اینجا را عام بودنش را بپذیرید،

### ۳-۱۳ - اختصاص داشتن اوصاف عام جهت‌ی به بخش فرهنگ

شکل گرفتن برای جهت است مثلاً جهت تا وقتی که شکلی پیدا نکرده باشد مردد باشد یک حرفی هست، شکل که گرفت یک حرف دیگری است که از شکل گرفتن، ساختار پیدا می‌شود، تصرف در آن با شکل پذیری می‌شود برای تصرف در آن باید مایه اولیه «تکوین اولیه» وجود داشته باشد یعنی یک جهت اولیه باید برایش فرض کنید یک نسبت انعطافی فرض کنید یک راسخ شدنی فرض کنید بعد مثلاً فرض کنید که شما می‌رسید به مقدرات انسانی حوزه می‌گویید این دسته از سن ۶۰ یا ۵۰ به بالا را نمی‌توان تغییر داد سؤال میکنیم در چه چیزی از آنها نمی‌توانید کار کنید در فرهنگش؟ می‌گویید نه در میلش نه در فکر و نه در عمل اقتصادی‌اش. یک دسته دیگر مثلاً نوجوانان ۷ ساله را می‌گویید با اینها کاملاً می‌توانم کار کنم. می‌گویید اینها دست نخورده هستند از هر جهت‌ی می‌توانم کار کنم هم روی تمایلات سیاسی آنها کار کنیم. می‌خواهم بگویم مفاهیم عام جهت‌ی، اینها را بگذاریم عمومیت ضرب از بین می‌رود به نظر می‌آید که اینها مربوط به یک بخش است که فرهنگ باشد.

### ۳-۱۳-۱ - قرار داشتن تکنولوژی (اعم از نظام مدیریتی و محصولات عینی) در قسمت تبعیها

س: حالا اگر بجای اینها تکنولوژی بگذاریم.

ج: تکنولوژی خودش چه چیزی هست؟ تکنولوژی شکلی است که بر محصولات پیدا شده است. یعنی وقتی که در بخش تبعی می‌گوییم تکنولوژی قصد ما این است که مثلاً میکروفن درست شده است. یا یک نظام مدیریتی درست شده است یعنی در قسمتی که تصرف کردیم او را تبعیتی ایجاد کردیم ما به ذهنمان می‌آید تبعیها کلاً اینجا هست.

س: پس معنای تکنولوژی به نظر شما پایین می‌آید.

ج: بله در تبعیها می آید که چیزی را درست کردیم حالا چه مدیریت اسلامی باشد چه رابطه فلان باشد. در اینجا علمی که می گوییم بایستی عام باشد غیر از شکل خاصش که تبدیل شده باشد در نظام تولید فرمول فلان را بکار بگیرید برای درست کردن تولید میکروفون یا تولید نیروی انسانی لازم. البته پافشاری من روی مطلب دلیل بر عدم دقت شما نمی شود.

خوب دقت کنید نه بعنوان این که چون من گفتم درست هست، خصوصیت اضافه گفته شود هم در نوشتن هم در تنظیمش،

#### ۱۴ - عام و اولیه بودن اوصاف ظرفیتی،، جهتی و عاملیتی جامعه

عمومیت بخشهایی که مربوط به کل جامعه است وقتی که می گوییم جهت باید چیزهای عام جهتی گفته شود، اینها را اسلامی، الحادی، التقاطی مثلاً ما اسلامی را سطح بالای از تعهد فرض کردیم التقاطی را کلیه ادیان به نظر ما می آید کلیه ادیان نحوه ای شرک را به همراه دارند که تسلیم به اسلام نشدند الحادی آن که مخالف هست، این یک مطلب جهتی است در انگیزه بعد از اینکه می خواهیم تقسیمات اخلاق، احکام، علوم را مثال بنیم امر اولیه می شود یعنی امر جهتی می شود. ظرفیت اولیه جامعه به خلقش یعنی حساسیتها، حکمش به اصطلاح دستورها و فرمانها به نحو عمومی، کلی، احکام کلی، چه احکام کلی الهی باشد (رساله) چه احکام کلی انسانی باشد فرض کنید جامعه یک احکام کلی و فرمانهای عمومی را امضاء می کند چه علوم را در سطح فنون کلی. ولی وقتی تبدیل به ساختار مدیریتی می شود عاملیت می شود قانون اساسی، قانونی است عام، قوانین مجلس قوانینی است عام و بخشنامه هائی که آنها را به اجرا تبدیل می کند در پائین باید دیده شود. علمی را که کشف می کند به نحو عام است مثلاً این که الکتریسیته در فلان درجه، فلان خاصیت را دارد ولی الکتریسیته ای که فلان خاصیت را دارد این خاصیت را بیاورید ضبط درست کنید یا پنکه این دیگر جزء امور کلی عام نیست.

اینها امور عامی را تحویل می دهد.

حالا اگر امور عام را ما بخواهیم نگاه کنیم که بتوانند به فرهنگ، سیاست، اقتصاد تقسیم بشوند. یعنی اگر دست روی هر کدام که بگذارید بایستی معنی فرهنگ، سیاست و اقتصاد را که برای با طبقه بالا است بتوانید ببینید یعنی مثلاً اگر ادبیات داشتید باید بنویسید سیاست، ادبیات، فرهنگ ادبیات، اقتصاد ادبیات. اگر هنر را نوشتید بتوانید بنویسید سیاست هنر، فرهنگ هنر، اقتصاد هنر اینها همه از زیر بخشهای فرهنگ است موضوعات ادبی، هنری، بخلاف اینها هیچ کدام از موضوعات خاص هیچکدام از اینها نیست. یعنی هر کدام از اینها صحیح هست که بنویسیم روی یک برگه بگوییم که سه تا فرض دارد مثلاً «شکل گرفته» را می‌نویسیم، خود «شکل گرفته» را سه فرض برایش قائل می‌شویم که مثلاً اخلاق، احکام، علوم ضرب می‌کنیم در اسلامی و الی آخر. اینجا شکل گرفته را مثلاً می‌نویسیم سیاست، فرهنگ، اقتصاد آن وقت اینها به بخش پایین که می‌رسند معنای تخصیصی که پیدا می‌کنند شکل لغتی به خودشان می‌گیرند. تا تخصیصی هم نشوند طبیعتاً آن معنا را نمی‌دهند. به عبارت دیگر آیا ادبیات خود محصولی از محصولات نظام ولایت اجتماعی در بخش فرهنگ نمی‌باشد.

ج: بله. یعنی در ضرب شدن بایستگی معنای ادبیات را بدهد یعنی اینجا که می‌گوییم محصولات اجتماعی باید بچرخد آنها بیاید تا اینجا بگوییم اینجا شکل گرفته شده است این قانون ادبیات یا اینکه بچرخد بیاید در بخش فرهنگ که بایستی ۱۹ هزار تا تکرار کنید. یعنی ۲۷\*۷۲۰ که می‌شود نزدیک ۲۰۰۰۰ تا، ستون آخر تماماً از این سه تا درست شده است. یعنی حدود مثلاً ۶۰۰۰ تا مقدورات انسانی آنجا نوشته شده است، با تغییرات این قیده‌های بالائی آن ۶۰۰۰ تا محصولات اجتماعی و ۶۰۰۰ تا منابع طبیعی که شما آنجا می‌توانید بگویید که مثلاً بر اساس این قیده‌ها می‌شود فرضاً ادبیات، هنر و هر چیز دیگر.

۱-۱-۱۴ - ضرورت بیشتر بودن ارزش کمی و نه عنوان کیفی مقدورات انسانی نسبت به محصولات

### اجتماعی و منابع طبیعی

س: البته بر اساس (۴، ۲، ۱) مقدورات انسانی باید بیشتر باشد.



ج: مقدورات انسانی باید کارایی اش حکومت بیشتری داشته باشد یعنی ارزش بیشتری بایستی داشته باشد. ارزش کمی، نه اینکه عنوان کیفی آن بیشتر باشد.

س: عنوان کیفی آن هم بایستی متناسب ۴ و ۲ و ۱ باشد، خود عنوانهای آن، پیچیدگی آن بایستی معنای آن را برساند ما ۱۸۰۰۰ تا که داریم نباید بگوییم چون سه تا هست تقسیم به سه می‌کنیم خود عناوین را هم باید دارای ارزش بدانیم وهم دارای تعداد بیشتر بدانیم.

ج: تعداد کثرتی را که می‌گیرید به معنای حاکم و محکوم می‌آورید یعنی می‌گویید اختیارات این بخش می‌آید زیر چتر اینجا یا اینکه می‌آورید به عنوان اینکه تعداد آن از نظر تکرار واحد بیشتر هست ولی از نظر حوزه اختیارات مساوی هست.

س: نه. باید در همه ابعاد ۴ و ۲ و ۱ همان معنا را برساند هم از نظر ارزش هم از نظر اختیارات.

ج: از نظر ارزش و اختیارات درست هست ولی واحد کمی چطور؟ یعنی مثلاً عرض می‌کنیم چهار، دو، یک که می‌کنید تعداد نفراتی که در نظام ولایت هستند بیشتر از جامعه هستند یا اینکه قدرتی بیشتر از آن دارند مثلاً عرض می‌کنم تعدادی که در اختیار ولی فقیه هستند از نظر عدد بیشتر از جامعه هست یا اینکه تأثیراً بالاتر است.

س: هم تأثیراً اینگونه هست یعنی ما بایستی آدمها را بیشتر ببینیم، حول جاذبه ولی کثرتاً و وحدتاً بیشترند نه محصولات بالعکس نظام کفر که الان طبیعت بیشتری حول محور بوش هست، آنها بیشتر همین را می‌خواهند تا آدمها. آدمها تعلقشان به قول حضرت امام فرمودند آقای بوش بیاید سوار یک ماشین بشود در خیابان خودشان راه بیافتد چقدر مردم اظهار دوست داشتن می‌کنند؟! دوستش ندارند یعنی افراد هم به سبب استکان، طبیعت و امکانات و به خاطر محصولات اجتماعی دوستش دارند خودش را دوست ندارند.

ج: حالا یعنی به نظر شما مقدورات انسانی یعنی تعداد افراد. اینکه تعداد افراد دورن خودش به ۱،۲،۴ تقسیم بشود این یک حرف است.

س: عناوین هم این گونه به نظر می‌آید مثلاً عناوینی که مربوط به اخلاق هست باید بیشتر باشد یا عناوینی که مربوط به ولایت هست.

ج: یعنی کلاً این عناوینی که نسبت به ولایت، تولی و تصرف داریم شما می‌گویید نسبت بین مجموعه‌ها، سهم تأثیر بالاتری را نشان بدهد یا اینکه می‌گویید کمیتاً بالاتر باشد، اگر کمیت بالاتر شد، کیفیت هم بالاتر شد، نسبت تأثیر هم بالاتر شد اینکه مجموعش بالاتر از چهار می‌شود که معنای آن می‌شود چهار ضربدر چهار باشد

س: پایین هم  $(2 \times 2 \times 2)$  باشد پایین تر هم  $(1 \times 1 \times 1)$  بشود.

ج: نه، پایین پایین که بیائیم بعد از آن باید نسبت بین ۴، ۲، ۱ را بگوئیم یا نسبتها فرق می‌کند؟ البته در ضرب خودش به نظر می‌آید که یک مقدار معین می‌کند. یعنی این را وقتی می‌گوئید ضرب کنید در این؛ اول خود اینکه ضرب کنید ۲۷ تا بشود چگونه می‌شود؟ در یک مورد آن معلوم می‌شود.

س: یعنی نه تا عنوان برای فرهنگ، نه تا برای سیاست و نه تا هم برای اقتصاد.

ج: بله. از آن نه تائی که پیدا می‌شوند شما می‌گویید سه تائی آن برای ولایت هست که اصلی، فرعی و تبعی، سیاست ولایت، سه تائی آن برای تولی و سه تا هم برای تصرفی ۴ و ۲ و ۱ نسبتها را نشان می‌دهد و آلا اگر اینگونه باشد در همان ضرب اولیة عین همین سؤال را بایستی بپرسیم.

س: اگر این طور باشد چینش اوصاف با هم فرق می‌کند ۳ تا ۳ تا نمی‌شود.

ج: نه. آن وقت نسبتهایش را که بین آنها قرار می‌دهید را چکار می‌کنید.

س: یعنی باید چهار تا وصف در یک جا داشته باشید ۲ تا یک جا و یکی هم یکجا داشته باشیم.

بسمه تعالی

موضوع جلسه: «جدول کیفی»

تاریخ: ۷۱/۴/۲۸ - ۷۱/۴/۳۱

۱۸۵۱ و ۱۸۵۲

استاد حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم. ابتدائاً ببینیم آیا جهت و عاملیت بخش ظرفیت در ظرفیت بخش ظرفیت به نحو اجمال مندرج است یا نه؟ یعنی «ولایت، تولی و تصرف»، «اصلی، فرعی و تبعی» این سه تایی که جهت است به نحوی میتواند از اوصاف ولایت و اوصاف تولی و اوصاف تصرف ذکر شود؛ یعنی این سه تا به نحو اجمال در «ولایت، تولی و تصرف» مندرج است. هر ولایتی که ملاحظه می شود حتماً اول «اصلی، فرعی و تبعی» دارد، دوم خودش هم در منزلت اصلی ترین امر و محوری ترین امر قرار دارد، و تولی به معنای فرعی باز در عین حالی که خودش «تولی اصلی، تولی فرعی و تولی تبعی» دارد، منزلتش هم نسبت به آن هر سه ولایت «منزلت فرعی است و منزلت تصرف نیز منزلت تبعی است در عین حالی که در آن «تصرفات اصلی، تصرفات فرعی، تصرفات تبعی» فرض دارد. اگر به منزلت «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» نگاه کنیم، سیاست به معنای تمایلات؛

آقای صدوق: منزلت‌ها نباید به «ظرفیت، جهت، عاملیت، تعریف» شود؟ مثلاً باید بگوییم منزلت سیاست، منزلت ظرفیت است، منزلت فرهنگ، منزلت جهت است و منزلت اقتصاد، منزلت عاملیت است.

استاد حسینی: بله.

آقای صدوق: یعنی به جای اینکه منزلت‌ها را به «اصلی، فرعی، تبعی» تعریف کنیم به همان «ظرفیت، جهت، عاملیت» تعریف کنیم.

استاد حسینی: «ظرفیت، جهت، عاملیت، درون، ظرفیت، جهت، عاملیت» باز از نظر منزلت؛

ظرفیت به معنای «ولایت» و جهت به معنای «تولی» و عاملیت به معنای «عاملیت» است، یک بار هم مجدداً سه تا «ظرفیت، جهت و عاملیت» را کنار هم قرار دهیم که نسبت اولی نسبت «ظرفیتی»، نسبت دوم نسبت «جهتی» و نسبت سومی نسبت «عاملیتی» است. در عین حالی که از جهت دیگر می‌گوییم هر «عاملیتی» در «جهت» به صورت مجمل وجود دارد، بنابراین هر «جهتی» شامل «عاملیت» به صورت اجمالی می‌باشد. یعنی می‌خواهیم بگوییم اگر «تصرف، تولی، ولایت» را در سطح اول ظرفیت نگاه کنیم تصرف به نحو اجمالی در تولی و ولایت است و تولی به نحو اجمال در ولایت ملاحظه می‌شود.

اگر «ظرفیت‌ها» را به منزله یک کلی اجمالی در نظر بگیریم که از جمله اجزاء و مصادیقش بخش‌هایی است که «جهت» و «عاملیت» می‌شود حرف صحیحی زده‌ایم. اگر «ولایت» تنها را ملاحظه کنیم و بگوییم نظام ولایت باید بتواند به صورت مجمل شامل اینها بشود. حال «ولایت، تولی، تصرف» روی هم باید «اصلی، فرعی، تبعی» را بیوشاند و مفاهیمش شامل یا مشمول باشد، ۳ مطلبی که بخش ظرفیت را تمام می‌کند باید شامل ۹ بخش جهت شود و ۹ بخش جهت هم باید شامل ۲۷ بخش عاملیت شود نتیجتاً ۹ مفهومی که به دنبال روشن کردن یک مطلب است ۹ قیدی است که به صورت مختلف اشیاء را در نظام ولایت تبیین می‌کند.

در قسمت دیگر می‌خواهیم ببینیم نسبت «اخلاق، احکام، علوم» چگونه است؟ اگر چه «اخلاق» در «نظام حساسیت‌ها» است ولی در عین حال از تمایلات نمی‌تواند بالمره منفک باشد و آن را در تمایلات ملاحظه نشود و همچنین احکام را در فرهنگ، و علوم را در اقتصاد نمی‌توان ملاحظه نکرد. در این صورت سه وصف «اسلامی، التقاطی و الحادی، در عین حالی که در کل «اخلاق، احکام، علوم، مندرجند، اخلاق، احکام، علمی» که در مقیاس کلان در کل جهان مورد نظر است؛ یعنی اخلاق را به معنای اخلاق اسلامی ملاحظه نکنید بلکه به معنای خلق مورد نظر باشد، هر سه این اوصاف و همچنین شکل‌پذیری تکوینی اول را شامل می‌شود.

«نظام مدیریت دولتی، نظام‌های مدیریت اجتماعی، نظام مدیریت خانواده» به «نظام برنامه تولید» نظام برنامه توزیع. نظام برنامه تخصیص» شامل است، و بعد از آن شامل «مقدرات انسانی» محصولات اجتماعی و منابع طبیعی» است.

بعد از این مطلب دنبال این هستیم که آیا عنوانی وجود دارد که در اینجا به نحوه‌ای وجود نداشته باشد؟ آقای صدوق: نوع عنوان‌هایی که در اینجا وجود دارد به نحوه‌ای در این عناوین مندرج است. به نظر می‌رسد تقسیم‌بندی جلسه قبل نیز در اینجا وجود دارد؛ یعنی مسئله انسجام «وحدت، هماهنگی عمومی و گسترش کثرت».

- معنای سه وصف ظرفیتی «ولایت، تولی و تصرف»

استاد حسینی: بحث دیگر ما این است که شروع به نوشتن معانی این اوصاف کنیم که «ولایت» را در اینجا به معنای رهبری و نفوذ و وحدت گرفته‌ایم، «تولی» را به معنای هماهنگی و «تصرف» را به معنای گسترش کثرت گرفته‌ایم.

آقای صدوق: اگر صلاح بدانید امروز روی نسبت بین ظرفیت و مفاهیم بحث کنیم. مثلاً فرض کنیم «تولی، ولایت، تصرف» به مقداری مشخص است که معنای ظرفیتی دارد ولی «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» را معنی کنید سپس نسبت در عالمیت و آنچه که هست را نسبت به عاملیت بیان کنید؛ یعنی نسبت عاملیت یا نسبت جهت و یا نسبت ظرفیت در ۹ مفهوم جریان دارد؟ مثلاً در قسمت اول «سیاست» را به تمایل معنی میکنند. استاد حسینی: تمایلات عمومی از طرف [؟] [۸:۲۹] «فرهنگ پذیرفته شده‌های عمومی» از طرف ولی و «اقتصاد» رفتار عینی از طرف ولی سرپرستی میشود.

حال به نظر میرسد اگر نخواهیم وارد این بحث شویم، بحث دوم این است که معنای هر یک از واژه‌ها را شروع به نوشتن کنیم.

آقای صدوق: بله. از نظر منطقی در معانی اینها دوری شود زیرا ممکن است معنایی را که برای نظام تولید در جلسه فرمودید عوض شود زیرا جایگاه آن عوض شده است. اشکل من این است که ولایت بحث محور جامعه

است. توسعه نفوذ رهبری به یک معناست و گاهی آثار توسعه نفوذ رهبری را در هویت حقیقی خود جامعه بحث میکنیم که میگویید قابلیت هدایت، اطاعت و اثر بعدی آن که توسعه نظام است فراگیر باشد. میخواهم بگویم این چندین مطلب است که آثار همدیگر را معنا میکنند.

استاد حسینی: عیبی ندارد. چندین مطلب را تک تک جدا کنید و سند کدامیک اصلی‌ترین و کدامیک معنای دوم و کدام یک معنای سوم است. مثلاً ولایت به معنای توسعه وحدت در جامعه که توسعه محور و نفوذ رهبری در سطوح مختلف جامعه می باشد.

۱ - ولایت یک فاعلیت محوری است ۲ - اینکه این ولایت محوری اگر در نظام تکوین باشد نظام خواسته یا ناخواسته به برکت او ایجاد می شود ولی در نظام اجتماعی این گونه نیست و در نظام اجتماعی می شود محوری باشد ولی از او کم تبعیت شود.

آقای صدوق: در هر صورت میخواهیم چگونه محور توسعه پیدا میکند چه در حالتی که تبعیت کم و چه در حالتی که زیاد باشد.

استاد حسینی: توسعه محور به توسعه نفوذ است؛ یعنی توسعه محور در جامعه چیزی جز توسعه نفوذ رهبری نیست.

آقای صدوق: یعنی رشد و توسعه این فرد که منصب رهبری را به عهده دارد به بدن و پیکره‌اش بر میگردد که از آن تبعیت کند.

استاد حسینی: یعنی گر جامعه در جوهری پذیرش نداشته باشد (در هر وجهی از جوه) به همان نسبت آن جامعه تضعیف می شود.

آقای صدوق: حتماً جامعه تضعیف میشود. آیا با این حال رهبر به قرب مطلوب خود می رسد یا نه؟

استاد حسینی: در ابتدا کاری به شخص رهبری نداریم به این کار داریم که فعالیت موجودی به نام جامعه چگونه می شود که این جامعه حاصل عملکرد یک عده انسان است. یک وقت است که سراغ فاعلیتها می رویم یک وقت سراغ کیفیاتی که حاصل فاعلیتها هستند، می رویم. از این کیفیت‌های مورد بررسی یک

کیفیت بزرگی به نام جامعه است، مناصب و نسبت‌هایی نیز که در این جامعه وجود دارد و درون آن وحدت است چگونه است؟ اگر حوزه مغناطیسی این مجموعه روابط مغناطیسی قوی‌ترین باشد و نفوذش روی همه بخش‌ها بوده و همه بخش‌ها به آن تولی داشته باشند این جامعه دارای انسجام و وحدت و یکپارچگی است و الا کثرتی که وحدت پیدا نکرده باشد جز تشتت چیز دیگری حاصل آن نبوده و نیروها رو به روی همدیگر قرار گرفته و خنثی می‌شوند و نتیجه‌اش عدم اعتماد و امنیت است؛ یعنی عدم هماهنگی به ناتوانی شدید و بحران و بیماری تبدیل می‌شود مانند انسان مجنونی که دچار اضطراب‌های داخلی است و کارهای مؤثری نسبت به خارج نمی‌تواند داشته باشد. یک جامعه نیز میتواند دچار اضطراب‌های زیادی شود.

آقای صدوق: آیا [«ولایت، تولی، تصرف» سه بعد جامعه هستند؟] هرگاه یک بعد از جامعه را به عنوان محور توضیح دهیم، سهم تأثیر اصلی جامعه،

استاد حسینی: بعد نیست «ظرفیت، جهت، عاملیت» بعد شد ولی «ولایت، تولی، تصرف» مناصب ساختاری درونی جامعه هستند که هر سه تای اینها برای هر یک از فاعل‌ها قابل ملاحظه هستند و لکن این سه وجهی که به عنوان «ولایت، تولی، تصرف» باشد به معنای ابعاد ذکر نشده است.

آقای صدوق: دقیقاً سؤال این من بر همین اساس بود که اشکال کردم و توصیفی را که من گرفتم توضیحی بعدی بود.

محور ساختار مانند چوب وسط خیمه است که این چوب نمی‌تواند بعد آن خیمه باشد، معنای بعد خیمه مثلاً ابعاد سه گانه طولی، عرض، ارتفاع خیمه است، چه اینکه برپا باشد و چه اینکه خیمه‌ای برپا نباشد. بعد آن است که نسبت به هر جزء آن، ابعاد در آن قابل ملاحظه باشد؛ به خلاف ساختار که می‌گوییم یک وحدتی دارد که مثلاً می‌گوییم وحدت قیامی یک خیمه به محور آن است.

آقای صدوق: حال می‌خواهیم بگوییم اوز جامعه چیست؟

استاد حسینی: محور جامعه، توسعه نفوذ رهبری است، به میزانی که بتوانید چوب وسط خیمه را به پا بدارید و تکیه بقیه اجزاء خیمه به آن باشد و به آن میزان محور است. اگر این چوب با یک زاویه ۱۲۰ درجه روی

زمین باشد نیم متر از پارچه را بلند می کند و بقیه پارچه چادر روی زمین می ماند. به میزان نفوذ رهبری در جامعه توسعه محور حاصل می شود و وحدت پیدا می کند؛ وحدت به معنای یکی شدن واحدهای متعدد است، آثار اعمال این فاعل‌های متعدد وقتی به وحدت می رسد که نفوذ رهبری فراگیر باشد و به هر نسبت که این نفوذ بالا برود به همان نسبت این وحدت پیدا می شود.

آقای صدوق: پس ولایت به این معنا تعبیر می شود.

استاد حسینی: بله. اگر معنای دیگری در عین حال در خاطرتان است، بگویید.

آقای صدوق: خیر. من از اینکه به آثار توضیح می دادید، تلقی‌ای داشتم که به معنای بُعدیمی گوئید.

اگر بخواهیم بگوییم جامعه یک وحدت ترکیبی است که به صورت کثرتی تبدیل به یکی می شود، چگونه تبدیل به یکی می شود به آن میزانی است که یک اراده واحد در هماهنگی افراد اثر بگذارد، نفوذ اراده محور در کثرت موجب تبدیل شدن کثرت به وحدت می شود.

گاهی است که توسعه وحدت در همه ابعاد شخص وجود دارد ولی ابعاد توسعه نیافته است. یک شخصی است که حساسیت‌هایش بسیار محدود است و فکر و تمثلاتش نیز بسیار محدود است و عملکرد عینی‌اش نیز محدود است معذک نسبت به یک رییس قوم یا یک قطب، رویش بسیار متعصب است، در اینجا به هر میزان که نفوذ آن افراد را محدود فرض کنید به همان میزان نفوذ رهبری در آنها محدود است. در یک جامعه توسعه یافته که کثرت تأثیر دارد؛ یعنی از جهات مختلف در فاعل‌های تبعی عالم تأثیر گذاشته و استفاده می کند، باد، آب، معادن، نفت و تأثیرهای مختلفی که از آن می گیرند به این معناست که کیفیت تأثیر آنان بر عالم بسیار زیاد است و از آن طرف حساسیت افراد نیز بالا است؛ یعنی کثرت زیاد دارد وحدت ذهنی و رفتارشان نیز بالا است در اینجا است که می‌گوییم توسعه نفوذ رهبری در آنها شدید است.

بنابراین ولایت به معنای توسعه نفوذ رهبری در جامعه یا وحدت در نظام فاعلیت اجتماعی، توسعه محور در جامعه است.

- تولی:



به معنای توسعه هماهنگی انسجام عمومی به معنی توسعه اطاعت از رهبری در سطوح مختلف می باشد. در معنای تولی نیز به نظر می رسد که هماهنگی امور و انسجام به وسیله تولی در جامعه پیدا می شود؛ یعنی همان گونه که محور باید در جامعه توسعه پیدا کند البته توسعه مکانی، تولی نیز باید توسعه زمانی پیدا کند تا هماهنگی محقق شود بنابراین معنای تولی «هماهنگی انسجام عمومی و اطاعت متناسب با منزلت» می- باشد.

آقای صدوق: چرا به آن انسجام عمومی می گوییم؟

استاد حسینی:

به عبارت دیگر، جامعه یک به هم پیوستگی دارد که یک طرفش وحدت و یک طرفش مناسبات وحدت است؛ به این معنا است که وحدت بسیط نیست و وحدت در نسبیّت و ساختار است. مثال ساده در تعویض دنده ماشین معنای وحدت این نیست که چرخ دنده همان میزان دوری را که الآن در دنده ۴ می زند به همان میزان در دنده ۳ دور بزند، بلکه برای اینکه به ماشین فشاری وارد نشود باید بتوانید با تعویض دنده، حرکت را متراکم کرده و موانع جاده را پشت سر بگذارید. هماهنگی به معنای وحدت به این معنا نیست که اگر چرخ اولی ۵ دور می زند چرخ پنجمی هم ۵ دور بزند. وحدت رهبری قبل از ذکر مناسبات نفوذ اراده اش در این است که ماشین حرکت کند و حرکت ماشین به این معنا است که حرکت اول با وسط و با آخر ماشین به یک گونه باشد در حالی که می خواهیم بگوییم در قسمت دوم این گونه نیست بلکه وحدت در تناسبات و انسجام است و هر کسی باید سر جای خودش متناسب با منزلتش تبعیت کند و با حفظ اختلاف منزلت یک آهنگ، پذیرش و مقصدی داشته باشند و وحدتی را بپذیرند و عملکرد رهبری متناسب با مناسبات نظام فرق پیدا می کند. پس وحدت رهبری یک طرف قضیه به این است که همه یک رهبر را بخواهند، خواستن ها باید متناسب با منزلت ها باشد و همه نمی توانند ۴ درجه اطاعت کنند، از نظر وحدت تبعیت یک محور دارند ولیکن رعایت مناسبات نظام نشده است و لذا هماهنگی حاصل نمی شود؛ یعنی اگر سرعت چرخ دنده در دنده

۴ اندازه دنده ۱ باشد دیگر اساساً دنده ۴ موضوعیتی پیدا نمی کند و یا ممکن نیست میزان حرکت پیستون به اندازه حرکت چرخ باشد. پس انسجام همیشه به وسیله مناسبات و وحدت به وسیله رهبر به وجود می آید. آقای صدوق: یعنی آن وسیله اختلاف آن به وسیله وحدت به وجود می آید.

استاد حسینی: احسنت! یعنی این انسجامی در کثرت است و آن وحدتی در این انسجام است.

- تصرف: به معنای نیابت در توسعه تأثیر جامعه در ارتباط جهان که به معنی توسعه توانایی جامعه در تاریخ می باشد.

حال سومین مرتبه این است که توسعه کثرت هم ایجاد شود، «تولی و تصرفی» را که انجام می دهیم، روی هم تقومی را نتیجه می دهند که باید دائماً کثرتها بیشتر شود و اگر امروز این رهبری و پیروی ۱۰ اثر داشته باشد فردا ۱۲ اثر پیدا کند؛ یعنی نسبت تأثیرها توسعه پیدا کند البته این توسعه نسبت تأثیر هم بازگشت دارد و هم در انسجام و هم در رهبری اثری دارد؛ یعنی کل وحدت جامعه توسعه پیدا می کند.

یعنی در حقیقت بحث «ولایت و تولی» بحث به وجود آمدن جامعه و بحث توسعه یافتن جامعه است.

آقای صدوق: یعنی بحث ولایت و تولی، بحث ایجاد جامعه است.

استاد حسینی: بحث تصرف، بحث توسعه آن است.

بنابراین تصرف در جامعه به معنای افزایش تبعیت در آوردن فاعلیت تبعی نسبت به یک جامعه است. الان جامعه آمریکا مرتباً فاعلیت تبعی جهان را در خودش منحل می کند که مرتباً هم قدرت رهبریش بیشتر می شود و هم قدرت پیروی و تولی جامعه نسبت به او بیشتر می گردد.

- اصلی: به معنای دارا بودن نسبت تأثیر اصلی در جامعه که به معنی دارا بودن بیشترین اثر مستقل در موصوف خود می باشد.

- فرعی:

به معنای دارا بودن نسبت تأثیر فرعی در جامعه که به معنی دارا بودن کمترین اثر مستقل در موصوف خود می باشد.

- تبعی:

به معنای دارا بودن نسبت تأثیر تبعی در جامعه که به معنی دارا بودن اثر غیر مستقل در موصوف خود می باشد.

- سیاست: به معنای تمایلات عمومی که می تواند موضوع میل:

۱ - شخص [با فاعل های تصرفی یا محور قرار گیرد]

۲- مفاهیم.

۳ - رابطه [نظام فاعلیتها یا نسبت ها اجتماعی]

۴ - شیء [کالاهای اجتماعی و محصولات طبیعی] باشد؛ یعنی هر کیفیتی در هر مرتبه از فاعلیت می تواند طرف میل باشد. در ضمن با همین بیان مشخص می شود که تمایل عبد نسبت به مولی حتی نسبت به فاعلیت مولی از هر مرتبه ای از فاعلیت که باشد جزء تعریف سیاست است.

فرهنگ: کیفیت های پذیرفته شده اجتماعی است چه کیفیت اعتقادی باشد چه غیر اعتقادی [که همان نسبیت های اجتماعی در مراحل توسعه جامعه می باشد]. «پذیرفته شده های اجتماعی؛

آقای صدوق: چه فرقی با تمایلات دارد؟ وقتی می گوییم تمایل دارد؛ یعنی به یک اعتقاد رابطه و فاعلیتی دارد.

استاد حسینی: در میل محبت و تعلق به یک چیزی است اما پذیرش لزوماً محبت ندارد. ما الآن پذیرفتیم که قدرت تکنیکی آمریکا قوی تر است؛ یعنی این احساس عجز در برابر یک مستکبر در یک موضع خاص نموده ایم، هر چند در موضوعات دیگر احساس قدرت می نماییم و تسلیم او نمی شویم و میلی هم به او نداریم؛ یعنی هر گونه تعجیز و تحبیبی علت تعلق نمی تواند باشد. علاوه بر این ماهیت پذیرفته شده ها و کیفیت ها تحلیلی کیفیتی و نسبیتی است و از اثر میل است نه خود میل و موضوع آن خود میل و تعلق نیست. شما خود موضوع محبت را تحلیل می کنید و این غیر از محبت داشتن است. البته تحلیل شما به وسیله محبتی است که به یک ولی دارید و یک مقصدی را هم دنبال می کنید و تحلیل بدون انگیزه نیست،

وسيله است ولی ابزار جریان تعلق شما است نه نفي تعلق شما. به عبارت ديگر، تحليل هدف تعلق نيست به خلاف اينکه ميل هدف و مقصد متمايل به ميل را نشان مي دهد. دوست داشتن، ربط شما را به طرف دوستيتان معين مي کند اما پذيرفتن يک کيفيتي طريق را نشان ميدهد نه موضوع و هدف. گاهي ممکن است که شما يک تحليل را دوست بداريد؛ يعني آن را حق دانسته و به آن محبت داريد و گاهي ممکن است به يک تحليل ديگر بغض بورزيد. و بگويد ناحق مي گويد مثلاً تحليلي که اثبات مي کند که عالم در دست مبارک حضرت ولي عصر(ع) است دوست مي داريد و از تحليلي که عالم را مادي تفسير مي کند تنفر داريد. و مي گوويد اين باطل [۹] [۳۸:۲۲] است و راه نيست و با آن مقابله مي کنيد. ممکن است رسا بودن فرياد يک کافر را از نظر ابزار نتوانيد منکر شويد ولی محتوای آن را انکار مي کنيد.

آقای صدوق: چون معنای پذيرفته شده ها مرتکز نيست از تناظر آن يک قوم جلوتر رويم و ببينيم آيا کلمه بهتري از «پذيرش ها» براي فرهنگ مي توان مطرح کرد؟

استاد حسيني: اگر گفته شود «تمثلات اجتماعي» از «پذيرش ها» سنگين تر است ولکن ديرتر از پذيرفته شده ها به ذهن مي رسد و مي توان «ابزارهاي اجتماعي» را هم عنوان کرد.

آقای صدوق: فرق اين با «قابليت هاي اجتماعي» چيست؟

استاد حسيني: قابليت ها به معنای قبول سرپرستي است که سهمش در توليد کم است. در بحث قابليت آيا کيفيت تنها حاصل ولايت است يا اينکه کيفيت حاصل ولايت و تولي است؟

آقای صدوق: در آن موضع هنوز اين بحث ها مطرح نشده بود؛ يعني نسبت بين تولي و ولايت و اصلاً مفاهيم اثباتي مطرح نبود و طرف اين پذيرفته شده ها همانند تمايلات موضوع است.

استاد حسيني: در حقيقت پذيرفته شده ها نسبت هاي اجتماعي را نشان مي دهد. در فاعليت فردي تمثلات را پيدايش نسبت معنا کرديم و نسبت فرد در نظام فاعليت تمثل بود. حال نسبت هاي اجتماعي را مي توان به معنای فرهنگ نام نهاد. آقای آقای صدوق: بله. نسبت اصل در فرهنگ است.

استاد حسینی: پذیرفته شده های اجتماعی که همان نسبیت نظام اجتماعی است. آیا نسبیت های نظام اجتماعی است و یا ساختار نظام نسبیتی است؟

آقای صدوق: نسبیت های نظام اجتماعی است و اینکه خود نسبیتها معنی فرهن را بدهد، اشتباه محض است. استاد حسینی: نسبیت های اجتماعی از نظر معنا لغوی همان [؟] [۴۳:۱۰] را نشان می دهد و می خواستیم مقداری واضح تر شود، معلوتر شد ولکن سؤال دیگر این است که آیا دقیق تر شده است؟

آقای صدوق: پذیرفته شده ها نشان می داد.

استاد حسینی: نسبیت های پذیرفته شده اجتماعی، کلیه مفاهیم روابط و مناصب چگونه است؟

آقای صدوق: محصولات را نیز شامل می شود و فقط روابط نیست.

استاد حسینی: فرقی در همین است. محصولات وقتی شیء می شود این نسبیت دیگر به عنوان قوانین نسبیت نیست.

آقای صدوق: آیا طرف پذیرفته شده ها مثل تمایلات می تواند موضوع و مشخص قرار گیرد؟

استاد حسینی: [بنابراین فرهنگ به معنای «کیفیت های پذیرفته شده اجتماعی است که همان نسبت های اجتماعی در مراحل توسعه جامعه می باشد»

نسبیت های اجتماعی شامل محصولات جامعه نمی باشد و روابط و کیفیات را در بر می گیرد زیرا محصولات اجتماعی شیء است و نسبیت شیئی نیست.]

در نسبیت های اجتماعی شخص منسوب به نسبیت است؛ یعنی دارای مقام و اطلاعات است. خود مقام سیاسی یک نسبیت اجتماعی است و این مقام سیاسی کیفیت است که یک اطلاعاتی دارد که به این شخص توانایی ورود در چنین منصبی را داده است آن نسبیت اطلاعات نیز به وسیله جامعه پیدا شده بعد عملیاتی و برنامه ای دارد که آن هم خود نسبیتی است تا مرتبه ادبیات.

آقای صدوق: بنابراین گاهی نسبیتها در نظری و گاهی عینی و گاهی سازمانی است و در مراتب مختلف است.

استاد حسینی: پس به نظر می‌رسد «پذیرفته شده‌های اجتماعی» ساده‌ترین لغت برای فرهنگ «ارتکازات» است.

آقای صدوق: اگر به کیفیت و نسبیت معنی نشود، اولی است.

استاد حسینی: بهتر نیست کیفیت، کیفیت‌های پذیرفته شده اجتماعی باشد؟

آقای صدوق: خیر. پذیرفته شده‌های اجتماعی ضرب در اوصاف بعدی می‌شود؛ یعنی اخلاق، علوم و احکام پذیرفته شده داریم. حال اقتصاد به معنای عملیات اجتماعی، رفتار اجتماعی و تصرفات اجتماعی است نه رفتار شخص. حال آیا رفتار عموم و یا خانواده را می‌گوییم؟

آقای صدوق: بعد از اینکه در عینیت ضرب می‌شود، آن معنا را پیدا می‌کند.

استاد حسینی: آیا رفتار اجتماعی خانواده را می‌گوییم و یا رفتار خود خانواده را در درون خودش نیز می‌گوییم؟ مگر اینکه بگوییم این الآن جدول جامعه است، شما رفتار اجتماعی را بگویید سپس به جدول مخصوص واحد دیگری می‌رسید که آن را به صورت خصوصی تعریف کنید.

اقتصاد: به معنای رفتار و اعمال اجتماعی که می‌تواند موضوع یا مفعول آن فعل، میل یا پذیرفته شده «رابطه» و یا خود فعل و رفتار قرار گیرد.

آقای صدوق: اینجا تماماً قید اجتماعی زده شده است و موضوع آن جامعه است.

استاد حسینی: معنای رفتار: رفتار به معنای عملیات، کارهایی که انجام می‌گیرد. آیا کارها مباشرت نسبت به شیء مثلاً سد ساختن است یا طرح سد و یا سیاست‌گذار سد نیز جزء رفتار اجتماعی است؟

آقای صدوق: انسان نیز می‌تواند موضوع آن باشد.

می‌خواهم بگویم سر شیئی عینی است که بوسیله آن مانع آب می‌شوند. اگر اقتصاد در ارتباط انسان با جهان است باید بتواند «سد» را شامل شود و یا اینکه موضوع اقتصاد می‌تواند حاکمیت بر انسان‌ها باشد، «اقتصاد ولایت» این است که خود انسان‌ها را مدیریت کند و بعد انسان‌ها کارهای دیگری را انجام دهند.

آقای صدوق: فرقی نمی کند و می تواند هر دو را بپوشاند. وقتی می گوییم جهان، هم انسان، هم شیء و هم رابطه را می پوشاند و باید اقتصاد را به گونه ای معنا کنیم.

که اشیاء را دربرگیرند و مانند پذیرفته شده ها و تمایلات باشد. ولی گاهی از باب میل، گاهی از باب پذیرفتن و گاهی از باب عمل و فعالیت ها صحبت می کنیم؛ مثلاً می گوییم اخلاق ملت نسبت به هم مؤدبانه است، در اینجا منظور فعل مردم است. مردم ایران به هم احترام می گذارند و کمک می کنند و به هر جایی که می رویم مشاهده می کنیم رفتار مردم ایران کاملاً فرق می کند. اولاً تنهایی رفت و آمد نمی کنند و به صورت اجتماعی می روند؛ یعنی مؤمنین به همدیگر مأنوس هستند و در رابطه تا هم آداب خاصی دارند و وقتی بر روی فعل رفتارشان که صحبت شود، طرفشان می تواند هم انسان و هم شیء واقع شود.

استاد حسینی: آیا موضوع رفتار خود ارتباطات است؟

آقای صدوق: موضوع رفتار ممکن است خود ارتباطات هم باشد؛ یعنی گاهی فعلی صورت می گیرد برای اینکه ربطی برقرار شود. بنابراین رفتار روی امیال، پذیرفته شده ها و خود رفتار باشد و معنی عاملیتی می دهد.

استاد حسینی: آیا کار سیاسی را می توان رفتار اقتصادی نامید؟

آقای صدوق: کار سیاسی یعنی چه؟

استاد حسینی: یعنی روی میل مردم فعالیت و سخنرانی می کند.

آقای صدوق: زمانی که صحبت می کند فعلش است.

استاد حسینی: یعنی گاهی بر روی مردم اثر می گذارد؟

آقای صدوق: بله. شمولیت اقتصاد باید به گونه ای باشد که آن ۹ وصف عاملیت را در برگیرد؛ یعنی متناظر تصرف است.

استاد حسینی: بنابراین تعریف اقتصاد:

«رفتار و اعمال اجتماعی که می تواند موضوع یا مفعول آن فعل، میل، یا رابطه پذیرفته شده» و یا «خود فعل و رفتار قرار گیرد».

- معنای سه وصف جهتی «اخلاق، احکام و علوم»

اخلاق: می توان اخلاق را به معنای نظام تمایلات و نظام حساسیت‌ها مطرح کرد و غرض از سیاست خود تمایلات است. به عبارت دیگر، میلها حول کدام محور است تا معلوم شود اخلاق جامعه چگونه است؛ به طور مثال میلها یک بافتی حول محور دنیاپرستی دارند، بنابراین اخلاق آن جامعه دنیاپرستی است و یا اینکه بافت میلها حول محور حق‌گرایی است که خداپرستی است. بنابراین نظام یا ساختار تمایلات در اخلاق اصل می شود.

آقای صدوق: اگر اجازه دهید به جای نظام، ساختار بنویسیم که معنای بافت بودن بیشتر شود.

استاد حسینی: ساختار حساسیت‌های جامعه و یا تمایلاتشان.

بنابراین اخلاق: ساختار تمایلات اجتماعی است که معرف نظام ارزشی آن جامعه می باشد؛ یعنی قدر و منزلت موضوعات مختلف در جامعه‌ها متفاوت است و تابع اخلاق آن جامعه می باشد. مثلاً درجه بهایی که یک فاسق به پیدا کردن مسکرات و خمر می دهد یک مؤمن نه تنها آن درجه را بر مسکرات قائل نیست بلکه متنفر نیز می باشد. همچنین در چیزهای مشترک قیمت‌ها متفاوت است؛ مثلاً در اینجا بازارش شلوغ است ولی در آنجا این گونه نیست و بازار چیز دیگری شلوغ است.

احکام: به کلیه ساختارهای دستوری و قوانین اجتماعی گفته می شود.

آقای صدوق: به نظر می‌آید فرمان‌ها و قوانین به دو معناست و اگر ساختار فرمان‌ها و دستورها باشد آثار آن ضابطه می شود.

استاد حسینی: فرمانها در جامعه شکل قانون پیدا می کنند. قوانین اجتماعی که همان قوانین دستور می باشد.

آقای صدوق: حال به خود احکام تعریف شود.



استاد حسینی: کلیه ساختارها، دستوری اجتماعی که قوانین می باشند.

آقای صدوق: یعنی فرمان‌ها بریده نیست بلکه دعوتی را به جهتی می کنند.

استاد [آیا فرمان‌ها جزء احکام محسوب می شود؟]

استاد حسینی: فرمان، به خلاف قانونگذاری فرمانده می خواهد؛ یعنی فرمان که شکل ضابطه به خود بگیرد همان قانون است. مجلس طبق یک برنامه خاصی قانونگذاری می کند و ضابطه می گذارد، خود این ضابطه‌گذاری به معنای این است که یک جمع از طریق قانون و ضابطه فرمان می برند ولی شکل فرماندهی و فرمانبری در شکل فرمانبری یک جمع از طریق تنظیم ضابطه است. به عبارت دیگر، قوانین ابزار اداره و ابزار فرماندهی نسبت به جمع است و فرمانبه صورت خاص مشاهده نمی‌شود و این غیر از فرماندهی و دستور یک فرمانده نظامی است که در آنجا دستور مشخص است.

بنابراین احکام: کلیه ساختارهای دستوری اجتماعی است که قوانین اجتماعی می‌باشد، و ابزارهای اداره جامعه هستند.

حال باید تعریفی از علوم دهیم که معنایی را که مورد نظرمان است، ابزارهای تصرف اجتماعی شود که ابزارهای تصرف در شیء هستند و احیاناً گاهی انسان هم می تواند علوم انسانی باشد.

آقای صدوق: یعنی اگر تصرف صحیحی از انسان داده شود براساس آن تصرف صحیحی عمل می شود.

استاد حسینی: در آنجا قوانین ساختارهای دستوری و در اینجا ساختارهای تصرفی است و دستور تولی لازم است.

آقای صدوق: توصیفات تصرفی است.

استاد حسینی: چرا؟

آقای صدوق: ساختارهای توصیفات.

استاد حسینی: می توانیم بگوییم ساختارهای توصیفی اجتماعی که همان ابزار تصرف است. فرق بین ابزارها این است که در اینجا هم ابزارهای اداره است ولی در اینجا دستور فرمانبری به نسبت شرط است و در اینجا علم فرمانبری شرط نیست و اگر تصرف کردند، تبعی می شود.

آقای صدوق: یعنی ملحق کردن است.

استاد حسینی: بله. یکی از بحث‌هایی که داریم این است که اخلاق چه نسبتی با احکام دارد؟ اخلاق را همان تناسبات نظام حساسیت‌ها بگیریم (نظام ارزشی)؛ یعنی جامعه حول محور پرستش، ارزش‌ها، قدرها و منزلت‌ها را به رسمیت می شناسد و اگر نظام سیاست را کمال وضع اجتماعی در نظر بگیریم این تمایلات که ساختار پیدا کند اخلاق آن جامعه است، که این (اخلاق) اساساً بر قوانین و دستورها حاکم می‌شود. هر دستوری باید ناشی از اخلاق باشد و مناسبتی با اخلاق داشته باشد؛ مثلاً می‌گویید عمل به احکام موجب پیدایش اخلاق حمیده است یا اینکه اگر اخلاق رذیله باشد انسان این‌گونه رفتاری از او سر می‌زند، درست است که احکام در یک جا وسیله تهذیب اخلاق است [اولی]. برعکس آن نیز قابل ملاحظه است. غرض از جعل احکام چه چیز است؟ اخلاق حمیده، و تغییر فرم‌ها و این تغییر فرم‌ها و حساسیت‌ها نیز در هر جامعه علت پیدایش احکام همان جامعه است. به طور مثال اگر در یک جامعه‌ای اسلام را نپسندند و نظام تمایلات جامعه حول محور بی‌دینی باشد چه «بایدهایی» در آن جامعه رواج پیدا می‌کند؟ طبیعی است که «بایدهای» همان اخلاق در جامعه رواج دارد. این مجالس تصمیم‌گیری و مقننه که ضابطه درست می‌کنند آیا می‌توانند بر علیه خواست ملت ضابطه‌ای درست کنند؟ خیر. همان طور که نمی‌توانند ضابطه معین کنند، اگر کسی بخواهد تغییر در جامعه ایجاد کند باید سیاست‌هایی را پیش بگیرد که اخلاق عمومی را عوض کند، چه در سطح «خرد» که عمل اخلاق در فرد است و چه در سطح «کلان» که اخلاق در سیاست‌گذاری‌هاست و چه در «توسعه» که روی موضع‌گیری بزرگی است که منشأ تغییر اخلاق جامعه می‌شود. اخلاق منشأ پیدایش احکام است و تمایلات اساس پیدایش بایدهاست. اگر مردم چیزی را شایسته ندانند «باید» آن را نمی‌پذیرند و پذیرش «بایدها» منوط به پذیرش اخلاق است.

آقای صدوق: شما هم اثر ساختار تمایلات را در نظام قوانین و هم بالعکس آن را فرمودید، فرمودید که غرض از جعل احکام این است که اخلاق حمیده‌ای به وجود بیاید.

استاد حسینی: البته احکام نسبت تأثیر دوم را دارد نه نسبت تأثیر اول؛ یعنی اگر شما بخواهید تمایلات را اصلاح کنید ممکن است به یک رفتارهایی شروع کنید ولی این اثر دوم را دارد. در اثر اول باید بتوانید یک موضع‌گیری در سطح توسعه و کلان داشته باشید که اخلاق جامعه را تکان دهد که بعد از این امر، قوانین آن به راحتی پشت سر آن می‌آید. اثر اول مربوط به اخلاق است که ظرفیت خواننده می‌شود و اثر دوم که تولی به او دارد مربوط به احکام است، در عمل هم همین که کسی تصمیم می‌گیرد در این تصمیم‌گیری یک مرتبه از اخلاق اجمالی وجود دارد؛ مثلاً کسی که تصمیم بگیرد که یک صفت اخلاق حمیده‌ای در خودش به وجود بیاورد، کسی که می‌خواهد تصمیم بگیرد در پیدا شدن اخلاق حسنه در خود، اگر اخلاقش مطلقاً مخالف باشد (نه اینکه اخلاقش در محور همراه و در جزئیات همراه نباشد) امکان چنین تصمیم‌گیری برای او نیست و چنین کسی اساساً به دنبال اصلاح نیست تا به دنبال کیفیت رفتارش باشد. همین قدر که کسی به دنبال اصلاح خود می‌شود به این معنا است که تا یک درجه‌ای با شما همراه است.

آقای صدوق: با توضیح این مطلب سؤال دوم نیز حل می‌شود وقتی که نظام تمایلات منشأ جعل قوانین می‌شود قطعاً جای محوری را می‌گیرد و آن هم جای تصرفی را به عهده دارد. حال اگر ممکن است مقداری نسبت بین احکام و علوم را هم شرح بفرمایید.

استاد حسینی: اگر کمی دقت کنیم علوم مطلقاً در روابط اجتماعی حل می‌شوند (البته آثار علوم) توسعه قدرت علوم، توسعه روابط اجتماعی را در پی دارد. یک روز قانون راهنمایی و رانندگی نبود حالا هست، الآن هم نمی‌شود قوانین راهنمایی، رانندگی را برای هواپیمایی پیاده کرد.

بالعکس آن نیز صادق است اگر بگوییم علوم تابع روابط اجتماعی توسعه پیدا می‌کند و حاصل توسعه آن «بایدهای» متناسبی در روابط اجتماعی است؛ یعنی قوانین اصلی احکام که آیا تمرکز یا انسجام است، چه محوری اصل قرار بگیرد. تولید، توزیع «و یا» مصرف و یا «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» است. روابط اجتماعی،

علوم را شکل می دهد و علوم باز می گردد و بایدهای خرد و جزیی را معرفی می کند. علوم در احکام نسبت تأثیر دارد ولی نسبت تأثیر خرد دارد.

احکام بر علوم نسبت تأثیر کلان را دارد و اخلاق نسبت تأثیر توسعه را داراست.

علوم: علوم ابزارهای تصرف اجتماعی می باشند.

ساختارهای توصیفی اجتماعی که ابزارهای تصرف اجتماعی می باشند، و تفاوت آن با ابزارهای دستوری، در این است که در ابزارهای تصرف اجتماعی دستور فرمانبری شرط است. اما در احکام علم فرمانبری شرط نیست.

اسلامی: می خواهیم بگوییم تبعیت از مولی در فاعلیت‌های اجتماعی اصل است.

تولی محور قرار می گیرد و از طریق تولی منسوب می شود بنابراین معنای اسلامی، محور قرار گرفتن تولی به ولایت الهی در کلیه فاعلیت‌های اجتماعی که اصل در نسبیت یافتن جامعه به «محور توسعه تاریخی می باشد».

التقاطی: به معنای محور قرار گرفتن «شُرک» در تولی به ولایت الهی در کلیه فاعلیت‌های اجتماعی که معرف وضعیت جریان جامعه در تاریخ است.

الحادی: محور قرار گرفتن عدم تولی به ولایت الهی که به معنای تولی استکبار حیوانی به فاعلیت تبعی و سقوط از منزلت نیابت انسانی می باشد.

حال یک بحث دیگر در «اسلامی، الحادی، التقاطی» داریم به نظر می آید که یک چنین چیزی در اینجا وجود دارد که الحادی مرتباً باید در التقاطی حل شود و التقاطی در اسلامی حل شود. معنای جهتی را برای عالم تکوین و برای خارج مشخص می کند. طبعاً برای اسلامی از عالی‌ترین تا نازل‌ترین مرتبه باید مراتب ذکر کنید و التقاط نیز از کامل‌ترین سطح که نزدیک به پایین‌ترین مرتبه اسلام [است] که شرک را می پذیرد، «الحاد، شرک، اسلام»، شرک نیز از مراتب خفی آنکه نزدیک به اولین مرتبه اسلام است تا مراتب بالای آنکه شرک جلی است که نزدیک به الحاد است این را در جهت‌گیری جامعه ملاحظه می کنید.

شکل گرفته: کارآمد شدن یک کیفیت (فاعلیت) در جهت خاص است «کارآمد شد» فاعلیت در توسعه را گویند.

کارآمد وهله‌ای مراد نیست بلکه باید در توسعه شکل گرفته باشد به نحوه‌ای که نتوان آن را عوض کرد. بر خلاف شکل پذیر که در توسعه جا نگرفته است لذا می‌توانید جایش را عوض کنید.

ملکات راسخ مثل قوائم یک ساختمان هستند ملکاتی که هنوز شکل نگرفته‌اند و استوانه‌ای نشده‌اند که بتوان بر آن تکیه کرد. مانند بعضی جوانان قبل از ۴۰ سال، که در جریان توسعه حاکمیت و ولایت راسخه و منصب پیدا نکرده است، جای محکمی پیدا نکرده است. البته هر چه که شکل هم بگیرد به یک نسبت تبعی است و لکن نسبتی را که از شکل گرفته‌ها می‌توان استفاده کرد با شکل نگرفته‌ها بسیار فرق دارد مثلاً شما ۱ درصد از کافر شکل گرفته می‌توانید استفاده کنید (به نفع اسلام) ولی از آن کافری که شکل نگرفته ۶۰ درصد می‌توانید استفاده کنید و چنین کافری تحت تبلیغ ممکن است مسلمان شود. ولی امکان مسلمان شدن یک کافر یهودی که در این راه سنی از او گذشته و پیر شده بسیار کم است.

بنابراین «کلیه فاعلیت‌هایی که در توسعه منزلت ولایی پیدا کرده‌اند» شیء و رابطه را هم باید همین معنا کنیم.

«کلیه فاعلیت‌هایی که در منزلت ولایت استقرار پیدا کرده‌اند؛ یعنی این شیء باید یک وسیله‌ای شده باشد که به درد جای دیگر نمی‌خورد مانند تریبون‌های سلطنتی که متناسب با هیچ منزلت دیگری نیست؛ در شکل حقیقی اگر بلند گوی مسجد جامع که ۲۰ عدد باند دارد در یک مسجد کوچک ببریم قابل استفاده نخواهد بود.

شکل‌پذیر: کلیه فاعلیت‌هایی که در هر مرتبه از نظام ولایت منزلت پیدا کرده‌اند لکن در آن منزلت استقرار نیافته‌اند.

تکوینی اولیه: کلیه فاعلیت‌هایی که عین وارد شدن به نظام ولایت نه منزلت یافته و نه استقراری پیدا کرده‌اند.

آیا می توان گفت که «شکل گرفته»، «شکل پذیر»، «تکوینی اولیه» عاملیت «اخلاق، احکام، علوم» هستند؛ یعنی عاملیت «اخلاق، احکام، علوم» این است که چیزی شکل بگیرد.

آقای صدوق: در تعریف «شکل گرفته» گفتیم اخلاق اسلامی که در نظام ولایت وارد شده هم منزلت و هم استقرار پیدا کرده است.

استاد حسینی: یعنی «شکل گرفته»، «شکل پذیر»، باید تکوینی اولیه را در ظرفیت آورد، و گفت ظرفیت‌ها و شکل گرفته، مثلاً سیاست‌های شکل گرفته [؟]

آقای صدوق: توانایی‌های جهت نمی تواند غیر از «اخلاق، احکام، علوم» باشد؛ یعنی آنجا که گفتید مقدورات معنای ظرفیت و عاملیت است؛

استاد حسینی: آیا عاملیتش به چیزهای شکل گرفته بر می گردد؟ تصرف می شود. ظرفیت جهت، «اخلاق، احکام، علوم» است و ظرفیت عاملیت، مقدورات انسانی محصولات اجتماعی، منابع طبیعی که هر سه اینها را که ملاحظه کنیم وقتی یک واحد بالا برود یک جامعه به طور کلی ظرفیتش تحول پیدا می کند؛ استاد حسینی: ما به گونه‌ای دیگر نیز می توانیم اینها را با هم جمع کنیم اینکه بیاییم کلیه ظرفیت‌های جامعه را در بالا قرار دهیم.

فرق عاملیت با تصرف:

تصرف را در جایی می توان به کار برد که تصرف در فاعل‌های تبعی باشد ولی عاملیت نیابت از مولی است. آقای صدوق: قبلاً فرق تصرف و عاملیت را این گونه می فرمودید که تصرف، تصرف در خود است و عاملیت، تصرف در غیر است.

استاد حسینی: این مطلب در موضوع جامعه مطرح نیست.

در اینجا اثر عاملیت توسعه خود به وسیله نیروی مولی است. این مطلب در جامعه شناسی که می آید غیر از انسان شناسی در مرتبه اول است.

آقای صدوق: اگر نیابت گفته شود معنای تقوم هم در آن وجود دارد. «ظرفیت، جهت و نیابت» و در آنجا «ولایت، تولی و عاملیت» باشد «نیابت» معنای تقوم را می‌رساند.

استاد حسینی: نیابت خیلی معنای حضور مولی را نمی‌رساند و ممکن است کسی نیاب کسی باشد؛ تقوم در نیابت و عاملیت متقوم که باید حضور مولی باشد.

اگر جایشان را عوض کنیم بهتر نیست «ولایت، تولی، نیابت» نیابت در ولایت هر چه تولی پیدا می‌کند نائب می‌شود.

خوب! اینجا تقوم عاملیت است. می‌گوییم یک ظرف است و لغت نیابت هم نیابت و هم عاملیت است که حضور مولی را دیگر ذکر نمی‌کنیم و نایب او هست. حال آیا او هم خودش هست و حضور دارد؟

آقای صدوق: در «ظرفیت، جهت، عاملیت» نباید گفته شود در عین حالی که اصل دستگاه تقوم است. چون شما سه بعد از یک فعل را می‌فرمایید و این بریده از نظام نیست ولی چون آن درون نظام است و می‌گویید «ولایت، تولی، تصرف» باید این را در آنجا نشان دهیم؛ یعنی فرق بین بعد بودن و ساختارهای درون نظام باید کاملاً در آن اخذ شود.

استاد حسینی: سؤال اینجاست که نایب را قرار دهیم درست است. اول تولی پیدا می‌کند و چون تولی پیدا کرده است، نایب به میزان تولی می‌شود. اما این که نایب شد حال شیء را ملحق می‌کند. آیا توسعه تأثیر را می‌توان جای نیابت قرار داد و گفت نیابت، یعنی توسعه تأثیر؟

توسعه تأثیر، یعنی ملحق شدن فاعل تبعی، یعنی معنایی که از تولی کردیم همان اطاعت از رهبری است. آقای صدوق: نیابت از مولی در توسعه تأثیر این نیابت در تصرف است.

استاد حسینی: حال می‌توان گفت: چیز دیگر جای آن مثلاً «ولایت، تولی، تقوم»

آقای صدوق: تقوم یک امر شاملی است؛ چون در ولایت هم تقوم است.

استاد حسینی: حال مهم این است که وقتی هر دو با هم متصرف می‌شوند؛ یعنی چطور می‌شود. یعنی فاعلیت تبعی ایجاد می‌شود و یک فاعل تبعی متعلق به آنها و آن دو حاضر می‌شوند و تصرف می‌کنند. اگر

تصرف می کنند باز لغت تصرف رساتر می شود. (تصرف یک بخش دیگر مثل تصرف یک مملکت که می کنند اینها تصرف یک اثر دیگر می کنند).

آقای صدوق: وقتی تصرف می گوئیم، دیگر تقوم را نشان نمی دهد؛ یعنی دو فاعلیت را نشان نمی دهد و وقتی نیابت می گوئیم دو فاعل را نشان می دهد.

استاد حسینی: تصرف عام است و اجمال دارد، هم از اینکه دو فاعل است تصرف واقع شده است ولایتی، تولی و تصرفی است. حال این تصرف ولی یا هر کس دیگر. خوب! ضرب در هم می شود؛ یعنی ولایت تولی تصرف در «اصلی، فرعی و تبعی» ضرب می شود. مثلاً ضرب می شود در سیاست - اخلاق و ... یا اسلام و غیره یا حتی مدیریت اجتماعی و برنامه تولید. در ضرب شدن مطلب حل می شود؛ چون مثلاً اگر این تصرف شود تصرف نظام‌های اجتماعی در برنامه تولید اسلامی که شد کارش تصرفی اسلامی می شود.

آقای صدوق: اما آن غرض‌های شکت را تأمین نمی کند جز در خود تعریفش؛ یعنی شما حتماً برای تصرف یک معنایی را می نویسید که یا خود مفهوم تصرف است که آن معنایی که می نویسیم اطلاق دارد یا ندارد؟ این یک بحث است.

و یک بحث دیگر آنکه آن معنایی که در آنجا نوشتیم آیا غرض ما را می رساند یا نمی رساند؟ به نظر می رسد اگر اینجا بنویسیم نیابت در توسعه بهتر است.

استاد حسینی: باید آن را تقوم مولی و ولی در توسعه بگوئیم.

آقای صدوق: اینکه می گوئیم نیابت هم به معنای تقوم مولی و ولی است؟

استاد حسینی: خیر. نایب، یعنی کسی را وکیل می کنید که فعلی را از جانب شما انجام دهد؛ یعنی شما ضرب کردید و بالواسطه عمل می کنید. آیا شما عمل بالواسطه را در ولایت قائل هستید یا حضور؟

آقای صدوق: به نظر می آید خود فعلی را که من نایب می شوم فاعلیت بالواسطه من است در صورتی که حضور مولی از طریق‌های دیگر در خود این شیء هم هست؛ یعنی فاعلیت من هیچ می شود.



استاد حسینی: حال می گوئیم وقتی شما در نیابت عمل می کنید حضور مکانی مولی و حضور مکانی شما است و هر دو منزلت است و حضور مکانی مولی در منزلت سوم است و حضور شما در منزلت دوم و حضور زمانی و تعلق زمانی و فاعلیت تبعیت هم نسبت به شما هست هم به مولای شما.

آقای صدوق: در نفس خود منزلت من مولی نیست ولی در منزلت دیگری که فاعلیتی را خلق می کند، هست.

استاد حسینی: چطور می گوئید در منزلت من نیست شما که متعلق به او هستید و حضور قدرت او از طریق تعلق شماست. نه اینکه از طریق فاعلیت شما بلکه از طریق تعلق شما؛ یعنی فاعلیت شما که به هر صورتی تعلق به آن دارید. چون تعلق به او دارد شما در کیفیت آن شریک هستید و الا در اصل فاعلیت او در تعلق شما حاضر است.

آقای صدوق: یعنی در اولین منزلتی که برای هر فاعلیتی موضوعیت دارد هیچ کس غیر از مولی نیست.

استاد حسینی: بالاتر می گوئیم؛ یعنی وقتی می گوئیم فاعلیت تعلق به او دارد به وسیله فعل شما ذاتاً و محدود می شود و حدش به وسیله فعل شما است و الا اصل ذاتش تعلق به اوست یعنی جزء اوست و عضوی را که کشش به طرف و دارد، ایجاد کرده است. به عبارت دیگر، نفوذ اراده او در نفس کشش حضور دارد.

آقای صدوق: من می گویم او اصلاً موضوع کارها نیست؛ یعنی هست ولی به تعبیر شما در دایره کیفیات است که فاعلیت ما حضور پیدا می کند. یعنی بنویسیم نیابت در توسعه چون این همان معنی تقوم را می رساند.

استاد حسینی: یعنی بنویسیم تصرف = نیابت در توسعه تأثیر جامعه در ارتباط با جامعه. حال سراغ فصل بعدی به نام عاملیت [می رویم].

- معنای سه وصف عاملیتی (نظام مدیریت دولتی، نظام مدیریت اجتماعی، نظام مدیریت خانواده)

نظام مدیریت دولتی:

منظور از این نظام همان نظام اراده است، ولی مدیریت دولتی از جهت نظامش مورد نظر ما است نه از نظر برنامه‌اش؛ یعنی ساختار نظام (ساختار نظام ولایت اجتماعی که به معنی سازماندهی نظام؛ یعنی کیفیت

سازماندهی نظام و اداره امور جامعه را به صورت مستقیم و مستقل عهده‌دار می‌باشد.) و عملیات مسئله دیگری است.

آقای صدوق: لازم نیست ساختار بگوییم خود دولت بگوییم و دولت مطلب را می‌رساند.

استاد حسینی: دولت نظام اداری را نمی‌رساند و ممکن است دولت را هیچ تغییری ندهی اما نظام اداری را تغییر دهی؛ یعنی حتی ۲۴ وزارتخانه را داشته باشی و لکن این طور نیست که یک وزارتخانه مرکزی باشد و مدیر کل‌ها این طور و غیره باشد و از مرکز نصب شوند. شما می‌گویید وزارت عیبی ندارد؛ مثلاً ۲۵ وزارتخانه داشته باشد، یا ۲۵ وزیر باشد و دولت تشکیل بدهند، ولی آیا لازم است که یک وزارتخانه متمرکز در تهران باشد که کلیه تصمیم‌گیری‌های وزارتخانه‌های آب و برق شیراز و اصفهان و غیره در اختیار او باشد یا او سیاست‌گذاری کلی را بکند و در سطح کل کشور بگوید وضعیت نیرو باید چگونه باشد؟

آقای صدوق: پس نویسیم نظام اداری کشور.

استاد حسینی: نظام ولایت اجتماعی، یعنی نظام اداری، سازمان نظام اداری. حال باید دقت کنید سازمان مدیریت اجتماعی را سازمانی برای فرم دادن درست می‌کنیم؛ یعنی سازمان به معنای ساختن کل نظام است. یعنی سازمان به معنی سازمان تشکیلات نظام اداره امور می‌باشد.

نظام‌های مدیریت اجتماعی:

کلیه ساختارهایی که به صورت غیر مستقیم و غیر مستقل در اداره جامعه سهیم می‌باشد.

استاد حسینی: بیان این مطلب: ما می‌گوییم از یک دکان بقالی گرفته تا یک مؤسسه خیلی بزرگ تا اوقاف گرفته و غیره و کاری به جامعه آن که چه جامعه‌ای باشد نداریم چه در جامعه الحادی یا اسلامی؛ یعنی دولت را افراد منصوب می‌کنند یا نه؟

ما منظورمان ساختارهای اجتماعی است.

خانواده:

خانواده را این گونه تعریف می‌کنیم:

«کلیه ساختارهای اجتماعی که کمترین سهم تأثیر مستقل در مدیریت جامعه داشته باشد». به هر حال خانواده «خرد» است نظام «کلام» نظام دولت است.

آقای صدوق: آیا می توان گفت خانواده آثار مستقل در جامعه دارد؟

استاد حسینی: خیر. زیرا خانواده در جامعه معنا پیدا می کند؛ یعنی جامعه است که نکاح را به رسمیت می شناسد و اگر مثلاً گفتید جامعه خانواده علی - علیه السلام - را به رسمیت نمی شناخت ولی خودشان دارای یک جامعه ای که درون آن جامعه بودند یک ولایتی داشتند و مستقل بودند. بنابراین تعریف خانواده این گونه است.

«کلیه ساختارهای اجتماعی که دارای بیشترین سهم تأثیر خرد و مستقل را در مدیریت دارای می باشد» آیا در سهم تأثیر خرد مغازه دارها اثر بیشتری در مدیریت دارند یا خانوادهها؟  
آقای صدوق: موضوعاً خانواده در این بخش اقتصادی نیست.

استاد حسینی: بنابراین خانواده نه در بخش سیاسی و نه در بخش فرهنگی و نه اقتصادی است. در حالی که خانوادهها حتماً اثر دارند ولی بیشترین اثر را ندارند بلکه کمترین سهم تأثیر خرد را در جامعه خانواده به عهده دارد.

آقای صدوق: تأثیر خانواده به نظر می رسد که تأثیری فطری باشد.

استاد حسینی: خیر. اینگونه نیست. در نظام استکباری تعریف خانواده بدین صورت نیست در آمریکا تک والدینی زیاد وجود دارد فقط ما در وجود دارد و پدری نیست و تشکیلاتی بدین گونه ندارد.

خانواده را باید در جامعه استکباری و در جامعه اسلامی نیز تعریف کرد و نمی توان تأثیر خانواده را تأثیر تکوینی مطرح کرد زیرا در آن عدل و ظلم مطرح است. در تکوینی نمی توان عدل و ظلم را آورد، خانواده قاضی دارد، حق شکایت دارد، مانند متعاملین، به عنوان یک مجموعه ولی دارد، مولی علیه و حقوق دارد، لذا نمی توان گفت تکوینی است بلکه قوانین تشریح در آن است. خانواده یک واحد کوچکی است که هم مدیر

دارد هم فعالیت‌های مختلف دارد که در جوامع مختلف نیز مختلف است؛ درست مانند نظام اجتماعی. از فطری چه تعریفی را دارید که می‌گویید می‌تواند خانواده بپوشاند؟

آقای صدوق: خانواده واحد تشکیل دهنده یک جامعه است اگر این «واحد» نباشد نه مغازه‌ای است نه شرکتی، هیچ چیز نیست.

استاد حسینی: در روسیه تا مدت‌ها بدین گونه بود که زن و مرد با هم آمیزش می‌کردند، فرزند نیز تولید می‌شد مانند مرغداری و دامداری و گاوداری. بنابراین همین که می‌توان اشکال مختلف برای آن فرض کرد معنای فطری اولیه را نمی‌دهد. نظام فطری آن است که ولایت اجتماعی در به وجود آمدن و از بین رفتنش هیچ گونه سهم تأثیری ندارد؛ مثلاً میعان آب در حرارت ۵۰ درجه فطری است و شما می‌توانید از آن بهره بگیرید اما نمی‌توانید آن را معدوم کنید، از این رودخانه می‌توانید بهره‌برداری کنید، سد درست کنید و از برق آن استفاده کنید اما نمی‌توانید به آب بگویید روان نباشد آب به صورت فطری در این درجه از دما میعان دارد. به صورت فطری اولیه دارای شهوت و دارای تقوی شود، گرایش به حق و باطل دارد این پتانسیلی است که اگر کفار روی آن کار کنند شهوتش را شدت می‌بخشد و اگر مؤمنین روی آن کار کنند تقوایش را شدت می‌بخشند و یا اگر خودش دارای اراده‌ای قوی باشد تقوی را و اگر اراده بد داشته هوی را در خود شدت می‌دهد و نمی‌توانید بگویید تقوی و هوی را نداشته باشد و یا یکی را نداشته باشد، این فطری است. غرض ما از کلمه فطری آن چیزی است که از دستگاه تصرف اجتماعی خارج است و لکن به عنوان یک بستر در اختیار نظام اجتماعی باشد، «نفت» یک امکان فطری است، «آب»، «آدم» و غیره همه یک امکان فطری هستند. خانواده چیز دیگری است که در نظام وجود دارد و تأثیراتی هم دارد ولی تأثیراتش بیشترین سهم تأثیر نیست؛ یعنی اگر شما بافت نظام توزیع کشورتان عوض شود خانواده عوض می‌شود.

آقای صدوق: من از این طرف سؤال می‌کنم که اگر جامعه یک هویت انسانی داشته باشد و انسان در آن اصل باشد اگر همین آمیزش که در اشکال مختلف وجود دارد در آن نباشد، تحقق جامعه واقع نمی‌شود.

استاد حسینی: آمیزش هیچگاه معنای خانواده را نمی دهد؛ آمیزش امری فطری است و ربطی هم به خانواده ندارد نه تنها آمیزش بلکه همه چیز ربط به جامعه دارد و اگر هوا هم نباشد جامعه‌ای محقق نمی شود. بنابراین بحث توالد و تناسل بحث تکوین است اینکه طی یک شرایط خاصی آمیزش را بپذیرند؛ یعنی بگویند آمیزش اگر به آن گونه خاص باشد سنگ‌سار می کنیم و اگر فلان رقم باشد می پذیرم، اگر زنازاده شد ارث ندارد، اگر نشد ارث دارد. اینکه به وسیله یک حدود و قیودی یک سازمان کوچولو درست می کنید و این غیر از عمل آمیزش است. عمل آمیزش عملی است فطری که نمی شود در عالم ترک شود اسم این سازمان خانواده است نه اسم عمل آمیزش، این سازمان کوچک کمترین سهم تأثیر را در ولایت اجتماعی دارد: ۱- این خودش متأثر از ولایت اجتماعی است که اگر ولایت جایز باشد کلیه قوانین خانواده فرق می کند و این اولین تأثیر است.

۲- متأثر از رفتارهای جمعی است؛ یعنی اگر توزیع ثروت درست انجام پذیرد، جوان مجرد همین که ۱۵ ساله شد می تواند ازدواج کند اگر توزیع ثروت باطلی شد جوان مجبور است تا سی سال زن نگیرد و به فساد کشیده شود.

بنابراین خانواده واحد تشکیل جامعه است و در عین حالی که کمترین سهم تأثیر مستقل را در اداره کلیه جامعه دارد هم خودش تحت عنوان مدیریت نظام ولایت اجتماعی قرار می گیرد و هم به نسبت تحت نظام مدیریت جمع قرار می گیرد؛ مثلاً در توزیع «فرهنگ، ثروت، قدرت» لذا «مد» را در لباس خوراک، مسکن در یک جامعه اروپایی یک چیز دیگری تحویل می دهد و در یک جامعه اسلامی به گونه‌ای دیگر می شود. نمی شود خانواده را با کتک مجبور کرد که فلان لباس خارجی را نپوشد، شما که نظام اجتماعیتان یک نحوه توزیع ثروتی را می دهد و یک نحوه ژورنال را هم می فرستد یک نحوه شرایطی را هم مهیا می کند که این لباس «مد» می شود که در بوتیک‌های شما می گذارند. در آنجا هیچ ممانعتی نمی کنید، توزیع ثروت را هم به گونه‌ای قرار نمی دهید، بعد نمی توان تبلیغ کرد که خانواده‌ها اینها را نپوشند، این خانواده یک واحد کوچکی است که دو بالا دست قوی دارد آن بالا را شما اصلاح کنید این حتماً اصلاح خواهد شد. بنابراین

خانواده واحد مستقل است که کمترین سهم تأثیر را داراست واحدی مستقل است، کلیه سازمان‌های دیگر در جامعه بیشترین سهم تأثیر را دارا هستند ولی این (خانواده) کمترین سهم تأثیر را مستقلاً داراست.

آقای صدوق: اگر خانواده در رده همان سازمان‌ها است منتهی با کمترین سهم پس چرا آن را از آن سازمان جدا می‌کنیم؟

چه قیدی است که این بخش را از بخش‌های دیگر جدا می‌کند این جدایی باید با یک قید دیگر غیر از کمترین و بیشترین از بقیه سازمان‌ها جدا شود.

استاد حسینی: همان طور که شما خرد و کلان را تقسیم می‌کنید چگونه است که نمی‌توان کمترین و بیشترین قید را برای تقسیم قرار داد؟ کلان به معنای این است که دسته‌بندی‌های کلی و سیاست‌گذاری می‌کنند لزوماً هم بحث توسعه در آن نمی‌شود بلکه بحث رشد می‌شود.

آقای صدوق: در هر صورت برای خرد و کلان هم باید شاخصه معین کرد که از چه طیفی کلان و از چه طیفی خرد نامیده می‌شود.

استاد حسینی: سیاست‌گذاری‌های کلی که در دسته‌بندی کلی امور اجتماعی را موضوع بحث قرار می‌دهد، کلان نامیده می‌شود.

سیاست‌گذاری‌هایی که کارهای اجتماعی را در دسته‌بندی‌های بخشی موضوع بحث قرار می‌دهد بخش شیلات، بخش کشاورزی این خرد است.

آقای صدوق: بحث ما در اینجا بحث عاملیت است، منظور از عاملیت ساختار نظام اداری است. مثلاً فردی می‌خواهد استخدام شود می‌گوییم تا این حد فرد تحت نظام اداری کلان قرار می‌گیرد.

استاد حسینی: استخدام در دستگاه یک امر خرد است نه کلان بازار پول یا بازار کالا وقتی که همه کالاها را دربربگیرد به معنای کلان است، بازار سرمایه مدیریت کلان هم به این معنا است که به چه نسبتی به واردات بها بدهیم، آیا برای واردات قرض بدهم یا نه؟ این مدیریت کلان است ولی یک تاجر این کار را نمی‌تواند انجام دهد یک تاجر می‌تواند در بخش خودش بگوید صادرات امسال شرکت ما خوب باید باشد و نمی‌تواند

بگویند نسبت صادرات کشور به وارداتش چگونه باشد! تصمیم‌گیری‌های کلان، آن است که در مقیاس بزرگ کل، کشور را به عنوان یک واحد در نظر گرفته و وضع بخش‌های آن را معین می‌کند ولی مقیاس «خرد» یک بخش است. حال می‌تواند آن بخش بسیار بزرگ مانند شرکت بافت باشد ولی موضوع کارش یک بخش از کار است البته گاهی آن بخش به قدری بزرگ می‌شود که می‌گویند تأثیرش تأثیر کلی است؛ مثلاً بالاتر از ۶۰ درصد از تولیدات یک کشور را به خود اختصاص می‌دهد؛ این را در بحث‌های کلان مطرح می‌کنند و در صادرات و واردات نفت به عنوان یک موضوع، مطرح می‌شود. ولی گاهی در دسته‌بندی‌های کلی نگاه می‌کنید در این دسته‌بندی‌ها صادرات فرش و غیره قابل طرح نیست. دسته‌بندی‌های کلی شامل اموری می‌شود که همه بخش‌ها را می‌پوشاند؛ مثلاً می‌گویند بازار کار، نیروی کار (نه کار در یک بخش مثلاً دستگاه دولتی) این را کلان می‌گویند ولی خرد به این معنا است که مثلاً ما در فلان سازمان مزد را به آدم‌های بی‌سواد چگونه بدهیم. در خرد بافت‌های داخلی بازار کار را ملاحظه می‌کنید بعد هم نسبت به این‌ها سیاست‌گذاری‌های خرد می‌کنید بعد هم می‌گویند تأسیس فلان شرکت یک امر خرد است پس «خرد» مربوط به اموری است که درون بخش‌های کلی کار می‌کنند و «کلان» مربوط به جمع‌بندی‌های کلی است که موضوع کار حکومت است. بیشترین سهم تأثیرها «خرد» را تصمیم‌گیری‌های بازار تصمیم‌گیری‌های روحانیت دارد، جمع این «خردها» هم خیلی مهم است تقریباً تصمیم‌گیری‌های خرد همیشه زمینه فعالیت‌های تصمیم‌گیری‌های کلان بوده و بستر برای بالاتر است که آن بالاتر با تصرف در این بسترها وضع را تغییر می‌دهد در حقیقت می‌شود «خرد» را بستر فعالیت «کلان» نامید.

و خانواده‌ها را نیز بستر فعالیت «خرد» نامید و خانواده جزء فاعلیت تبعی نیست زیرا خانواده جزء فاعلیت‌های تصرفی‌ای است که سهم تأثیرش سهم تأثیر کمترین است.

اجتماعی بودن خانواده

می‌گوییم یک نفر متصرف در کل است، یک جامعه در هر مقطعی مثلاً یک رییس دارد که آن رییس از یک سال، ده سال، نهایتاً صد سال حکومت می‌کند، که این یک نظام است، یا حتی بالاتر از حکومت فرد مطرح

کنید و بقاء نظام‌های امم را عنوان کنید؛ مثلاً بگویید دوام تاریخی امت موسی(ع) از اول پیدایش داخل آن امم مسئولینی که در آن بوده‌اند را ذکر کنید. در داخل مسئولیت آن مسئولین عناصر داخلی آن را ذکر کنید، تا به زیربخش‌ها و عزل و نصب‌ها برسد و از آن خارج شده و به ساختارهای اجتماعی می‌رسد، مثلاً امروز مدیر اقتصادی بوده فردا ورشکسته شده و مدیریت اقتصادی ندارد در تمام اینها سهم اول از ولایت تاریخی است و اصلی را هم داراست. سهم دوم مربوط به ولی‌ای است که امور امت در دست اوست؛ مثلاً حضرت موسی - علیه السلام - سهم [سوم] مربوط به رییس حکومت‌های درونی است و سهم چهارم مربوط به عناصر اصلی آن نظام است و سهم پنجم مربوط به شبکه بدنه نظام و سهم آخر مربوط به خود جامعه است.

یعنی در صورتی که تقوم اصل باشد اگر در جامعه یک نفر آدم خلق شده باشد این آدم متعلق به رییس خلق شده و فاعلیت شخص این آدم در ارتباط با رییس خودش اصل است؛ یعنی ایشان مکلف نیست و اخلاق خاصی ندارد مگر در ارتباط با ولی‌اش، به نظر می‌رسد از مهمترین مطالب در مباحث این است که در پیدایش اخلاق اولیه سهم تأثیری از فاعلیت خود فرد در آن قرار دارد. این گونه نیست که گفته شود انگیزه‌ها مربوط به ذات است و این فرد را بد ذات خلق کرده‌اند لذا این گونه عمل می‌کند! نه ایشان منزلت‌های مختلفی را می‌تواند پیدا کند و می‌تواند طلا، نقره، مس و غیره شود.

آقای صدوق: می‌خواهیم ببینیم که بالاخره تاریخ از کجا شروع می‌شود.

استاد حسینی: یک وقت سؤال شما در مورد تاریخ تکوین است، یکی از بخش‌های تاریخ تکوین، دنیا است! یک وقت از تاریخ دنیا سؤال می‌کنید، تاریخ دنیا غیر از تاریخ تکوین است. در تاریخ دنیا نیز یک وقت سؤال از تاریخ انسان می‌نمایید که بعد از خلق دنیا و ملائک، که خلق این دنیا بستری برای پرورش و نیابت برای عالم پایین بوده؛

آقای صدوق: غرض من این است که ما الان احتیاج به یک تعریف تاریخی و اجتماعی برای این دنیا داریم؛ یعنی تاریخ حیات بشر.



استاد حسینی: ابتداء تاریخ حیات بشر را از خلقت حضرت آدم (ع) شروع می‌کنیم. این آغاز تاریخ انسان است اما آغاز تاریخ اجتماعی بشر نیست، آغاز تاریخ اجتماعی بشر از زمانی است که انسان‌های دیگر نیز متعلق به حضرت آدم (ع)؛ مثلاً همسرش حضرت حوا و فرزندانش نیز خلق شدند و کوچکترین جامعه ممکن که تشکیل شده از ولی و مولی علیه پیدا شود که بعد از این هم این جامعه کوچک از رجال و نساء بسط کثیر پیدا کرده است. زبان هم از آن وقتی پیدا می‌شود که حضرت آدم (ع) به نسبت تعلق به حضرت حق می‌شود. ادراک حضرت آدم (ع) نسبت به اسمایی که تعلیم به او می‌دهند با ادراک حضرت نبی اکرم (ص) که آن اسماء را ایجاد فرموده زمین تا آسمان فرق دارد. حضرت آدم (ع) جبریل در مورد اسماء سؤال فرمود ولی نبی اکرم (ص) معلم خود جبریل بود.

پس اصولاً از اینجایی که می‌خواهد زبان محاوره شود مورد نظر است و اگر منظورتان ملکوت باشد که زبان متناسب با تولی نبی اکرم (ص) است که عین محل مشیت خدای تعالی قرار گرفتن است.

اما یک وقت زمان ادبیات قوم را عنوان می‌کنید که این زبان حضرت آدم (ع) است. زبان در مرحله اسماء را در مرتبه متنازلش می‌توانیم متلفظ به آن باشیم و الا تلفظ در مرتبه عالی آن را نمی‌توانیم متلفظ به آن باشیم. تلفظ به کلمات و زبان محاوره‌ای را که ما داریم و ابزار تصرف ما هست متناسب با نسبیت ما است. از آنجایی که به آن زبان انسان می‌گویید حتماً نحوه عبادت انسان نیز در آن سهیم است، چشم انسان که می‌بیند به نسبتی است که حالت روحی و بندگیش ایجاب می‌کند، و الا بصیرتی بیش از آن مقدار را نمی‌تواند داشته باشد؛ به هر حال بسته به میزان تقوم است. که البته پیش از پیدایش زبان پیدایش حالات بوده است که در این صورت روشن است که حالات متقوماً پیدا شده است. بعد از آن تمثالات است که آن نیز متقوماً پیدا شده است بعد از آن نیز تصرفات در جوارح دست، گوش، چشم، همه اینها متقوم است و اگر متقوم است پس تصرف انسان در آن وجود دارد و دیگر نمی‌توان آن را طبیعی خواند، قاعدتاً آن چیزی که با تصرف انسان نباشد باید آن را طبیعی خواند.

مثلاً شما می توانید خودتان را محتاج رحمت حق دانسته و خانواده‌تان را واسطه اسقاء رحمت حق بدانید. حتی وقتی مردی همسرش را می بوسد احتیاج او به بوسیدن احتیاج به رحمت حق است. و التذاذ را احتیاج به رحمت خدای تعالی می دانید؛ و چون شما مجرد از اسباب قدرت اسقاء ندارید. یک وقت «سبب» یک دسته از اسماء است، اسماء متجسد است و یک وقت اسماء از اسماء متجسد بالاتر می رود و یک نحوه تجسد دیگر دارد مانند عالم بهشت و یک وقت تجسد عالی‌تری دارد مانند تجسد در عالم القاء و رحمت حق که برای اولیاء خدا است. غرق در یک خوشی خاصی می شود که خودش نیز نمی تواند از آن توصیف متجسدی بدهد و می رسد به آنجایی که حضرت می فرمایند: «ان لنا مع الله حالات...» ما حالاتی را با خداوند متعال داریم که هیچ ملک مقربی طاقت آن حالات را ندارد. آنها طبیعتاً اسقاء رحمت را بلاواسطه می نمایند ما بلاواسطه نمی توانیم اسقاء رحمت کنیم، که در این صورت وجودی برای ما باقی نمی ماند. گفتند یک وقت «پشه‌ها» خدمت حضرت سلیمان (ع) آمدند و شکایت از باد داشتند که این باد زندگی [؟] ما را به هم ریخته، بچه‌ها، همسر و خانه و زندگی ما را از بین می برد، تو سلطانی و باد تحت فرمان توست، حضرت فرمود که من نمی توان یک طرفه قضاوت کنم باید «باد» هم بیاید تا از او سؤال کنم، «پشه» گفت اگر باد اینجا بیاید که نمی توانم من اینجا بایستم.

حال اگر رحمت حضرت حق بخواهد بلاواسطه بر ما نازل شود ایستادن ما در اینجا ممتنع است. چند نفر خدمت حضرت صادق (ع) آمدند اصرار کردند که به ما اسم اعظم را بیاموزید، حضرت فرمود شما طاقت آن را ندارید. وقتی اصرار کردند حضرت یک نفر از میان آن چند نفر را انتخاب کردند، وارد اطاقی شدند در یک لمحہ، کلمه‌ای را در گوش او گفتند بقیه دوستان وارد شدند دیدند رفیقشان نیست دیدند به جای او یک پیرمردی با موهای سفید و استخوان‌های برآمده نشسته است، روحش تحمل اسم اعظم را نداشت. شما می توانید اشاره به اسم اعظم کنید، خدا را به آن اسمی که به موسی تکلم کرد، ولی ابداً نمی توانم آن اسم را بدانم.

ما چگونه می توانیم بگوییم یاد خدا در اراده پدر و مادر هنگام آمیزش در روح فرزند اثر ندارد در عین حالی که در وقت آمیزش، لقمه ای که خورده، فکری که داشته و شروعی که داشته است، مؤثر است و تمام حالات و دوران حمل مادر بر فرزند اثر دارد؛ چگونه می توان گفت این یک موجود طبیعی است. به مادر شیخ انصاری - علیه الرحمه - گفتند فرزندت هر روز شرفیاب خدمت حضرت ولی (عج) می شود، جواب داد این خیلی کم است زیرا من در تمام مدت شیر دادن او یک بار بدون وضو بدون توجه و یاد خدا به او شیر ندادم، اول خدا یک توفیقی به پدر و مادر چنین شخصی عطا می کند که بتواند حاضر باشند. به هر حال نوع مردم در نمازشان حضور ندارند چه خواسته در موقع شیر دادن بچه، الا اینکه خانواده شیعه که فرزندانشان را در مجلس و روضه امام حسین (ع) که می برند خود این دل سوختنی که دارند حضور پیدا می کنند، احیاناً در همان موقعی که بچه شیر می خورد و گریه بر امام حسین (ع) می کند و این شیر دادن بچه همراه با گریه بر امام حسین (ع) خود یک رحمتی از جانب حق تعالی است. بنابراین اگر یک نحوه تقومی در ایجادش نداشته باشد از محصول طبیعی بودن خارج می شود به خلاف اینکه خیلی از چیزها را ملائکه متقوماً به نبی اکرم (ص) در عالم ایجاد می کنند، از باران، کوه، دشت و غیره. حال سؤال این است که اگر تقوم وجود دارد و موجود طبیعی نیست اگر ربط پدر و مادر را در این دوره‌ها به هم دیگر اجتماعی دانستیم می توان سؤال کرد در توزیع «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» چه نحوه سیاستی یا فرهنگ و اقتصادی به این پدر و مادر رسیده است؟ تحت چه نحوه ولایت قرار داشته اند؟

پدر و مادر خود و سازمانشان از هر جهت وابسته به جامعه هستند و بریده نیستند؛ مثلاً به ما کسی تکلیف کند که نازل حلال واقعی را به خانه ببرد، سؤال می‌کنم نان حلال واقعی چیست؟ آیا واقعاً من به آن مکلف می‌شوم یا نه؟ گفته شود که ما کاری به عالم تکلیف فرد نداریم بلکه به عالم وضعی او کار داریم نباید در این نان ذره‌ای حرام وجود داشته باشد. اگر کسی به دنبال اجرای احکام بدین صورت باشد در اول کار سؤال این است که به هر حال گندمی را که کشاورز می‌آورد و در بازار به فروش می‌رساند بالاخره آیا از هر جهت مورد تأیید است؟ حالا می‌گوییم این درست است ولی فقیه چون آن را تأیید کند، شرعاً هیچ اشکالی ندارد.

حال ممکن است بپرسیم که این کشاورزان وام گرفته‌اند و با وام این گندم‌ها به دست آمده است حکم این وام چگونه است؟

ما نمی‌گوییم هیچ محذوری وجود ندارد، الان نظام پولی این گونه است که در شرائط فعلی تکلیف بیش از این را ندارید، این مطلب غیر از وقتی است که نظام پولی هم اسلامی شده باشد و درست شده باشد. من به خدمت یکی از آقایان رفته بودم، سؤالی داشتم، ایشان گفت سعی کنید که تمام خصوصیات شرعی‌مان تمام باشد بعد نقل کرد که فلان بزرگوار در فلان جا رفت غذا را نخورد، صاحب منزل ناراحت شد، پرسید این غذا چه عیبی دارد که نخوردید. پاسخ داد: کسب تو حلال است، مال تو آغشته به حرام نیست. پرسید: اگر کسب من حلال است چرا نخوردید، پاسخ داد: آیا آن نانی را که همسرت پخته بود دستش را نیز طاهر کرده بود همسرت در حال حیض این نان را پخت و اثر حیض بودن پزنده نان در خود نان ظاهر است، من هر چه خواستم این نان را بخورم دیدم با نان خودمان خیلی فرق دارد. به نظر می‌آید که اولین تکلیف روی ولایت اجتماعی می‌آید و ولایت اجتماعی نمی‌تواند مزاحمت با فروع پیدا کند و اگر کسی بخواهد به دنبال این گونه عمل به احکام برود دیگر به امور و تکالیف اجتماعی نمی‌رسد ما به دلیل اینکه به نظرمان می‌رسد تکالیف ولایت اجتماعی اعظم امور است خیلی از چیزها را بالمره در تزاحم ندیده می‌گیریم و امیدواریم که خدا هم ندیده بگیرد.

بنابراین اقتصاد خانواده نمی‌تواند تعریفی جدای از جامعه داشته باشد اعتبار سیاسی و فرهنگی‌اش هم بدون اجتماع نیست.

در یک جامعه فاسد خود مرد وقتی با زنش به مهمانی و دانسینگ می‌رود، مرد که به مرد دیگر می‌رسد و با او گرم می‌گیرد، همسرش را به او معرفی می‌کند و اگر این کار را نکند به این معناست که همسرش مورد پسند کسی نیست و این برایش بد است.

یکی از دوستان ما برای معاجله چشم به اسپانیا رفته بود می‌گفت هر جا رفتم که یک اطاق دو تخته پیدا کنم نبود و همه اطاق‌ها سه تخته بود، شب هم یک زن و مرد دیگر را آنجا فرستادند، آنها مشغول بودند و ما

خوابیده بودیم و به ما ناسزا می گفتند که چرا نمی آید با ما خوش بگذرانید. با این گونه ارتباط اجتماعی ای که در غرب وجود دارد آیا می توان گفت فرزند مولودی طبیعی است، نه بلکه فرزند مولودی اجتماعی متناسب با عقود و ایقاعات جوامع است؛ یعنی فرهنگ به وجود آمدن خود خانواده، اقتصاد به وجود آمدن خود خانواده و کلیه شئونی که پیدا می کند در جامعه پیدا می شود، هیچ کدام نیست که منوط به جامعه نباشد، نان از کجا به پدر و مادر می رسد تا این بچه از آنها متولد شود! قدرت سیاسی از کجا می رسد، نحوه ارتباطشان در چه فرهنگی به رسمیت شناخته می شود، در چه فرهنگی ایجاد می شود و در چه فرهنگی نگهداری می شود، اینها در چه نظام ارزشی اینها قرار دارند، در چه نظام حقوقی اجتماعی ای قرار دارند در چه نظام توصیفی می توان اینها را توصیف نمود.

خانواده یک مولود طبیعی نیست، همین که برای خانواده تکلیف قائلید به این معنا است که مولودی اجتماعی است، حقوقی و حدودی دارد، امیری دارد و اگر کسی تخلف کند، دستگاه جامعه متخلف را مجازات می کند.

پس اینکه می گویند در نیازهای طبیعی ما و کفار هیچ فرقی نداشته و مشترکیم، در آب خوردن، نان خوردن، نکاح، زنا و غیره این اشتباه است، در کلیه این امور ما با آنان مختلفیم حتی در زنا، زنا در مملکت کفار در دانسینگ و کازینو مقدماتش پی ریزی می شود، بعد از آن هم حالاتشان با آوازه‌های خاصی شکل می گیرد تا برسد به عملیات زنا که جمعی انجام می گیرد با زنا در مملکت اسلامی که یک نفر، کسی را آهسته و پنهانی برداشته و در گوشه‌ای زنا کند زمین تا آسمان فرق داشته و قابل قیاس نیست. در آب خوردن نیز همین طور است، آبی برای ما پاک است که در آن الکل وجود نداشته باشد با آبی که کفار آن را ایزوله می کنند و حتماً درصدی از الکل را به آن اضافه می نمایند بسیار فرق دارد. علاوه بر همه اینها اگر درجه اهمیت نیازهای مشترک را در ساختارهای اجتماعی بالا و پایین کنید که درجه اولویت آب را مشخص نموده هزینه تهیه آن، هزینه‌ای که صرف تهیه و تولید تکنولوژی آن می شود حتماً فرق دارد، پس هم در تولید هم توزیع و هم در تخصیص با کفار تفاوت پیدا می کند.

فطری اولیه در محصولات اجتماعی به چه معناست؟ اگر محصول اجتماعی دیگر فطری اولیه نیست. آقای صدوق: فطری اولیه به معنای کلیه فاعلیت‌هایی که وارد نظام ولایت شده‌اند اما نه منزلت و نه استقرار یافته‌اند. از محصولات اجتماعی هنوز تعریفی نداده‌اید.

استاد حسینی: حال سؤال در اینجا است که اگر غرض از محصولات اجتماعی آن است که کالا شده باشد، کالایی که در نظام فاعلیت اجتماعی هیچ جایی را پیدا نکرده باشد آیا به این معناست که قیمت ندارد یا در قیمت آن تردید است؟ یعنی محصول اجتماعی در موقعی که می‌گویید یک فاعلیت اجتماعی قانونی را ایجاد می‌کند و غیره ثمره آن این کالا باشد.

آقای صدوق: وقتی که کالا به نظام ولایت ملحق شود، محصول اجتماعی می‌شود اما بعضی منزلت یافته و بعضی نیافته است و بعضی استقرار پیدا کرده؛ یعنی مثلاً یک تکنولوژی جدیدی است وارد شده ولی نه استقرار پیدا کرده و نه منزلت.

استاد حسینی: یا اینکه تولید هم شده ولی هنوز کارایی آن در جامعه مشخص نشده است؛ یعنی در مراحل مختلف می‌تواند شکل‌پذیر باشد. در یک جا خود اصل صنعتش می‌تواند شکل پیدا کند و در یک جا این صنعت چه کارایی داشته باشد و در یک جا هم ظرفیت کارایی آن تثبیت شود؛ یعنی در سه مرتبه تثبیت می‌شود.

انسان هم در عین حالی که می‌گوییم محصولی اجتماعی است در رده‌های مختلف قابل تعریف است. یک جا فطری اولیه است که در عین حالی که بچه‌ای تولد شده و وارد نظام شده است ولی هنوز خیلی کار دارد، در عین حالی که در نظام اقتضاء قبلاً یک بار فاعلیت‌ش سهیم بوده که در این خانه و این مملکت متولد شود؛ یعنی کسی که به عنوان ولدالزنا متولد می‌شود و با نان حرام رشد پیدا می‌کند و در بلاد کفر متولد می‌شود بسادگی نمی‌توان گفت که درباره آن ظلم شده است بلکه چون در عالم اقتضاء ایشان به دنبال سر انبیاء دیر حرکت کرده، نسبت او این شد. کسی که به دنبال انبیاء این گونه دیر حرکت کند و مثلاً همراه اهل زنا باشد حتی بعد از پدر و مادر زنا کارش حرکت کرد این بچه سهم این پدر و مادر می‌شود. این در منزلت این

فرزند، بعد از این قضیه نیز باز هنوز فرصت بازگشت و اعاده و توسعه دارد؛ یعنی هنوز چون فاعل تصرفی است می تواند برای بار دوم در خودش متصرف باشد، البته سخت تر است چون اقتضای خودش را یک بار در پست ترین رتبه قرار داده و در اینجا بازگشت سخت است ولی چون فاعل تصرفی است باز می تواند برگردد و این غیر از فاعل تبعی است. فاعل تبعی نسبت تحت تسخیر بودنش بیشترین حد است اما نسبت تحت تسخیر بودن فاعل تصرفی کمترین حد است تازه محور در ایجادشان فاعلیت محوری است که سهم تأثیر اصلی منوط به اوست و بعد سهم تأثیر اجتماعی و بعد سهم تأثیر خانواده متناسب با اقتضاء و تقاضای خود این فاعل. تقاضایی را که این فاعل در عالم تقاضا داشته که تقاضای این فاعل در عالم اقتضاء مثلاً یک درصد از اقتضاء را ساخته است. بنابراین مقهورات انسانی می تواند در عین حالی که اجتماعی است مرحله ورودش به تصرف دارای سیر باشد، یک سیر آن فطری باشد (تصرفات هنوز میدان بازگشت دارد) و یک سیر آن شکل پذیر باشد که مثلاً دوره جوانیش باشد. یک سیر آن دوره کهولت باشد که شکل گرفته است.

آقای صدوق: پس با این توضیحات آنچه را که می فرمایید تعریف مقهورات انسانی است نه خانواده، خانواده حتماً امری به تبع اجتماعی است.

استاد حسینی: خانواده به نظام تعریف می شود درست است که مولد انسان است ولی نظام است تا سمپات چه نظامی باشد. البته گاهی انبیاء (ص) زمان سلاطین جائر هم که بودند نظام خانوادگی خاصی را برای خودشان داشته اند؛ یعنی اجتماع الهی بسیار کوچک و درجه یک خانواده بوده است، و انبیاء (ع) نه در خواستگاری شان نه در ازدواجشان و نه در هیچ یک از امور به عرف عمل نمی کردند بلکه به عرف انبیاء قبل از خودشان عمل می کردند و یا اگر خودش رسول بوده، به عرف رسالت خودش عمل می کرده است. اینکه جناب موسی بن عمران (ع) گفت دختران شعیب پشت سر من راه بروند و با سنگ انداختن راه نشان دهند این به عرف فرعون نبود و بعد هم مهریه قرار دادن شعیب نیز به عرف فرعون نیست، بلکه به عرف جناب شعیب و دستگاه نبوت آل یعقوب است؛ یعنی انبیاء چه اینکه جامعه زندگی در اختیارشان قرار می گرفت مانند وقتی که سلیمان حاکم شد چه وقتی که یک جامعه مهجور و کوچک بودند و مثلاً جناب شعیب در

کوه و بیابان تعدادی گوسفند داشت و خود و خانواده‌اش زندگی می‌کردند و عملاً خارج از شهر زندگی می‌کردند، به عرف متناسب با نبوت عمل می‌کردند. حوائج اجتماعی نیز در آن زمان بسیار ساده بود؛ مثلاً یک چوپان می‌توانست همه حوائجش را خودش تأمین کند. لذا تولیدات به نحو خانوادگی تولید می‌شده است، گندمی که می‌کاشتند، و گوسفندی را خود ذبح می‌کردند و اموراتشان سپری می‌شده است و ارتباطشان بسیار ضعیف بوده و فردی انجام می‌گرفته است؛ مثلاً یک کسی کارش آهنگری بوده شما گوسفندی را می‌دادید و آهن می‌گرفتید به شکل توسعه یافته الآن نبوده است.

حال آیا می‌توان گفت خانواده به صورت غیر مستقیم دارای چه گونه اثری است؟ آیا کمترین اثر را دارد یا اینکه می‌توان گفت خانواده در یک بعد دیگر دارای بیشترین اثر است؛ مثلاً در تولید نیروی مصرفی. آقای صدوق: وقتی که در «اصلی، فرعی و تبعی» ضرب می‌شود خود این وضعیت آن را مشخص می‌کند؛ یعنی نسبت به امر اداره [؟] به صورت غیر مستقیم کمترین اثر را دارد؛ چون شاخصه این طبقه نظام اداره است.

استاد حسینی: یعنی در حقیقت تولیدش محکوم نسبت به اداره است.

آقای صدوق: در عین حال خود خانواده و مدیریت اجتماعی و دولت قیودی واضح‌اند. خود کلمه خانواده چیزی نیست که کسی آن را نشناسد.

«و السلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»



بسمه تعالی

موضوع بحث: (توضیح جدول کیفی)

تاریخ: ۱۳۷۱/۵/۳

۱۸۵۳

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم ...

بحث درباره توضیح «ساختار برنامه تولید» یا ایجاد قدرت است یک برنامه است. یک برنامه ای داریم که در حقیقت فعالیت روی منابع را به وسیله محصولات یا ابزارهایی که آدم پیدا کرده به صورت کلی نشان می دهد، یعنی در حقیقت برنامه عملیات و فعالیتهای انسان در بکارگیری مقدرات اجتماعی اش نسبت به مقدرات طبیعی و تصرف مقدرات طبیعی به وسیله این ابزارها و ملحق کردن آنهاست. این برنامه که طبیعتاً غیر از نظام مدیریت یا نظام مدیریتی اجتماعی یا نظام خانواده است بحث درباره «عمل» آن نظامها است، نظام «عملیات نظام» است ساختار عملیات نظام است.

خود برنامه را که نگاه می کنیم، حتماً قید موضوع دارد، مثلاً برنامه کشاورزی قید موضوع کشاورزی را دارد، وقتی که می گوئید زمین را تا عمق ۶۰ سانتی متر باید شخم زد، بعد دیسک بزنید و کلوخها را خورد کنید و بعدش هم مثلاً باید بذر ریخت، کود پاشید و ... برای ایجاد یک مزرعه.

اما وقتی که یک ساختار کلی دارید که قید موضوع ندارد مثلاً اگر برنامه تولید صنعتی هم بود، آن قواعد و زیر ساختها حتماً می بایست رعایت شود. اگر برنامه تولید وسایل زندگی هم بود باید آن قواعد رعایت بشود.

بنابراین غرضمان از نظام یا ساختار برنامه تولید، قواعد عامی است که کلیه عملیاتها اعم از نظامی یا تولید یا فرهنگی یا سیاسی یا اقتصادی باید این قواعد و زیرساختها را مراعات کند، اگر نکند در کار جمعی موفقیت ندارند، یعنی در حقیقت قواعد عملیات سازمانی است بعد از آن متناسب با موضوع قید موضوع را می خورد. بهتر است به برنامه تولید، «الگو یا مدل تولید» بگویید البته نه مدل سازمان تولید. مدل سازمان الگوی نظام نیست که تولید را انجام می دهد بلکه مدل عملیات است نظام رفتارها است نه نظام اختیارات و توزیع آن و سازماندهی کردن قدرت، یعنی یک وقت می گوئید چه کسی حق عزل و نصب دارد، چه کسی چقدر نظارت دارد، این ساختار ماشین است، وقتی ساختار ماشین مشخص شد حالا بحث درباره برنامه این ماشین است و سؤال این است که آیا برنامه اش هم نظمی دارد و از قواعدی تبعیت می کند یا نه؟ یعنی برنامه تولید و الگوی تولید را مشخص می کند.

پس دو بحث است یکی ماشین تولید، یا سازمانی که اختیارات افراد را در مقابل هم توزیع می نماید، یعنی میزان فرماندهی و فرمانبرداری را تعیین می کند مثلاً می گوئید محدوده اختیارات معاونین این قدر است. اگر گفتیم از نظر نظام سه تا عملیات وجود دارد «تأمین، تنظیم و تشخیص» می گوئید تشخیص برای رده سوم است که مباشرها هستند معاونها حق تشخیص این سطح را ندارند. یعنی این سطح سطح تطبیق ضوابط به انجام مأموریت است مثلاً گفته اند برو زمین را خویش بکن این رفته مثلاً به عمق ۱۰ سانتی متر یا ۳۰ و یا ۶۰ سانتی متر زمین را شخم ده است این را حق مبارشرت می گوئیم نه حق معاونت. این می آید نگاه می کند ببیند طرف کار را خوب انجام داده است یا بد؟ آیا کار از نظر عمق صحیح است یا نه؟ این ضابطه را که شخم باید ۶۰ سانتی متر باشد را شخص دیگری گذاشته و این باید تشخیص دهد که آیا شخم همان ۶۰ سانتی متر است یا نه؟ شخصی که ضابطه را تعیین کرده مصلحت را در ۶۰ سانتی متر دیده اما تشخیص اینکه به این ضابطه عمل شده یا نه به عهده مباشر است.

معاون می آید (رده بالاتر از مباشر را که مدیریت است و تنظیم ضابطه کرده و مثلاً عمق شخم را ۶۰ سانتی متر معین کرده است) نسبت به ضابطه او اظهار نظر می کند و می گوید بد کاری کرده ای؟ مدیر می گوید

چرا؟ معاون می گوید (مثلاً) ماشین ما کواتا است و کواتا هم اگر بخواهد این قدر زور بزند بعد از مقداری کار سرسیلندر می سوزاند و واشر می سوزاند و کارگران ۲ روز بیکار می شوند و در نتیجه وقت زمان کاشت می گذرد مقدمات ما محدود است پس این ضابطه را ۶۰ سانتی متر تعیین کردی درست نیست، مدیر می گوید ۲۰ سانتی متر معاون می گوید ۲۰ سانتی متر هم بد است باید عمق شخم را متناسب با امکانات انسانها و بازدهی زمین مشخص کنی تا درست باشد.

پس اینکه ضابطه خوب است یا بد تشخیص لازم دارد، بکار گیری ضابطه هم تشخیص می خواهد. تشخیص در حد مباشرت یک گونه است و تشخیص در رده تنظیم و سازماندهی تشخیص دیگری است.

سطح بالاتر تشخیص این است که بگویند آیا این آرایش درست است یا نه می گویند در سطح کلان در شرائط فعلی با امکانات موجود چه سطح آرایش سازمانی مناسب است، اگر سه سطح قائل باشیم «خرد، کلان و توسعه» و بگوییم که سطح توسعه باید به عنوان محور اصلی و سطح کلان به عنوان فرعی و سطح خرد به عنوان تبعی شناخته شود می گویند «توزیع اختیارات».

پس ما یک توزیع اختیارات داریم که مثلاً مباشر درباره تنظیم ضابطه حق نظر دادن ندارد نظرش نظر پیش نهادی است تا چه برسد به اینکه بخود دهد درباره استراتژی تنظیم تنظیم نظام سخن بگوید و بالعکس هم مدیریت حق ندارد در مورد تشخیص تطبیق ضابطه نظر بدهد مگر از راه قرار دادن ضوابط و تنظیم هائی که بتواند از راه آن تشخیص مباشر را کنترل کند این عملیات نظام و سازمان است نه برنامه. دارید نظام می سازید می گویند اینس ازمان مشخص دارای یک گروه ۹ نفری است این نظام اداره شما است که قدرت در آن تقسیم می شود فلان منصب این قدر اختیار دارد محدوده اختیاراتش این است به منصب پایین تری هم می گویند شما موظفید در این محدوده از ایشان دستور بپذیرد.

پس در آنجایی که از وظیفه و اختیار بحث می شود موضوع فعل سازماندهی و آرایش است، و آنجائی هم که می گویند ماشین درست شده چه کاری انجام بدهد موضوع «برنامه» است. جایی که شما اتومبیل می سازید، به آن می گویند ماشین یا نظام اداره، شما نظام حمل و نقل را توضیح می دهید می گویند یک تریلر

باید این گونه باشد مقاومت ها چنینب اشد تا بتواند ۵۰ تن بار را حمل کند ولی وقتی که شما می گوئید این ۵۰ تن سیمان را از اینجا به فلان جا ببر برنامه عملیات است، این هم نظام دارد حملش، توقفاتش از کدام جاده رفتنش نظام دارد.

پس قید نظام برنامه حتماً «موضوعات» می باشد «نظام مدیریت اجتماعی» قید «نظام مدیریت دولتی» را بخورد.

برادر صدوق: پس برنامه به هر صورت قید موضوع را دارد چه به نحو عام و چه به و نحو خاص قید عملیات را دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قید عملیات را دارد ولی قید موضوع خاص را ندارد یعنی می توانیم بگوئیم برنامه عملیات تولیدی.

می شود کلمه زیرساخت را هم به ساختار برنامه عملیات اضافه کرده تا ابهام قید موضوع خاص داشتن را از آن برداریم (برادر صدوق: اگر کلمه زیر ساخت آورده شود بهتر است) بگوئیم «ساختار زیر ساخت برنامه تولید» و «ساختار زیرساخت برنامه عملیات تولید».

(س: قید تولید را هم توضیح بفرمائید تولید، توزیع، تخصیص) تولید به معنای فعالیتهایی است که عهده دار تبدیل منابع طبیعی به محصولات اجتماعی می باشد، تولید گاهی تولید قدرتی محصولات سیاسی است گاهی محصولات فرهنگی و گاهی محصولات اقتصادی است.

به وسیله ساختار زیر ساخت عملیات توزیع قدرت نظام کلان در جامعه پیدا می شود، یعنی نظام توزیع قدرت سیاسی یعنی نظام عملیات غیر از نظام سازمانی است که آن نظام برای عملیات درست می شود.

اگر معلوم شد که سازماندهی یک کاری است و سازماندهی فعالیتها برای یک موضوع خاص هم کار دیگری است، خود سازماندهی یک زیر سات جداگانه می خواهد و عملیات هم یک زیر ساخت جداگانه لازم دارد. زیر ساخت یعنی عین الگوئی که برای توزیع قدرت لازم دارید برای سازماندهی نظام حرکت و فعالیت عملی هم لازم دارید (برادر صدوق: یعنی خارج از قید موضوع). بله خارج از قید موضوع و خارج از قید سازمان. یک

قواعد عامی بر خود سازماندهی حکومت می کند یک قواعدی هم بر رفتار سازمانی و بر عملیات حکومت می کند. آن وقت هر کدام از اینها قید موضوع می خورد و خاص می گردد، تبدیل می شود به سازمان دارای فلان موضوع و عملیات دارای فلان موضوع.

قواعد عام نظام سازی را نظامهای اجتماعی، نظام مدیریت می نامیم و نظام عملیات را ساختار برنامه تولید می نامیم تولید می تواند قید «نظام مدیریت خانواده» یا قید نظام توزیع قدرت فرهنگی و نظام توزیع قدرت اقتصادی، به بیان دیگر نظام مدیریت دولتی دارید، یک نظام مدیریت اجتماعی و یک نظام مدیریت خانواده که اینها ساختارهای مدیریت ها هستند و قوت فرمان دادن و فرمان بردن یا حدود اختیارات و وظائف در سطح دولت و جامعه و خانواده را مشخص می کند. پس هم یک برنامه ای ذکر می کنید و هم یک تعیین حقوق ۵ می نمائید که منشاء پیدایش اختیارات حدود را مشخص می کند اما نه به شکل خرد بلکه به شکل سازمانی و کلی به نظام توزیع (به معنای نظام تولید کلان) هم صحیح است نظام حقوقی گفته شود که منشاء پیدایش قدرتها می گردد.

وقتی که می گوئید بانک مرکزی این حدود را برای وام مشخص کرده و بانک کشاورزی در اولویت است. یعنی جزء برنامه هست که اینگونه وام بدهیم این جزء عمل است غیر از وقتی است که جعل حقوق می کنند و می گوئید سندهای مالکیت کشاورزی اینگونه باید باشد. وقتی که تنظیم نظام حقوقی می کنید دارید توزیع قدرت می کنید، توزیع ثروت می کنید، توزیع اختیارات در سطح کلان می کنید آن هم نه در سطح خرد بلکه در سطح توسعه.

توزیع اختیارات در سطح خرد نظامها درست می شود و در سطح کلان تصمیم گیریها کلی است یعنی به کار گیری اختیارات است و در سطح توسعه تغییر نظام حقوقی یک کشور است.

برادر صدوق: اگر این دو دسته بندی (آرایش سازمانی - عملیات) روشن بشود خیلی خوب است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یکی آرایش سازمانی است و یکی هم برنامه عملیات اما سه تا عمل در سه سطح هست.

۱ - عملیات تخصیص: عملیات تخصیص خود برنامه است، چیزی را برای چیز دیگری مخصوص داشتن، شاید بتوان گفت که این (عملیات تخصیص) باید توضیح این (برنامه) باشد چون که ساختار زیر ساخت عملیات تخصیص «مصرف» است. تخصیص آیا مال برنامه است یا نه؟ تخصیص یعنی مخصوص داشتن چیزی را به چیزی.

برادر صدوق: در خود معنای برنامه، عملیات هست، وصف اضافه بر موضوع این طبقه که الان توضیح دادیم نیست)

اگر گفتند «ساختار»، زیر ساخت این می شود الگوی برنامه، الگوی برنامه غیر از خود برنامه است وقتی می گوئیم ساختار زیر ساخت یعنی عملیات تخصیص یا الگوی برنامه ریزی.

برادر صدوق: این دیگر زیر ساخت نباید باشد خود برنامه است یک جا می گوئیم الگو یک جا هم می گوئیم برنامه و وسط هم باید چیز دیگری معرفی بشود دیگر تولید، توزیع، و تخصیص برداشته می شود سه مرتبه از برنامه می شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این الگوی مصرف است برنامه مصرف است یا زیر ساخت برنامه مصرف است، الگوی مصرفی جامعه است، چه مصرف خانواده و چه مصرف دولت باشد، دولت به عبارت دیگر یک بودجه های جاری دارد و یک بودجه عمرانی. آیا برای مصرف برنامه می خواهیم یا نه؟ برای تولید هم برنامه لازم داریم می شود «الگوی تولید، الگوی توزیع، الگوی تخصیص (یا الگوی مصرف)»

تبدیل محصولات اجتماعی به مقدرات انسانی حاصل مصرف است، مصرف برای رشد انسان است حساسیت های روحی و فکری (مقدرات انسانی) شما بالا برود.

برادر صدوق: این تعریف از مصرف و این قید این جا لازم نیست، این جزء ذات تعریف ما هست در هر عملیاتی توسعه نظام واقع می شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله پس الگوی مصرف یا ساختار تخصیص لازم است چند درصد را مصرف امور ورحی قرار می دهیم برای زیارت قرار می دهیم یا در دستگاه الحاد برای «تفریح» قرار می دهید و چقدر را برای تغذیه و بهداشت چقدر را برای کتاب و شئون مختلفه.

ساختار، زیر ساخت عملیات توزیع حقوق را معین می کند یعنی توزیع قدرت می کند چه قدرت سیاسی، چه قدر فرهنگی، و این غیر از الگوی مصرف است در الگوی توزیع می گوئید یک میلیون تومان را به فلان بدهید و الگوی مصرف می گویند مثلاً این یک میلیون تومان نباید صرف کنار دریا رفتن کند باید با آن به مشهد برود می گوید باید محدودیتهائی برای افراد قرار دهید که پول خود را در جائی که ما درست می دانیم خرج نمایند.

وقتی می گوئید برای کاسبی سرقفلی و پروانه کسب لازم است کارت بازرگانی می خواهد با این کار دارید اختیارات را از عهده زیادی به نفع عده دیگر سلب می کنید یعنی با این قیدها از همین تولیدات کشور عده ای ثروتمند می شوند، فرض کنید ۳ میلیون بشکه تولید نفت داریم پول این سه میلیون بشکه چگونه مصرف بشود.

یک نظامهای تولیدی داریم که شامل نظام مدیریت دولتی، نظامهای مدیریت اجتماعی و نظام خانواده است بعدش هم این نظامها که برنامه فعالیت تولیدی هستند یک نظام توزیع هم دارند.

درباره نظام توزیع اولین سؤال این است که نظام توزیع درونی است خود نظام توزیع (مربوط به چه کالا باشد یا مربوط به چه چیز دیگر) چه چیزی را عهده دار است؟ نظام توزیع در شکل خرد می آید آنچه که تولید شده است به دستمزد تبدیل کند و بین افراد خودش تقسیم کند و بگوید هر یک از شما چه سهمی از این تولید دارید و در شکل کلانش هم می خواهد بگوید که آنچه را که در کل کشور تولید می شود چگونه اختیارش به دست افراد سپرده شود.

برادر صدوق: لطفاً فرق اینجا را با «احکام» در «اخلاق، احکام و علوم بیان بفرمائید.

یک بار شما احکام را در شکل کلی می‌گویید و یک وقت از احکام یک نظام خاص حقوقی برای تنظیم امور جامعه درست می‌کنید، یعنی یک وقتی شما احکام را در شکل کلی الهی می‌گویید یک بار هم احکام را با علوم ترکیبش می‌کنید از خلاق، احکام و علوم یک مجموعه متناسب با عینیت بر حسب مراتب رشد می‌سازید که نظام توزیع را تحویل می‌دهد، یک وقت شما حقوقی را برای موجد و مستأجر می‌شناسید یک وقت هم می‌گویید اگر کسی بخواهد تهران بیاید باید ۱۰ سال سابقه داشته باشد اگر بپرسند که چرا این تصمیم را گرفته‌اید؟ می‌گویید برای اینکه نمی‌خواهم جمعت تهران افزایش پیدا کند، در عین حالی که احکام کلی شما اجازه مهاجرت به تهران را می‌دهد اما شما قید خصوصیت می‌زنید این می‌شود برنامه توزیع در سطح عینی است نه در سطح کلی.

در سطح عینی هم گاهی یک احکامی را با تشویق بالا می‌آورید بعضی اش را با توبیخ محدود می‌کنید. می‌گویید هر کس می‌خواهد تهران بیاید مانعی ندارد اما ما چون مجبوریم به دلیل مشکلات حمل و نقل مترو درست کنیم جمعیت ۱۰ میلیون پیرا که با چیز دیگری نمی‌شود حمل و نقاش را میسر کرد و به سازمان رساند هر کس می‌خواهد تهران بیاید باید در خرج مترو سهمیم باشد. مثلاً چون جمعیت این گونه متراکم شده است می‌گویید هر کس که می‌خواهد خانه بسازد باید ۱۰۰ هزار تومان بابت هزینه مترو بپردازد این حرف را معنی ندارد که برای فلان روستای خلوت جعل کنید و بگویید ساکنین ده باید برای متروی ده حسن آباد فلان مقدار پول بدهند، می‌گویند ده حسن آباد مترو برای چه می‌خواهد برای اینجا لطف کنید یک اتوبوس خط واحد قرار بدهید تازه اتوبوس هم پر نمی‌شود باید با چند نفر برود و بیاید تا چه برسد به مترو. اگر بخواهید آنجا هم مردم در خرج حمل و نقل سهمیم باشد باید نفری مثلاً ۱۰۰ تومان برای استهلاک اتوبوس بپردازند.

برگردیم یک توضیح درباره نظام توزیع این است که بی‌شک جزء احکام کلی نیست بلکه بیانگر «ساختار زیر ساخت توزیع آنچه را که آن دستگاه تولید کرده است» می‌باشد یعنی ساختار نسبت بین در آمد هر فرد



نسبت به درآمد مجموعه را معین می کند و اینکه توسعه دستگاه حول چه محوری قرار دارد چه تناسباتی در بین آن برقرار است، اعم از اینکه توزیع محصولات مربوط به محصولات سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی باشد. آنجا گفتیم «زیر ساخت تولید» این جا هم می گوئیم «زیر ساخت توزیع» و بعد هم می گوئیم «زیر ساخت مصرف» قطعاً اینها بگونه ای است که احکام در آن نمی آید و در عین حال به یک معنی هم لازم داشته باشیم در شکل سوم بگیریم سرش این است که شما در «اخلاق احکام، علوم» و بعدش هم در «اسلامی، التقاطی، الحادی» و بعدش هم در «شکل گرفته، شکل پذیر، تکوینی و اولیه» یا اوصاف کلی ای را ذکر کرده اید هر چند معنای برنامه «توسعه و کلان و خرد» را درش نمی دیدید.

البته می شود مادر اینجا قید «توسعه، کلان و خرد» را نزنیم، یعنی توسعه را از تعریف ساختار تولید (به معنای زیر ساخت برنامه فعالیت‌هایی که موجب توسعه قدرت در موصوف خود می باشد) حذف کنیم و بگوئیم موجب تولید قدرت در موصوف خود می باشد، یعنی خود دولت وقتی که می خواهد تنظیم بکند اداره امور جامعه یک اداره توسعه ای است که تولید را در توسعه باید دید این مال کل جامعه یک بار هم تولید را در شکل کلان باید دید و یکی هم در شکل خرد. در خرد آن که می خواهد ملاحظه شود در آمدی خود دولت دارد که خرج خودش می شود و درآمدی هم مردم دارند که خرج کارخانه خودشان می شود، و درآمدی هم خانواده دارد که مصرف خودش را تأمین می کند، اگر به این شکل بگوئیم خوب است.

یک سوال دیگر این است که آیا معنای «خرد، کلان و توسعه» را لازم نیست اینجا بیاوریم.

برادر صدوق: نه چون قیدش اول «تولید، توزیع و مصرف» است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر گونه قدرتی که از انسان لحاظ بشود چه قدرت روحی باشد، چه ذهنی و چه عینی به عبارت دیگر اگر بگوئیم «تمایلات اجتماعی، تناسبات اجتماعی و تصرفات اجتماعی» هر کدام در رتبه خودش یک قدرت اجتماعی را برای جامعه ایجاد می کند.

برادر صدوق: اگر به همان معنایی که تمایلات، تناسبات و تصرفات در سیاست، فرهنگ و اقتصاد معنی کردیم و مقدورات انسانی را به معنای «حساسیتهای روحی، ذهنی و فعالیتهای عینی معنی کردیم باشد خوب است یعنی انسانی تعریف کنیم ناظر انسانی‌اش را بگوییم. لطفاً بفرمایید که منظور شما از محصول چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: محصولات یعنی کیفیتهایی که نظام فاعلیت در پیدایش آن دخیل است. کلیه فاعلیتهای تبعی ای که به وسیله فاعلیتهای اجتماعی تولید شده باشد محصول نامیده می شوند.

## بسمه تعالی

موضوع بحث: (بعد برابر با ظرفیت - جهت - عاملیت و ساختار برابر با محوری - تصرفی و تبعی است)

تاریخ: ۷۱/۵/۶

۱۸۵۴

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین...  
سه وصف اصلی داریم بنام «ظرفیت، جهت و عاملیت» که این سه وصف ابعاد فاعلیت هستند و سه تا وصف هم داریم «ولایت، تولی و تصرف» که این سه تا هم ساختار هستند تعریف اجمالی ساختار این است که وقتی که ساختار می‌گوییم نظامی را از جهت نسبت هایش ملاحظه می‌کنیم مثلاً می‌گوییم دارای سه مرتبه است «محوری، تصرفی تبعی» اگر سه تا فاعلیت نداشته باشیم نظام نمی‌توانیم بسازیم. همه فاعلیتها نمی‌توانند محور باشند و نمی‌شود همه فاعلیتها بدون محور باشند یا نمی‌شود همه فاعلیتها بدون تصرف باشند و نمی‌شود همه فاعلیتها بدون تبعیت باشند اگر بگوییم هزاران فاعل تصرفی بدون محور و بدون تابع داریم نظام پیدا نمی‌شود. اگر بگوییم میلیاردها فاعل تصرفی بدون اینکه امکان تصرف برایشان باشد یعنی بدون اینکه فاعلهای تبعی باشند و بدون اینکه محور باشند نظام ایجاد نمی‌شود. همچنین است اگر بگوییم میلیاردها فاعل محوری داریم اما فاعل تصرفی و تبعی نداریم باز نظام ایجاد نمی‌شود درست شدن نظام طبیعتاً مراتب می‌خواهد یک مرتبه ای که در نظام فاعلیت ذکر می‌کنید یعنی ایجاد شدن یک فاعلیت دیگر متعلق به آن فاعل که بحث آن گذشته است. بنابر بحثهای گذشته که اینجا اشاره‌ای به آن داریم می‌گوییم اشتداد فاعلیت محور هم فاعلیت تصرفی لازم دارد و هم فاعلیت تبعی و گفتیم که تصرف، فاعل تصرفی را توسعه داده و هم به نسبت فاعل تبعی را ملحق کرده و توسعه می‌دهد. یعنی می‌توانیم بگوییم، توسعه

مخصوص فاعلیت محوری است بدون فاعلیت تصرفی و تبعی، پس توسعه هم فاعلیت محوری را توسعه می‌دهد و هم فاعلیت تصرفی و هم فاعلیت تبعی را. بنابراین موضوع توسعه که در هر سه مرتبه از فاعلیت در نظام فاعلیت می‌چرخد ساختار را مورد توجه قرار می‌دهد. اما خود توسعه چیست؟ «ظرفیت، جهت و عاملیت» آن را معرفی می‌کند، «ظرفیت» مقداری قدرت و اشتداد است که می‌توانیم آن را در یک فاعل ملاحظه کنیم دوربین را روی یک فاعل زوم کنیم روی فاعلیت محوری یا یک فاعل تصرفی یا یک فاعل تبعی.

موضوع ارزیابی و آسیب شناسی که آیا این بخش یا بخش دیگر هماهنگ هست یا نه؟ این در رکود مانده یا هماهنگ است، چیزی است که بتواند فاعلها را نشان بدهد، در کل نظام شما یک مقایسی لازم دارید مثل طول، عرض و ارتفاع تا هم حجم کل سیستم را بتوانید محاسبه کنید. طول و عرض و ارتفاع را معیار قرار می‌دهیم و می‌گوییم این کودک در سن ۲ سالگی این قدر وزن دارد، قدش این قدر است طول و عرض و ارتفاع این قدر است. بعد می‌گویید خوب است یا بد، فرض کنید گفتید بد است باید آسیب شناسی کنید، باید بخشهای مختلف بدنش را شناسائی کرده تا پیدا کنید که کدام بخش است که بد کار می‌کند، اگر شما شاخصه های لازم را نداشته باشید تا «کل و اجزاء» را با آن اندازه گیری کنید نمی‌توانید اعلام علت سبب بکنید.

شما می‌گویید این ماشین اتوبوس ظرفیت حمل ۴۰ مسافر را دارد بعد برای تکنولوژی مربوط به این ماشین نیز «ظرفیتی» ذکر می‌کنید که قانون پیستون (یعنی تکنولوژی) بزرگترین حجمی را که می‌تواند پیدا بکند حجم پیستون قطار است، اگر سرعت بالاتری را بخواهید می‌گویند باید سراغ چیز دیگری مثلاً هواپیما بروید که با یک تغییراتی ساخته می‌شود، اگر بگویید سرعت بسیار بالاتری می‌خواهیم، اصلاً پیستون را برای تراک بنزین و سوختن نمی‌خواهیم بلکه برای تراکم هوا می‌خواهیم، می‌گویند، آن دیگر پیستون نیست، بلکه توربین است، توربین مثلاً هوا را از یک مجرای بزرگ کشیده و در یک مجرای کوچک می‌فرستد مثلاً آبی که از یک لوله شش اینچی می‌آید حالا همه اش بخواند وارد یک لوله دو اینچی بشود نمی‌تواند

وارد بشود فشار وارد می‌آورد و اگر یک خمره ای و ظرفی جلوبیش باشد آن ظرف را پر می‌کند و پس می‌زند این هم وقتی مجرای خروجی را تنگ گرفتیم هوا متراکم می‌شود. حالا اینجا یک چراغی می‌گذاریم تا این هوا منفجر شود. بنزین وقتی در پیستون محترق می‌شد با یک جرعه شمع محترق می‌شود اما در اینجا با یک جرق نمی‌توانید سوختن ایجاد کنید جرعه بین ۵۰۰ تا ۸۰۰ درجه حرارت ایجاد می‌کند اما میزان حرارت لازم برای اکسیژن متراکم شده مثل بنزین نیست حرارت بسیار بالاتری می‌خواهد تا احتراق ایجاد بشود و انبساط ایجاد شده حرکت بسیار شدید و تند ایجاد کند، می‌گویید دیگر برای حرکت «جت» موتور بسیار قوی ای می‌خواهد که به آن توربین می‌گویند برای راه اندازی توربین مانعی ندارد که شما «انجین» داشته باشید البته موتور اصلی برای حرکت توربین است انجین شما استارت است، موتور کوچکی که آن توربین را راه می‌اندازد پس بنابراین ماشین اتوبوس خودش یک ظرفیتی دارد، تکنولوژی‌اش ظرفیتی دارد، قطعاًش ظرفیتی دارد در عین حال که یک وحدتی دارند که انسان می‌تواند سوارش بشود. شما نمی‌توانید بگویید که من ظرفیت متالوژی‌اش را قبول ندارم، می‌گویند نمی‌شود که قبول نداشته باید همه ظرفیت‌ها را با هم ملاحظه کرد. شما می‌توانید ۱۰ بار ظرفیت متقوم را ملاحظه کنید ظرفیت متقوم نه منتزع. الان ظرفیت این ماشین با ظرفیت تکنیکش و با ظرفیت متالوژی‌اش و با ظرفیت‌های دیگرش متقوم است. این مثال را برای چه گفتیم برای اینکه بگوییم که «ظرفیت»، یکی از ابعادی است که شما در سطح‌های مختلف باید بتوانید ملاحظه کنید، در سطح کل ماشین برای حمل و نقل آن را ملاحظه می‌کنید، در سطح پیستون هم آن را لحاظ می‌کنید در سطح تکنیکش و در سطح متالوژی‌اش نیز آن را می‌آورید. در همه اینها ظرفیت را ملاحظه می‌کنید. با همین آلیاژ اگر بخواهند دهنه پیستون را کوچک بگیرند دیگر اتوبوس را نمی‌تواند به حرکت در آورد آن دیگر متناسب ماشین ژیان است یا مثلاً برای موتور سیکلت خوب است، اگر خیلی بزرگ بگیرند مثلاً به اندازه قطار دیگر قطعات ماشین نمی‌توانند آن را تحمل کنند. خورد می‌شوند، باید هماهنگ باشند پس ظرفیت را باید در جاهای مختلف به صورت متقوم ملاحظه کرد.

«ظرفیت، جهت و عاملیت» امری است که نسبت به هر یک از مراتب نظام قابل ملاحظه اند و نسبت به کل نظام نیز قابل ملاحظه است.

مثال دیگر: شما می‌گویید انسان خودش تنفس می‌نکد و دستگاه تنفسی هم دارد بعد می‌گویید سلول هم تنفس می‌کند بعد می‌گویید خود دستگاه تنفسی انسان هم دارای سلولهایی است که تنفس می‌کنند اگر آ‌م تنفس نکند از دنیا می‌رود سلولها هم اگر تنفس نکنند از بین می‌روند. پس تنفس از چیزهایی است که برای موجود زنده به عنوان بعد مطرح می‌شود، موجود بزرگ باشد به عنوان ارگان مثل خود انسان باید تنفس کند اگر موجود کوچک هم باشد که جزء این بزرگ است آن هم باید تنفس کند.

وقتی که «ظرفیت، جهت و عاملیت» ذکر می‌کنیم برای این است که وحدتی را که ذکر می‌کنیم و اسم آن را نظام فاعلیت می‌گذاریم یک وحد است یعنی «جامعه». بگوییم این وحدت دارای ظرفیت قدرت است، یعنی چه؟ یعنی می‌تواند توسعه نفوذ پیدا کند، وحدت و کثرتش بالا برود، و همچنین دارای جهت عاملیت است. حالا «ظرفیت، جهت و عاملیت» را در اجزای جامعه هم باید بتوانید ملاحظه‌اش کنید. می‌توانید بگویید ولایت دارای چه ظرفیتی است روی فعلش هم می‌توانید همین ظرفیت را ببرید.

موضوع صحبت ما این است که «ظرفیت، جهت و عاملیت» وقتی است که شما فاعل را از جهت وحدت، یعنی، یک واحد دیدن، ملاحظه می‌کنید، حالا این وحدت چه یک وحدت بزرگ به نام جامعه و نظام باشد و چه یک وحدت کوچک به نام فرد باشد که تازه ایجادش کرده اند ایجاد یک فاعل شده است. ایجاد یک فاعل که شده است و هنوز هم وارد نظام از نظر فاعلیت و تصوف نشده است می‌گویید در مرتبه ایجاد شدنش دارای یک «ظرفیت» و یک جهت و عاملیتی است عمل هم که می‌کند می‌گویید عملش هم دارای یک ظرفیت، جهت و عاملیت است، وارد نظام که می‌وشد می‌گویید ورودش دارای یک ظرفیت، جهت و عاملیتی است برای کل، ظرفیت جهت و عاملیت قائل می‌شوید. برای تک تکش هم «ظرفیت، جهت و عاملیت» قائل می‌شوید.

کلمه عاملیت یا نیابت وقتی که ملاحظه‌اش می‌کنید با «ولایت، تولی و تصرف» چه تفاوتی دارد، چون خیلی شبیه به ذهن می‌آید. این عمودی‌ها در جدول بیان ساختاری هستند که دست روی هر کدام آنها که بگذارید آن ابعاد سه‌گانه «ظرفیت، جهت و عاملیت» را دارا هستند تا واحد را چه چیز بگیریم اگر واحد را کل، بگیریم یعنی از این بالائی که «ولایت» نوشته ایم تا آن آخری که «منابع طبیعی» است دارای «ظرفیت، جهت و عاملیت» است یعنی یک مجموعه ۱۹ هزارتائی را که نگاه می‌کنید دارای «ظرفیت، جهت و عاملیت» است. بعد می‌آییم در هر یک از بخش‌ها، بخش ظرفیتی‌اش نیز دارای «ظرفیت، جهت و عاملیت» است که می‌گوییم «ولایت، تولی و تصرف» معنای ظرفیتی دارد نسبت به «اصلی، فرعی و تبعی» که معنای جهتی را دارد، یعنی تعیین اولویت‌ها یک جهتی را نشان می‌دهد. بعد «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» که ولایت در کلی‌ترین وجه در اینها تصرف کرده و در اینها عمل می‌کند بعد می‌آیید بخش‌های پایین‌تر می‌گویید خود «ولایت، تولی و تصرف» هم «ظرفیت، جهت و عاملیت» است می‌گویید این تولی به ولایت است که معین می‌کند نحوه تصرف متقوماً چگونه باشد. این جهت عملی را نشان می‌دهد یعنی تولی چگونه تصرف ولی را در جهت ولایت به نسبت محدود می‌کند چون توسعه مکانی ولایت باید در تولی ظاهر بشود و توسعه زمانی تولی هم به ولایت معلوم بشود به همان گونه که شخص تولی پیدا می‌کند امکان توسعه ولایت و توسعه نیابت خودش نیز مشخص می‌شود یعنی متقوماً، تقوم حرکت مکانی مولی در عبد و حرکت زمانی عبد در تولی‌اش به مولی حرکت خاصی را متقوماً نتیجه می‌دهد. خوب در اینجا لایت به معنای ظرفیت و تولی به معنای جهت و ظرفیت هم به معنای عاملیت است.

اگر در کل، این را تمام شده بگیرد، بعد اینن مطلب باید نسبت به کل و نسبت به بخش و نسبت به ساختار هم جریان یابد وقتینسبت به «ولایت، تولی و تصرف» معنای بعد می‌کنید می‌خواهید چه بکنید؟

روی هم رفته اگر اینسه را به عنوان یک واحد ملاحظه کنید یعنی «ولایت، تولی و تصرف» واحد فرض بشود باید یک معنای جهتی برای این واحد ذکر بشود و یک معنای ظرفیتی و عاملیتی، اگر تک تک اینها را هم ببینید، همین طور است، هر کدام دارای یک «ظرفیت، جهت و عاملیتی» است. حالا نسبت بین اینها خود

ساختار است، عمل است، عمل که ایجاد یک فاعلیت تبعی است آیا برای این هم می‌توانید معنای ظرفیتی ذکر کنید، در عین حال که ساختار است، در عین حال که جایگاه ولایت و تولی را معین می‌کند، یعنی به این توجه دارم که نباید «ولایت، تولی و تصرف» معنای ساختاری اش با معنای بعدی اش اشتباه نشود آن چیزی که باید خوب معلوم شود این است که ما «ظرفیت، جهت و عاملیت» را به چه معنی و در کجا بکار می‌گیریم اگر معنای بعدی باشد حتی در نفس «نسبت» که می‌آورید می‌توانید بگویید که نسبت تصرف «ولی» همیشه نسبت «ظرفیتی» است، می‌گویید چرا، می‌گوییم برای این که آخر کار که توسعه پیدا کند چه چیزی توسعه اصلی را پیدا کرده است می‌گویید ظرفیت ولایت افزایش یافت، می‌گوییم در چه جهتی می‌گویید در جهت «تقوم» «نظام» یعنی توسعه اش مقید به نظام است می‌گوییم در نظام چه را اصل می‌گیرید؟ می‌گویید «تولی» را اصل می‌گیریم.

برادر صدوق: وقتی که کل را به عنوان یک واحد بگیرید «ظرفیت، جهت و عاملیتش» همین است که می‌فرمایید. حالا عمل جدای از مجموعه نداریم. عمل همان مجموعه است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عمل یعنی ساختار بین ولایت و تولی و تصرف. حالا واحد آیا اجزایش هم معنای بعدی دارند یا نه؟

برادر صدوق: یک وقت کل را لحاظ می‌کنیم که دارای ابعاد است و یک بار هم تک تک را لحاظ می‌کنیم باز دارای ابعاد هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا منزلت ولایت همیشه منزلت ولایتی است یا نه؟ و در ساختار آیا منزلت تولی همیشه منزلت جهتی است یا نه؟ و همچنین در منزلت تصرفی منزلت نیابتی است یا نه؟

برادر صدوق: به نظر می‌آید که برای ساختار باید اوصاف دیگری گفت مثلاً بگوییم در ساختار، منزلت ولایت چنین است صفاتی که مختص خود ساختار باشد، مثل اینجا که منزلتی را برای ابعاد سه گانه تعریف می‌کنیم.



حجت الاسلام و المسلمین حسینی: «ولایت، تولی و تصرف» شاخصه اصلی تعیین ساختار است. ولی توسعه ساختار را به چه چیز معرفی می‌کنید؟ «بعد» همشه برای توسعه ذکر می‌شود، «بعد» برای تقسیم بنی ذکر نمی‌شود «بعد» برای این است که بگوییم ظرفیت و جهت و عاملیتش در این زمان چگونه است و زمان بعدی چگونه، اگر بخواهیم سه وصف را جدا کنیم عمل رهبری - عمل تولی - عمل تصرف بگیریم که کلمه ولایت - کلمه تولی و کلمه تصرف را بالا بیاوریم، در این صورت منزلت اصلی نیز منزلت ولایت است، (نسبت به فرعی و تبعی) منزلت سیاسی هم منزلت ولایت می‌باشد، اخلاق هم منزلتش، منزلت ولایت باشد، منزلت اسلام نیز منزلت ولایت و شکل گرفته نیز منزلت ولایت را دارا باشد، منزلت نظام دولتی و تولید و مقدمات انسانی نیز منزلت ولایت باشد، ولی آیا در عین حال آیا نسبت بین این منزلتها قابل توسعه است یا نه؟ ما کلی اینها را می‌توانیم به عنوان یک واحد فرض کرده و برای آن توسعه را لحاظ کنیم. برای بخشی از آن نیز توسعه فرض کنیم، برای هر سطر از این اوصاف و برای تک تک این اوصاف و حتی برای نسبت بین اینها نیز باید بتوان توسعه فرض کرد چون بین این اوصاف نسبت های کمی برقرار است، اندازه گیری توسعه در اینجا کمی است بازدید ظرفیت جهت، عاملیت در توسعه خود نسبتها هم قابل ملاحظه باشد به عبارت دیگر بعد آن است که سخن از توسعه دارد و آن را دو جریان می‌بینید و ساختار آن است که مراتب را نشان می‌دهد، که به تعریف سابق توسعه معنای زمانی و ساختار معنای مکانی دارد. که این اصطلاح را حالا بکار نمی‌بریم.

برادر صدوق: چیزی که برای بنده مفهوم نیست این است که می‌فرمایید که یک سطح هم چون قابل توسعه است «ظرفیت، جهت و عاملیت» بعد آن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی وقتی عددها را جمع بندی کردیم، در خودش نگاه نکردیم آن را بالای بالا آوردیم می‌گوییم کل ولایت ها چه شماره ای را دارد، کل تولی ها چه شماره ای را دارد کل تصرف ها چه شماره ای را دارد.

برادر صدوق: این چه فرقی دارد با آنجائی که نسبت بین اینها را ملاحظه می‌کنیم و می‌گوییم این نسبت هم قابل توسعه است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کل آن را به صورت یک منتجه می‌گیریم و در زمانهای مختلف می‌سنجیم ببینیم که توسعه اش چگونه است و مثلاً می‌گوییم توسعه اش بد است می‌پرسیم که تفسیر از کدام بخش بوده است. نسبتهای داخلی اش را ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم مثلاً تولی یا تصرف بد بوده بعد می‌آئیم روی تک دانه اش دقت می‌کنیم و مثلاً می‌پرسیم که چرا این تک دانه (تولی) بد بوده است درون این تک را نگاه می‌کنیم، یا مثلاً می‌گوییم تولی خوب بوده اما ولایت، ولایت همه جانبه ای نبوده است. از یک نیروی بسیار عظیمی بهره‌گیری کمی شده است. به عنوان مثال می‌گوییم در جبهه‌ها بسیجی مثل یک پاره آتش، فرمانبر بوده است. اما فرماندهی قدرت سازماندهی ای که بتواند از این نیرو استفاده بکند را نداشته است چون نداشته است این آتش را برد در ماشین ارتشی جای اینکه بر افروخته ترش کند شروع کرد به ملایم کردنش، مرتباً بخشنامه کرد که چرا چنین کردید، چرا چنان شد. چرا نظرم ندارید ... البته این نظم لازم داشت اما نظمی که آتشش را بیافزاید نه نظمی که در دستگاه دیگر حلش کند.

حالا در قسمت آخری با این فرض که باید دسته بندی‌های ما چگونه ای باشد که ابعاد را در همه جا بیاوریم ملاحظه کنیم. چرا ابعاد را لازم است بیاوریم؟ برای اینکه در آسیب شناسی بتوانیم آسیب شناسی کنیم. در هر قسمتی بتوانیم آن قسمت را آزمایش کنیم مثلاً وقتی که گفتند این آقا مریض است و تب دارد ما باید بتوانیم هم درجه تب او را اندازه بگیریم و هم خون او را برای آزمایشگاه بفرستیم تا ببینیم علت تب چه بوده است. ممکن است کسی بگوید این عیب از کبدش است می‌گویید باید ببینیم کبدش چیست؟ می‌گویید باید آسیب شناسی کنم تا آخر تا بتوانم مریض این آقا را درمان کنم.

حالا در اینجا قبل از اینکه بگوییم ظرفیت، جهت و عاملیت باید ببینیم که این چیست جایگاه اینجا چیست؟ برارد صدوق: اگر اذن بفرمائید مروری کنیم قبل از این بحث برای قسمت اول خوب است که «ولایت، تولی و تصرف» باشد و اوصافش بنابر توصیف منطقی مان «محوری، تبعی و تصرفی» باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عیبی ندارد اوصاف ما هم در این قسمت اوصاف شامل باشد، مهم این است که در اینجا معنای توسعه را در این که سه بار در هم ضرب می‌شود روشن شود؟ یعنی به عبارت ریاضی توان ۳ این را باید درباره اش دقت کنیم.

به نظر ما می‌آید که شما خودتان می‌پذیرید که اگر «ظرفیت، جهت و عاملیت در سه چیز دیگر باشد. در محوری، تصرفی، تبعی نسبت به هر واحدی اگر واحد تکوین باشد محورش نبی اکرم صلوات الله علیه است اجتماع باشد محورش ولی اجتماعی و اگر خانواده باشد محورش پدر برای هر واحی محور متناسب با خودش. هر گاه سه مرتبه این سه بعد نسبتشان ملاحظه بشود امکان توسعه را در اولین مرتبه می‌دهد، یعنی تغییر موضوع چه موقع حاصل می‌شود؟ یک وقت می‌گوییم «تغییر» - «تغییر تغییر» و «تغییر تغییر تغییر» یک وقت هم می‌گوییم پایه این را در کدام فلسفه تمام کرده‌اید. تغییر و تغییر تغییر و تغییر تغییر تغییر که می‌گفتید می‌دهد عوض شدن موضوع این یک تمثیل است از حرکت چه رابطه به بحث فلسفی شما دارد. یک وقت می‌گویید بحث فلسفی ما این بود که توسعه محال است پیدا شود مگر اینکه فاعلی برای او پیدا بشود این فاعل ایجاد شده دارای ظرفیتی است باید یک نحوه تولی بکند تا بعد تقوم پیدا بشود یعنی ایجاد تولی و تقوم. اگر این سه تا انجام گرفت یا مرتبه فاعلیت بالاتر در فاعلیت پایین تر توسعه پیدا می‌کند. برادر صدوق: لطفاً ایجاد، تولی و تقوم را بیشتر توضیح بفرمائید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گفتید که این فاعل برای فاعل بالاتر ایجاد می‌شود اما بلافاصله نمی‌گویید که توسعه یافت. چرا؟ چون گفتید که فاعل بالاتر اضافه نمی‌شود مگر اینکه یک فاعلی متعلق به او خلق بشود که او فاعلیت کند و با فاعلیتش فاعلیت فاعل بالاتر در فاعلیت خودش را طلب کند. آن وقت می‌گویید به زور طلب این فاعل نفوذ اراده آن فاعل پایین می‌آید.

وقتی که برای فاعلیت شماره «الف» ایجاد می‌شود فاعلیت شماره «ب» برای توسعه فاعلیت «الف»، قبل از این که این فاعلیت بکند تغییری حاصل شده است اما این تغییر توسعه ای نیست. متعلقی برایش ایجاد شده است که هنوز متصرف فیه او نیست مجموعه از نظر کمی بزرگ شده است، اینگونه نیست که به مجموعه

هیچ چیز اضافه نشده باشد فاعلی متعلق اضافه شده است اما هنوز توسعه کیفی در فاعلیت «الف» حاصل نشده است چه در محور و چه در سطح پایین تر.

حالا فاعلیت «ب» فاعلیت می‌کند یعنی در خودش تصرف می‌کند نمی‌شود گفت این هیچ تغییری نیست، تغییری هست فاعلیتی که هست در کیف رابطه اش هست در میزان تعلقش به فاعل بالاتر، در منزلتش در دوری و نزدیکی اش نسبت به فاعل «الف»، چون این در مرتبه تقاضا که فاعلیت می‌کند می‌تواند مانع تعلق خودش بشود، تعلقش را حبس کند یعنی خودش را دور کند هر چند تحقق دور شدن بعد از تقوم باشد ولی این با اقتضای خودش این رابطه را کم کرده است نمی‌شود گفت در نظام تغییری به هیچ وجه حاصل نشده است چرا؟ یک فالی خلق شده بود با ۲۰ درجه علاقه ولی الان ولو منزلتش دور رانده نشده است ولی ارتباطش شبیه کسی است که در رتبه دوری واقع شده است، چون فاعلیت می‌ند که تعلق خودش را از ۲۰ درجه به ۱۰ درجه برساند، مثل کسی که خلق شده است در تعلق ۱۰ درجه ولیکن در عین حال جایگاه و منزلتش هنوز دور نشده است. متناسب با وضعیت فاعلیتش و متناسب با خود نظام، این بار فاعلیت «الف» در فاعلیت «ب» به میزانی که تعلقش را کم کرده است متقوماً (متناسب با نظام) فاعلیت می‌کند. حالا که فاعلیت می‌کند دیگر صحیح است که بگوییم فاعلیت «الف» توسعه یافت یعنی درست است که قبلاً ۲۰ درجه خلق شده بود و لکن آنجا حضور ایشان نبوده فقط کشش او نسبت به این بوده است حالا حضور این در فاعلیت اوست ولو در رده درجه فاعلیت الف به قدرت تعلق ۱۰ درجه ای فاعلیت ب در فاعلیت او بسط و توسعه پیدا کرد.

حالا منزلت فاعلیت «ب» دور واقع شد از ۲۰ درجه رفت در ۱۰ درجه قرارگرفت خوب عیبی ندارد که آنجا برود اما رفته است در درجه ای که فاعلیت «الف» هم حضور دارد ظرفیت دوم برای فاعلیت «الف» است یعنی ظرفیت توسعه یافته پیدا شد. حالا وقتی که «الف» تقاضا می‌کند خودش تقاضا دارد و هم برای فاعلیت «ب» که در درجه دهم، تعلق به او دارد و متقوم به او هست، این بار تقاضا آمادگی برای ایجاد فاعلیت سوم است که با فاعلیت «ب» بتواند در آن فاعلیت سومی حضور داشته باشد این تقاضا آغاز می‌شود.

تغییر اول را بگیرییم ایجاد فاعل «ب»، تغییر دوم را بگیرییم فاعلیت فاعل «ب» برای ورود به نظام در شکل تصرفی، سومین تغییر حضور فاعلیت «ب» در نظام متقوم که طبیعتاً توسعه فاعلیت «الف» را ایجاد می‌کند می‌باشد، با ۳ تا تغییر است که فاعلیت اول توسعه مرتبه دوم را پیدا می‌کند. یعنی چه وقت می‌توانیم بگوییم ظرفیت تعلق «الف» توسعه یافته است وقتی که در منزلت ۱۰ متقوماً با فاعلیت «ب» باشد. آنچه که قبلاً طلب می‌کرد حالا طلب می‌کند و بیشتر از آن هم طلب می‌کند، طلب فعلی اش طلب توسعه یافته است چیزی که می‌خواهد ایجاد بشود برایش باید همین سه تغییر صورت بگیرد.

به نسبتی که فاعلیت «ب» تابع است و به نسبتی که فاعلیتش در تولی حضور دارد قدرت فاعلیتش افزایش پیدا می‌کند. بنابراین تغییر و تغییرات تغییر و تغییرات تغییر مثالی است که متناسب است با ممثلش که بحث فلسفی شماست که «ظرفیت، جهت و عاملیت» است. ظرفیت اول، جهت گیری دوم، اول ظرفیتی ایجاد می‌شود سپس دارای جهتی است بعد عاملیت متقوم پیدا می‌کند که همان نیابت است، و توسعه ظرفیت حاصل می‌شود یعنی به عبارت دیگر ایجاد یک ظرفیت، تولی یک ظرفیت و نیابت یک ظرفیت از فاعل بالاتر تقوم در عاملیت است.

برادر صدوق: توسعه که ایجاد می‌شود به ایجاد فاعلیت «ج» است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، توسعه اش به ملحق شدن خودش به فاعل بالاتر است هم توسعه برای بالاتری است و خود این هم فاعلیت در خودش تثبیت نمی‌شود، یعنی تحقق در اوصاف روحی اش نمی‌تواند پیدا کند قبل از اینکه متقوم به حضور مولایش باشد یعنی تقاضائی که دارد در نفسش محقق نمی‌شود، تقاضای کم کردن است می‌خواهد تعلقش کم باشد محقق نمی‌شود، عوض شدن نظام حساسیتها الا اینکه متقوماً با کسی که برایش خلق شده است عمل کند، حالا آماده می‌شود که تقاضائی متقوماً به مولایش داشته باشد که فاعل جدیدی برای این ایجاد شود و توسعه پیدا کند.

متصرف فیه شما همان چیزی است که اول قرارش می‌دهید یعنی ظرفیت عمل بر می‌گردد به ظرفیت برنامه، این یک حرف است که بگوییم هر برنامه ای را هر کسی نمی‌تواند انجام بدهد، هر برنامه توسعه یافته ای مال

هر کسی نیست. توسعه برنامه کلاً (با حذف تولید، توزیع و تخصیص) یک امری است که توسعه عاملیت را نشان می‌دهد، یک حرف دیگر این است که برنامه را در منزلت جهت بیاوریم بگوییم توسعه توسعه برنامه، مدیریت است یک وقت هم ممکن است بگوییم توسعه برنامه مقدرات انسانی است. یعنی بگوییم مقدرات، برنامه تولید، نظام مدیریت.

بعد باید دقت کنیم بینیم منزلت کدام یک منزلت ظرفیتی است و کدام یک جهتی یا عاملیتی است برنامه را اگر منزلت ظرفیت قرار بدهیم آن وقت جهت این برنامه چیست؟ جهتش آیا توسعه قدرت انسانی است. اگر توسعه قدرت انسانی باشد معنایش این می‌شود.

می‌خواهیم بگوییم که منابع طبیعی محصول اجتماعی می‌شود و محصول اجتماعی مقدر انسانی است. سیرش مثل تبعی، فرعی و اصلی است، شما می‌گویید اول منابع طبیعی براساس قدرت جامعه یک چیزی منبع شناخته می‌شود که قبلاً منبع نبود. مثلاً منبع نفت در ۵۰۰ سال قبل منبع قابل اهمیتی نبود منبع مس خیلی مهمتر بود حتی یک منابعی بر نفت اولویت داشت که در شرائط فعلی قابل مقایسه نیستند حالا اگر بگویند نفت را کم می‌کنیم و جایش چوب را بیشتر می‌کنیم می‌گویید نمی‌شود الان از نفت ۶۰۰۰ محصول می‌گیرند. محصولات این منابع طبیعی چه می‌شود؟ محصولاتش در اختیار انسان قرار می‌گیرد. انسان نحوه بهره‌هایی از این‌ها می‌گیرد. حالا پوشاک باشد، مسکن باشد، ابزار باشد. هر چه که باشد انسان بهره‌هایی از آن می‌گیرد. محصولات اجتماعی محصولاتی هستند که هر یک بگونه‌ای در بهره‌مندی بشر سهیم هستند یک نحوه ابتهاجی را برای بشر می‌آورند. این بجهت‌ها حاصلش چیست؟ حاصل اینها روی هم توسعه حساسیت‌های روحی است، توسعه نیازها است، توسعه تعلق‌ها است و سپس توعه مناسبات ذهنی و توسعه در عمل پیدا می‌شود. یعنی در حقیقت منابع طبیعی در محصولات اجتماعی و محصولات اجتماعی در مقدرات انسانی منحل می‌شود.

شما یک حجم از منبع طبیعی را می‌بینید که یک شکل‌های خاصی در جامعه گرفته و بعد هم مستهلک می‌شود بهر حال آهن اتومبیل هم بعد از اینکه ذوبش می‌کنند اینگونه نیست که هیچ سائیده نشده و هیچ

مستهلك نشده باشد. فرضاً اگر از اول كار و زنش يك تن بوده نمى توانيم بگوئيم آن آن روزى هم كه براى ذوب مى رود همان يك تن داغ شدنها و سرد شدنها هر چند كه معنای تبخیر را نمى دهد ولی معنی تبدیل به چیز دیگر شدن را مى دهد به هر حال مستهلك شده است، مصرف شده است، غیر از علمکرد كه مى گوئید بعد از ۲۰ سال كار، دیگر این ماشین به درد نمى خورد آن مقداری كه بعد از ۲۰ سال كم شده است، این كم شدن فقط در ماشین نیست در همه محصولات اجتماعی است. شما يك ابتهاجاتی را در کنار تبدیل شدن معدنی به يك چیزهائی و دوباره تبدیل شدن آن چیزها به مواد مصرف شده ای در زمین مى بینید. مى گوئید راندمان این مصرف مثل غذای كه انسان مى خورد و يك مقدارش جذب مى شود این است كه عملكردش تغییر کرده، قدرت تمایلاتش تغییر کرده است و مى گوئید این جامعه توسعه یافته است.

و السلام علیکم